

# حقیقت

دوره دوم  
اسفند ۶۵ شماره ۷

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

ارتش ترکیه :

## چنگال پلید ناتو در خاورمیانه بحرکت در می آید

مطبوعات ترکیه در هشتم اسفند ماه امسال اعلام کردند که "ما وارد عراق شده ایم". ظاهراً ورود ارتش ترکیه بفاک عراق برای تعقیب چریکهای کرد میباشد. طبق گفته مقامات ترکیه، ارتش آن کشور تاکنون سه بار بدون عراق نفوذ کرده است: یکبار در ۲۷ مه ۱۹۸۳، بار بعد در اوت ۱۹۸۶ و امسال در ۲۸ فوریه (۸ اسفند)، یکی از همین مقامات گفت: اینبار هرچقدر که لازم باشد پیشروی خواهیم کرد و منطقه را برای مدت طولانی ترک نخواهیم کرد. (به نقل از روزنامه حریت چاپ ترکیه)

سربازان ترکیه از منطقه حکاری (کردستان ترکیه) وارد عراق شده اند. آنها از سه شهر کوچک حکاری بناهای اتاباق، داغ لیجا و

کرداب جنگ خلیج تندتر میچرخد و مرتجعین بیشتری را به درون خود میکشد. ارتش سوریه در لبنان مستقر میشود، کشتیهای جنگی آمریکا با سلاحهای هسته ای در راه لبنان و تنگه هرمز میباشند، ارتش جنوبی ناتو - ارتش ترکیه - وارد خاک عراق شده و هواپیماهایش بر فراز تقاطع سه کشور ایران، عراق، ترکیه به پرواز درمی آیند و قلمروئی را در "جستجوی چریکهای کرد" مخالف رژیم ترکیه که بفاک عراق گریخته اند بباران میکنند. تمام منطقه خاورمیانه در حال لرزش است و هرگونه تعادلی که امریالیستها و مرتجعین منطقه بر زمینه کشتار اهالی ایران و عراق تضمین کرده بودند، در حال بهم خوردن است.

\*\*\*\*\*

در این شماره می خوانید

**کمونیسم کارگری: فریب کارگران**

نقدی بر نظرات 'حزب کمونیست' صفحه ۱۳

درباره جنبش دانشجویی در فرانسه صفحه ۲۸

**گروهی از جانب‌باختگان سربدار** صفحه ۴

یادداشتی بر

تحولات جنگ خلیج :

**گرهها**

**کورت می شوند**

بعد از گذشت بیش از ۶ سال، جنگ ارتجاعی ایران و عراق به "مشیت الهی"، ابعاد جنایتکارانه تر و کریه تری بخود میگردد. قوای جمهوری اسلامی حملات گسترده ای را به جانب بصره آغاز کرده اند. [اینبار تحت نظارت مستقیم رفسنجانی و به پیشقراولی پاسدارانی که دعای شخص ریگان بدرقه راهشان و گرمی بخش جانشان بود]، بالاخره امام زمان از غیب بدر آمده و دورنمای انقلاب مهدی در افق نمایان گشته است!

اینبار آتش جنگ برآب تندتر از پیش است و چهره جنگ خونینتر. شتاب اولیه این دور از نبردها دوام طولانیتری نسبت به گذشته داشته است و نشانه هائی فراتر از دور باطل معمول جنگ را با خود حمل میکند. نتایج این دوره جنگ هرچه باشد، در دوره آتی صف بندیهای سراسر منطقه خلیج را شکل خواهد داد. و نیز نتایج نهائی آن هرچه باشد تضادهای پیچیده این منطقه را بسطی عالیتز هل خواهد داد.

تغییر و تحولاتی که در سطحی گسترده تر [در کل خاورمیانه] در جریان است بروشنی بر چنین حکمی دلالت میکند و برای درک موقعیت نوین جنگ خلیج، بررسی این تحولات ضروری مینماید:

\* تشدید جنگ ایران و عراق بدنبال سرازیر شدن سیل تسلیحات آمریکائی و ککهای دیگر به ایران.

بقیه در صفحه ۲

جنگ خلیج:

\* ناوگانهای هسته‌ای و غیرهسته‌ای آمریکا و شوروی همچون تساح بر پهنه آبهای اقیانوس هند به گردش درمی‌آیند. ناو هواپیمابر نیمیتز Nimitz، سواحل اسپانیا را بقصد آبهای لبنان ترک کرده و ناوگانی متشکل از ۱۲ کشتی به‌مراه زیردریائی کسندی Kennedy از غرب مدیترانه بطرف شرق روان است [اینجا بخشی از نیروی هسته‌ای نظامی ایالات متحده هستند]، ناو هسته‌ای کیتی هاوک Kitty Hawk خلیج سبیک در فیلیپین را بقصد اقیانوس هند ترک گفته و برای موضعگیری در نزدیکی تنگه هرمز بسوی این ناحیه می‌آید. مقامات امریالیسم آمریکا اعلام میکنند که: "اینجا نقل و انتقالاتی پیشگیرنده و محض احتیاط هستند... این حرکات در نعرمه دریا تضمینی بر آنست که رئیس‌جمهور تمامی راه‌های قابل‌گزینش را در دسترس داشته باشد."

\* کوسه ماهیهای شوروی با موشکهای هسته‌ای و رادارهای پیشرفته‌شان بسخت خاورمیانه نزدیک میشوند تا "از خطوط آزاد دریائی حفاظت کنند و از منافع مشروع خود بدفاع برخیزند." ناو هواپیمابر ۴۳ هزار تنی کیف Kiev در ۱۲ فوریه در مدیترانه ظاهر شد - هیزیکه طبق گفته مطبوعات امریالیستی غیر عادی بود. کشتیهای جنگی روسی بیشتری در اوائل فوریه در اقیانوس هند مستقر شدند. در ژانویه وزارت خارجه اتحادشوروی خاطر نشان ساخت که کشتیهای جنگی آن کشور در حال اسکورت کشتیهای تجاری اتحاد شوروی در تنگه هرمز می‌باشند.

\* برژنسکی (رئیس شورای امنیت ملی آمریکا در دولت کارتر) از سنای آمریکا تقاضا میکند که صد هزار سرباز آمریکائی از اروپا جابجا شده و برای استفاده احتمالی در خاورمیانه یا آمریکای مرکزی آماده شوند.

\* ۷۵۰۰ سرباز ارتش سوریه [متحد نزدیک اتحاد شوروی] وارد لبنان شده و با بیجا کردن خاک و خون، سلطه خویش را بر بسیاری از نقاط حساس اینکشور اعمال میکنند. همزمان با این واقعه، ایالات متحده در پی آخرین زمینه‌چینی‌ها و انجام تدارکات تهاجبی به اردوگاه‌های تروریستها در لبنان است.

\* شوروی مانورهای بظاهر عقب‌نشینی را در افغانستان آغاز کرده است، تا با چهره‌ای معصومتر و موقعیتی محکمش، در جایی دیگر مهم و حساستر، جواب شاخ و شانه کشیدنیهای آمریکا را بدهد. [این مانوری برای جمع کردن خود و تعرضی به رقیب - شاید در جایی دیگر - می‌باشد.

\* چندین واحد زمینی و هوائی ارتش ترکیه (ارتش جنوبی ناتو) وارد خاک عراق شده‌اند. مذاکرات پشت پرده یا آشکار، تهدیدات مستقیم و غیرمستقیم، نقل و انتقالات

نظامی، سفرهای دیپلماتیک - سیاسی با شتابی محسوس و خیره‌کننده اوج میگیرد. واشینگتن، پکن، دمشق، مسکو، آنکارا، طرابلس، بیروت، امان، قاهره... همه جا صحبت از جنگ خلیج و اوضاع خاورمیانه است. تحلیلگران امریالیستی شب و روز قلم میزنند و در مورد طرحها و آلترناتیوهای امریالیسم آمریکا به قضاوت می‌نشینند، و ضد حرکات شوروی را پیش‌بینی میکنند. اما به هیچیک از طرحها اطمینانی ندارند! چراکه بازی در جزیره‌ای آتشفشانی بصرمه می‌آید.

آغاز دور جدیدی از تهاجم ایران:

عکس العمل‌ها و دورناها

عملیات قوای جمهوری اسلامی که عنوان کربلای ۵ بخود گرفت، برخلاف ادعای سران شورایعالی دفاع و مقامات نظامی ایران، نه تهاجبی غیرقابل پیش‌بینی بود و نه اقدامی محیرالعقول. کارشناسان جنگی غرب از مدتها قبل، وقوع این تهاجم و حتی مسیر نفوذ نیروهای ایران را پیش‌بینی کرده بودند. اگرچه قوای نظامی ایران پیشرویهایی مهمی داشتند، اما نتایج نظامی و پیامدهای روانی و سیاسی آن، بخودی خود و بشابۀ یک زورآزمائی نظامی، تغییری کثیر در تناسب قوای طرفین نبرد ایجاد نکرده است.

تا آنجا که به تصویر کلی عملیات و نتایج آن مربوط میشود، نیروی نظامی ایران با دادن تلفات سنگین (۸ هزار کشته و زخمی در عرض یکماه اول نبردها) از چند خط دفاعی عراق در ناحیه شلمچه و دریاچه ماهی گذشته و در اطراف این دریاچه (مشرف به شهر بصره) مستقر شدند. بدین طریق شهر زیر آتش سنگین و مداوم توپخانه جمهوری اسلامی قرار گرفت. عده کثیری از اهالی، شهر را ترک گفتند. ضد حمله قوای عراقی به بازپس گرفتن یک سوم مناطق اشغالی از نیروهای خمینی انجامید. همزمان با این تهاجم، حملات هوائی عراق به شهرهای ایران و رژیم خمینی به شهرهای عراق آغاز شد و هردو با سببیت هرچه شامتر ادامه یافت. جنگ شهرها، اگرچه اینبار از لحاظ حجم تلفات، تداوم و گستردگی نسبت به حملات پیشین بیسابقه بود، لیکن این تغییرات در این عرصه معین نتوانست تغییری در روند جنگ ایجاد کند. روزنامه‌های غربی نوشتند: "از نظر نظامی هدف ایران آنست که در پروسه‌ای چندماهه ارتش عراق را فرسوده کند و زمینه‌ای برای تعرضی نهائی خود مهیا سازد. احتیاطاً ایران سعی خواهد کرد حمله مهم دیگری را نه از بصره بلکه از ناحیه شمال به اجراء گذارد و ارتش عراق را بدو نیم تقسیم کرده، بصره را بمحاصره درآورد. هدف سیاسی ایران از این تهاجم، ایجاد

بحران در حکومت عراق، بی‌ثبات ساختن موقعیت رئیس‌جمهور اینکشور و سرانجام تحقق برکاری اوست."

نه پیشرویهایی ایران محیرالعقول و تعیین‌کننده است و نه هدف سیاسی رژیم، هدف جدیدی است. آنچه به کربلای ۵ و پیامدهای آن اهمیت می‌بخشد، آنست که این مرحله از جنگ بر متن تحریکات نوین و تشدید فعالیت‌های بلوک امریالیستی غرب بسرکردگی آمریکا در منطقه خلیج قرار داشته و بخشی از آن است [تشدید فعالیت و تحریکات برای گسترش و تحکیم نفوذ خود در هر دو کشور درگیر در جنگ خلیج، برای مقابله با گسترش نفوذ شوروی در منطقه خلیج فارس، برای محکم کردن و حمایت از نوکران منطقه‌ای خود، برای گسترش استکمات و صف آرائی نظامی در منطقه جهت تضمین آنکه هرگونه تغییر و تحولی زیر نظر آمریکا و در جهت منافع این امریالیسم به پیش برود و در صورت آغاز برخورد نظامی میان آمریکا و شوروی اولی دارای تدارکات جنگی مکنی برای پیروز شدن باشد]. مسلماً این تشدید فعالیت آمریکا، گسترش دامنه ضدحرکات اتحادشوروی در این منطقه را به‌مراه داشته و خواهد داشت. تضادها حادثر میشوند، هر درگیری احتمالی درگیریهای گسترده‌تر و خونین‌تری را در سراسر منطقه خاورمیانه بدنبال خواهد داشت و به فوران آتش خشم توده‌هاحتی در تقاطعی پا خواهدداد که حیرت امریالیستها را برخواهد انگیخت و آنان با دستپاچگی به دسیسه‌چینی برای مهار کردن خیزشهای توده‌ای خواهند پرداخت.

چگونگی پیشرفت این دور جنگ و مصادف شدن آن با وقایع شدیداً پراهمیت دیگر در خاورمیانه، و اظهار نظرات مطبوعات امریالیستی حول این مسئله، بدون شك نشانگر گسترده شدن دامنه - و عمیقتر شدن - دسائس و تحریکات امریالیستی در ارتباط با این جنگ و کلا منطقه خلیج می‌باشد. اینکه تحریکات جاری ققدر برای امریالیستها موفقیت - و به چه میزان نتیج متضاد - ببار خواهد آورد، حتی برای خودشان هم مشخص نیست.

سیاستهای ظاهراً متناقضی: افشاگر مختصات استراتژی کنونی آمریکا در ارتباط با جنگ خلیج

سران جمهوری اسلامی اینبار سر از پاشناخته و با اطمینان بیشتر از همیشه، به امت امام قول دادند که این "آخرین تعرض" است. در واقع، به پشتوانه بندهای محکم و نزدیک با آمریکا چنین قولی را میدادند. رفسنجانی چاکرمنشانه در مصاحبه با خبرنگار یکی از تلویزیونهای آمریکا، تقاضای ادامه روند مذاکرات پشت پرده را نمود: "میدانیم که

مناطق: گبری و  
آرایش نیروها در  
منطقه خاورمیانه



غیرقابل گذشتی از جانب هر دو مطرح میشود: پس از پایان جنگ چه کسی قدرت غالب در دو کشور خواهد بود، چه کسانی در تهران و بغداد و با چه بندهائی حکومت خواهند کرد؟ بقول یکی از تحلیلگران موسسه تحقیقات بین‌المللی ژنو: "رقابت ژئوپلیتیک ابرقدرتها بمعنای آنست که هر موضع مشترکی ناممکن میگردد. مسئله برای آنها این است که کدامیک از این دو موضع بهتری را در پایان جنگ خلیج اشغال خواهند کرد." برای امریالیستها - چه آمریکائیا چه شورویها و چه دیگران - و مرتجعین، ادامه یا پایان جنگ بخودی خود مفهوم و اهمیتی ندارد، آنچه برای آنها مهم است میزان خدمت هر تحول و هر روندی به نیازها واهدافشان است و بس. این منافع استراتژیک امریالیستهاست که جهت‌گیری سیاسی و نظامیشان را تعیین میکند [خصوصاً در منطقه ای حیاتی مانند خاورمیانه و خلیج].

امریالیستهاهی که دستشان تا آنج در خون قربانیان این جنگ فرو رفته، بیشرمانه صحبت از "نگرانی از پیامدهای شدید جنگ" و "چاره‌جویی" میکنند؛ ایالات متحده و دوستانش در منطقه بطور عاجلی نیازمند ارائه يك سیاست دیپلماتیک برای جلوگیری از پیروزی تعیین‌کننده ایران می‌باشند. چنین سیاستی ممکن است شامل تحویل سلاح و

اطلاعات بیشتری از جانب غرب به عراق - بشرط قبول خواست استعفای رئیس جمهور این کشور که خواست اصلی ایران است - باشد. منافع آمریکا در عراق لزوماً بمعنای حمایت از آقای صدام حسین نیست. (هرالد تریبیون بتاريخ ۹ فوریه ۱۹۸۷) سایر مطبوعات امریالیستی در غرب نیز با آوازی هماهنگ راه چاره را بدین صورت مطرح میکنند: "دادن پیروزی قسمی به ایران و کمک رساندن به عراق در صورت استعفای رئیس جمهورش". مثلاً مجله اخبار از قول یکی از مقامات وزارت کشور می‌نویسد: "فقط یکی دو گام غلط از جانب عراق کافیت

این سؤال مطرح شود که آیا ممکن است عراق با از دست دادن بخش جنوبی کشور و سپس سقوط حکومت، مغلوب شود." البته این فقط تحلیلی از موقعیت نظامی عراق در مقابل صف آرائی ایران و احتمالات آتی نیست، بلکه تهدیددیت به اینکه بهتر است کسی در این شرایط دشوار نگاهش را بسوی دیگر - مثلاً اتحاد شوروی - ندوزد!

این حرفها فقط نشانه قلدربازی آمریکائی نیست، بلکه استراتژی آنها در مقابل این جنگ است: گاهی خون سرباز ایرانی و گاهی خون سرباز عراقی برای محکم کردن بندها با هر دو طرف، باید اهداء گردد. جالب اینجاست که درست در بجهوه روابط نزدیک ایران و آمریکا و سرازیر شدن سیل اسلحه و بمب‌های مشترکشان، و بلافاصله، پس از این، اماهای

عناصر رهبری تهران در شان است مطرح نموده

نشریه امور خارجی چاپ آمریکا می‌نویسد: "وزارت کشور و پنتاگون هیچکدام طرحهای فوری برای عقیم گذاردن پیروزی خمینی ندارند." مطبوعات امریالیستی همزمان شروع به صحبت از "تزدیک شدن پایان بن بست نظامی، در نتیجه پیروزیهای قابل توجه ایران کردند." جنگ فراموش شده" به خبر داغ یکماهه مطبوعات و رسانه‌های گروهی جهان تبدیل شد. تعرف و تجید از قدرت تسلیحاتی و کارآئی نظامی ارتش عراق و نفوذناپذیری سدهای دفاعی جای خود را به تشریح ضعف ناشی از قلت نفقات، عدم تمایل به تعرض و ایستاد بودن در موضع دفاعی، ناتوانی در استفاده از تسلیحات پیشرفته و... داد. این درست زمانیست که یکی از مقامات آمریکائی قبل از کنفرانس سران کشورهای اسلامی در کویت اظهار کرد: "پیروزی ایران حداقل بوده و به قیمت تلفات عظیم بدست آمده است. این بیشتر يك جنگ روانیست." شاید برای عده‌ای این توهم پیش آید که چون هم شوروی و هم آمریکا اعلام کرده‌اند خواهان خاتمه جنگ می‌باشند (که البته چیز جدیدی نیست) پس مانعی در مقابل آن وجود ندارد. اما واقعیت آنست که توافقات آنها به همین جا خاتمه می‌یابد یعنی اعلام موضع عوامفریبانه در مورد "خواست قلبی مشترکشان" و بلافاصله، پس از این، اماهای

مشکلاتی در راه رئیس‌جمهور ایالات متحده ایجاد شده،... ما طالب ادامه اقدامات شجاعانه آقای ریگان هستیم." لحن رفسنجانی - بخاطر الطاف اخیر امریالیسم آمریکا - هم شکرگزارانه بود و هم ملتسانه [امداد] وسط راه ولان کنید که امید امام و امت امام شماست!]

طی سال گذشته، نه تنها آمریکا و اسرائیل صدها میلیون دلار اسلحه بطرف ایران روانه کردند، نه تنها عربستان سعودی زکی یمانی وزیر نفتش را بخاطر پیشبرد طرحی به نفع ایران در اوپک کنار گذارد، و نه تنها آمریکا و فرانسه بخشی از پولهای بلوکه شده را به جمهوری اسلامی بازگرداندند، بلکه تحویل اطلاعات نظامی و جاسوسی از سوی آمریکا به ارتش ایران نیز به لیست الطاف غرب اضافه شد. یکی از سخنگویان عراقی اخیراً گفت: "چند ماه قبل از تعرض سربازان ایرانی ما حرکات آنان را ردیابی میکردیم، اما آمریکا مرتباً با میگفت که حمله ایران بطرف فاو نخواهد بود. حتی زمانیکه جنگ آغاز شد، آمریکائیا با گزارش میفرستادند که این حمله بزرگی نیست. واشینگتن پست روزنامه معتبر بورژوازی آمریکا، در ۹ فوریه ۸۷ نوشت: "مقامات تهران از تماسهای خود با ایالات متحده چنین استنتاج کردند که این کشور چنین نتیجه‌ای (پیروزی ایران در جنگ) را قبول کرده و برای تغییر این نتیجه مهم مداخله نخواهد کرد. این را يك منبع بلند پایه که با

## اسامی گروهی از جانب‌افغانان سربدار

در فاصله ۶۳ - ۱۳۶۰

با دل‌بستگی عمیق و عشق به  
حقیقت و آزادی، در دستان من از سنگ درخشان نبرد  
چیزی بجای نمانده جز خاکستر زندانیان جنگی، که  
امروز ناجوانردانه کشتار شدند. و جهان، تاریخ و  
توده‌ها جنایتکاران پلید جنگ را به محاکمه خواهند  
کشید. تمامی مردم جهان آنها را در جایگاه متهمان  
خواهند دید... آنها بدون شك باید بخود بلرزند. هیچ  
چیز و هیچکس نخواهد توانست ما را شکست دهد،  
چریان رود طبیعتا شدت می‌یابد. طغیان يك قانون  
است.

این يك منطق است: ارتجاعیون تا فرارسیدن سرنوشت  
شومشان، دشواری و شکست می‌آفرینند. خلق نیز  
قانون خود را دارد: مبارزه، شکست بازهم مبارزه،  
امکان دارد که باز هم مغلوب شویم و باز هم  
مبارزه میکنیم تا به آنچه ما را فرامیخواند - به  
پیروزی نهائی - دست یابیم.

خون روان، درفشی است که تمامی مردم را برای  
انجام آنچه بشدت مشتاق آنیم فرامیخواند: قدرت  
سیاسی. ما محکومیم که پیروز شویم: چه حکم  
دلپذیری

ما برای پیروز شدن تولد یافته‌ایم. این دیگر واقعیت  
بزرگی است.

آنها میتوانند ما را شکست دهند. ما را يك میلیون  
قطعه کنند. اما نخواهند توانست روحیه ما را درهم  
شکنند: روحیه کمونیستی

ما اراده کرده‌ایم تا مرگ.

شرف طبقه ما در خطر است. باید از آن بدفاع  
برخیزیم. و اینکار را با خون و درد و اشک انجام  
خواهیم داد. راه دیگری نمیتواند موجود باشد، این  
تنها راه درهم شکستن آنهاست. و با توفانی عظیم  
این امر را بانجام خواهیم رساند.

درماندگی، ارتجاعیون را بیش از پیش به جنون  
کشانده است. دلیلی ندارد که ما مانند آنها عمل  
کنیم. اینگونه اعمال تنها طبیعت ارتجاعی طبقه‌ای را  
که مدافعش هستند به جهانیان نشان میدهد. بشر  
برای خاتمه بخشیدن به این روال راهی ندارد، مگر  
آنکه جهان را با قاطعیت بر مبنای طرح طبقه کارگر  
تغییر دهد، بر مبنای طرح پیشاهنگ سازمان‌یافته  
طبقه کارگر: حزب کمونیست.

آه! تنها جنگ است که انسان را بدورترین زوایای  
روحش رهسور میسازد.

در پنجمین سالگرد نبرد

قهرمانانه آمل، نام رفقای کمونیستی  
که بخاطر برافراشتن پرچم رزم قهرآمیز پرولتاریا جهت  
کسب قدرت سیاسی و حرکت بر راه درخشانی که بسوی  
آینده کمونیستی می‌رود، جان باختند را با افتخار بر  
صفحات حقیقت نقش میکنیم. حرکت آگاهانه و  
انقلابی آنها در طی حیات مبارزاتی‌شان و نیز مرگ  
سرخ آنها در راه آرمانهای والای استشارشدهگان و  
ستدیدگان جهان، مانیفست زنده‌ایست در برابر هر  
مبارزی که دل در گرو تحقق انقلاب پرولتری و درهم  
کوبیدن نظام خونبار و چرکین استعمار امپریالیستی  
دارد. نام این رفقا را با سندی تاریخی از نبرد  
دورانساز پرولتاریای جهانی همراه ساخته‌ایم. سندی  
که به فشرده‌ترین، تکان‌دهنده‌ترین و زیباترین شکل  
آگاهی، تلاش، مبارزه‌جویی، دورنگری و فداکاری  
هر رزمنده پرولتر راستین را بیان میکند: روحیه و  
عزم و راه سربداران و دیگر گردانهای واقعی  
پرولتاریای بین‌المللی را.

رفقای که در نبردهای جنگل جان باختند

۱) بهنام رودگرمی (باقر)

از فعالین کنفدراسیون احیاء، عضو اتحادیه کمونیستها -  
عضو تشکیلات کارگری تهران -  
شهادت در ۱۸ آبان ۱۳۶۰.

۲) مرتضی رهبر (مصطفی)

از کمونیستهای سرشناس شهر تکابین - عضو اتحادیه  
کمونیستها شهادت در درگیری ۲۲ آبان ۱۳۶۰.

از ترانه خواندن تا فریاد کردن، از فریاد تا ترانه. حقیقتاً راه دیگری موجود نیست. ما آزادانه و داوطلبانه راه دشوار، طولانی و خونین جنگ پیروزمند و شکست ناپذیر خلق را برگزیده‌ایم، جنگی که حزب و خلق ما به پیش می‌برند. بنابراین طبیعی است که ارتجاعیون بدین شکل عکس‌العین نشان دهند.

ما هوشیارانه گفتیم: ارتجاعیون هرچه بیشتر به اعمال بیشرمانه دست زنند، کور خود را عمیقتر حفر میکنند: همیشه چنین بوده و چنین نیز خواهد بود.

من یکی از رزمندگان سنکر درخشان و قهرمان پرور نبردم که سرسختانه در برابر بهاران قوای کشتارگر و ارتجاعی نظامی، در برابر ننگ قهرمانان ملی، در برابر آنان که در کشتن شجاعند و در مردن بزدل، در برابر آنها که میدانند چگونه باید کشت اما نمیدانند چگونه باید مرد، مقاومت کرد. آنها بچشم خود خواهند دید، آنها خواهند فهمید: خلق هیچگاه خون روان بهترین پسران و دختران خود را از خاطر نخواهد برد.

ای خلق محبوب جهانیان، پسران و دختران جنگاور کمونیست تو، نومیست نخواهند ساخت، خصوصاً در این زمان.

ما پرچمهای سرخ کمونیسم را بلند داشته ایم. آینده‌ای درخشان از آن ماست.

در نهایت ما پیروزیم. مبارزه ما برای امر ما - برای کمونیسم - خدشه ناپذیر است. صحبت از سایر مطالب را به زمانی دیگر بسپاریم. ■

سنکر درخشان نبرد - ال فرونتون - ۱۹ ژوئن ۱۹۸۶  
یک رزمنده

این نامه در میانه مقاومت قهرمانانه شورش علیه کشتار نگاشته شده است. نگارنده‌اش آنرا پیش از آنکه به قتل رسد به بیرون فرستاد. او یک عضو ارتش چریکی خلق و حزب کمونیست پرو بود.

۳) کاظم (شیراز)

از فعالین اتحادیه کمونیستها در شیراز - شهادت در درگیری ۲۲ آبان ۱۳۶۰.

۴) حشمت رضا مصدیان

از رفقای تشکیلات سندج - در آذرماه ۱۳۶۰ طی واقعه‌ای ناگوار در جنگل شهادت رسید.

۵) حسن (اکبر اصفهان)

عضو اتحادیه کمونیستها، از فعالین جنبش کارگری اصفهان، عضو شورای رهبری سرداران، مسئول سیاسی گروه - شهادت در درگیری اسکو محله دیماه ۱۳۶۰.

رفقای که در نبرد آمل بین ۵ تا ۷ بهمن جان باختند

۶) پیروت محمدی (کاک اسماعیل)

از بنیانگذاران گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر، مسئول شهر تبریز از سال ۵۵، از بنیانگذاران تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان، مسئول نظامی سازمان و سرداران، عضو کادر رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران.

۷) رسول محمدی (کاک محمد)

از کادرهای گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر، یکی از مسئولین تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان، معاون اول نظامی سرداران، از کادرهای اتحادیه کمونیستهای ایران.

۸) ناصر قاضی زاده (کاک آزاد)

از فعالین سازمان در شهر مهاباد، پیشمرگه تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان.

۹) قادر (صلاح انبار)

از فعالین سازمان در شهر بوکان و از فعالین جنبش دهقانی در منطقه عضو تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان

۱۰) کورش امیری

از فعالین سازمان در شهر کرمانشاه.

۱۱) عبدالرحیم بیگلر

عضو ستاد (دانشجویی - دانش آموزی) کرمانشاه.

۱۲) بین امیری (شوان)

عضو ستاد کرمانشاه.

۱۳) حشمت الله اسدی پور (مجتبی)

از فعالین جنبش دانشجویی دانشکده بایلسرا،  
چهره‌های کمونیست و سرشناس شهر آمل، عضو  
سازمان و عضو کمیته شهر آمل، عضو شورای رهبری  
سربداران، یکی از مسئولین تدارکات سربداران.

۱۴) سهیل سهیلی (یوسف کرچی)

از فعالین کنفدراسیون احیاء، عضو بخش کارگری  
تهران، عضو اتحادیه، معاون دوم نظامی سربداران،  
عضو شورای رهبری سربداران.

۱۵) فرامرز فرزاد (فرامرز آرپی، چی)

از فعالین کنفدراسیون احیاء، عضو اتحادیه، از  
مسئولین نظامی سربداران.

۱۶) حسین عطائی (محمد تی. ان. تی)

از فعالین قدیمی کنفدراسیون احیاء در آلمان، مسئول  
آموزش نظامی و انفجارات تشکیلات پیشمرکه  
زحمتکشان و سازمان، از اعضای قدیمی اتحادیه  
کمونیستها و مسئول انفجارات سربداران.

۱۷) بهناد گوکوشویلی (محمود تیربار)

از فعالین ستاد تهران، عضو اتحادیه.

۱۸) احمد سینا (احمد . . .)

از فعالین تشکیلات ستاد و بخش تبلیغات سازمان.

۱۹) مهدی تهران

از فعالین تشکیلات ستاد و بخش تبلیغات سازمان.

۲۰) صادق یزدان پناه (مصن)

از فعالین کنفدراسیون احیاء، از فعالین تشکیلات  
اصفهان، عضو اتحادیه کمونیستها.

۲۱) علی فردوس (بابک)

از فعالین ستاد کرمان.

۲۲) احمد فردوس (حیدر)

از فعالین ستاد اصفهان و عضو اتحادیه کمونیستها.

۲۳) مالک آذری

از فعالین ستاد تهران.

۲۴) بهزاد یزدانی

عضو تشکیلات کارگری تهران.

۲۵) خسرو مشهد

از فعالین بخش تبلیغات سازمان در مشهد.

۲۶) بیژن رحمتی

از فعالین تشکیلات مسجد سلیمان.

۲۷) مرتضی آغاچاری

از فعالین سازمان در آغاچاری.

۲۸) بهرام اهواز

از فعالین سازمان در اهواز.

۲۹) عادل (کمال عرب)

از فعالین سازمان در اهواز.

۳۰) شاهپور عالی پور (امین)

از فعالین تشکیلات مسجد سلیمان و عضو اتحادیه.

۳۱) رضا توفان

عضو حزب کار ایران که در جنگل به سربداران  
پیوست.

.....

رفقائی که در جریان نبرد آمل اسیر و در ۹ بهمن

۶۰ تیرباران شدند

.....

۳۲) حمید راهج پور

از فعالین سازمان در اهواز.

۳۳) علی (حسین ساری)

از فعالین بخش تبلیغات سازمان در ساری.

۳۴) علی اصغر آیت الله زاده

از فعالین تشکیلات آمل که در شهر به نیروهای  
سربدار پیوست.

۳۵) روزبه منافی

از فعالین تشکیلات ستاد و بخش کارگری تهران،  
عضو اتحادیه کمونیستها.

۳۶) فرهنگ سراج

از فعالین تشکیلات آبادان (عضو اتحادیه کمونیستها).

۳۷) فرح خرم نژاد

از فعالین تشکیلات آبادان، عضو کمیته پزشکی  
سربداران.

۳۸) تورج علی ملایری

از فعالین ستاد تهران، و بخش تبلیغات.

۳۹) شکرالله احمدي (محمود)

عضو گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر، عضو تشکیلات پیشبرگه زحمتکشان و عضو فعال اتحادیه در کرمانشان.

۴۰) مجتبی سلیمانی (سهراب)

از هواداران گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر، از مسئولین ستاد و تشکیلات اتحادیه در کرمانشان.

۴۱) اسعد شرفانی نژاد

از فعالین سازمان در خرمشهر و آبادان.

.....

رفقانی که در جریان نبرد آمل اسیر و بعدها

تیرباران شدند

.....

۴۲) غلامعباس درخشان (سورنا - مراد)

عضو تشکیلات جنوب، از مسئولین تشکیلات پیشبرگه زحمتکشان، مسئول سازمان در کردستان از آبانماه ۵۹، عضو شورای رهبری سربداران - عضو کمیته رهبری اتحادیه کمونیستها.

۴۳) مسعود حیدری

از فعالین سازمان پیکار که در مهرماه ۶۰ به سربداران پیوست و در قیام آمل دستگیر و در فروردین ماه ۶۱ تیرباران گشت.

۴۴) خیرالنساء نورمحمدی (منیر)

از معلمان مبارز روستاهای آمل، عضو تشکیلات دهقانی و زنان اتحادیه در آمل که در مرداد ۶۱ تیرباران شد.

۴۵) فریدون شمال

از فعالین سازمان در تنکابن که در آمل زخمی شد و سپس تیرباران گشت.

.....

رفقانی که بعدها دستگیر و در زیر شکنجه یا در برابر جوخه اعدام جان باختند

.....

۴۶) اصغر امیری (پرویز)

از بنیانگذاران گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر، از سال ۵۴ در کارخانه ذوب آهن اصفهان از سازماندهان جنبش کارگری بود. مسئول تشکیلاتی اتحادیه در کرمانشان، عضو شورای رهبری سربداران، مسئول سیاسی گروه امین اسدی در جنگل. این رفیق در آبانماه ۶۲ دستگیر شد و در ۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه) ۶۳ تیرباران گردید.

۴۷) حسن امیری (جلال)

از کادرهای گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر، از مسئولین نظامی تشکیلات پیشبرگه زحمتکشان و از مسئولین نظامی سربداران. این رفیق در آبان ۶۲ دستگیر و در تابستان ۶۳ تیرباران شد.

۴۸) سوسن امیری (سحر)

عضو گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر، از فعالین بخش کارگری گروه از سال ۵۵ در شهر تبریز، عضو اتحادیه کمونیستها - این رفیق در آبانماه ۶۲ دستگیر و بفاصله کوتاهی پس از آن تیرباران شد.

۴۹) فریدون سراج (منوچهر)

از فعالین کنفدراسیون احیاء در آمریکا، از مسئولین تشکیلات خرمشهر و آبادان، عضو اتحادیه کمونیستها و از مسئولین نظامی سربداران. این رفیق در آبانماه ۶۲ دستگیر و در تابستان ۶۳ تیرباران گردید.

۵۰) بهروز فتحی (ناصر اهواز - خلیل)

از فعالین جنبش دانشجویی دانشگاه صنعتی، از فعالین کنفدراسیون احیاء، از مسئولین کمیته شهر اهواز، عضو شورای رهبری سربداران، مسئول سیاسی گروه وریا در جنگل، عضو رهبری منتخب شورای چهارم سازمان. این رفیق در شهریور ۶۲ دستگیر و در زمستان همانسال اعدام گشت.

۵۱) بهروز غفوری (محمود - فرشاد)

از فعالین کنفدراسیون احیاء، عضو تشکیلات شهر آبادان، عضو رهبری منتخب شورای چهارم سازمان. این رفیق در آبانماه ۶۲ دستگیر و در تابستان ۶۳ تیرباران شد.

۵۲) فریدون خرم‌روز (میرزایوسف)

از کادرهای گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر، مسئول دانشجویی گروه در تهران قبل از انقلاب، مسئول تشکیلات اصفهان و عضو هیئت مسئولین اتحادیه، عضو شورای رهبری سربداران و بعد مسئول سیاسی سربداران بعد از قیام آمل - در ضربه سال ۶۱ دستگیر و در همان سال خود را به همراه یک پاسدار از طبقه هفتم دادگاه انقلاب اصفهان به پائین پرتاب کرد و جان باخت.

۵۳) ذبیح‌الله ناصرنژاد

از فعالین تشکیلات دهقانی اتحادیه کمونیستها در آمل و عضو شورای دهقانی روستاهای آمل، عضو سربداران. این رفیق در اواخر پائیز ۶۰ دستگیر و در خرداد ۶۱ تیرباران گشت.

۵۴) علی مشاعری

از هواداران اتحادیه در محمودآباد، عضو سربداران. این رفیق در اواخر پائیز ۶۰ دستگیر و در خرداد ۶۱ تیرباران شد.



**رفیق فریدون :**

**پولادی آبدیده از اراده و آگاهی**

یکی از روزهای مرداد ماه ۶۱ بود. دو پاسدار ارتجاع فریدون را از پلکان دادگاه انقلاب بالا میکشیدند تا بار دیگر او را بزیر بازجوئی و شکنجه برند. دستاش در زنجیر بود و زنجیر بدست مزدوران. قامتش همچنان استوار. سر بلند چون پرفرازترین و مغرورترین قله‌ها. بر کف پایش، نشان انقلابیگری کمونیستی با شیارهای سرخ. ۹ روز تمام بود که فریدون شکنجه میشد. در طبقه هفتم ساختمان به ناگاه صحنه اعجاب آوری از نبرد طبقاتی آفریده شد. فریدون با قدرتی خارق العاده خود را به پنجره مشرف به خیابان کوبید و زندانبان را نیز با خود به بیرون پرتاب کرد... آرزو بر پهنه خیابان، مردم اصفهان دو مرک را شاهد بودند، مرک یک کمونیست که به گفته مائو همچون کوه تایی بر قلب انسان سنگینی میکند، و مرک یک پاسدار ارتجاع: سبکتر از پر کاه.

\* همچنین در این لیست نام افرادی از مردم و دیگر گروهها را که در جریان قیام آمل بصوف سریداران پیوستند و در نبرد با مزدوران رژیم جان باختند، نیست.

\* مشخصات تعدادی از رفقای شهید کامل نیست. لذا ما از کلیه کسانی که اطلاعات دقیقتری در این زمینه دارند، میخواهیم که ما را در تکمیل این لیست یاری رسانند.

۵۵) سید صادق موسوی (مرزنکلاش)

از کارگران فعال منطقه آمل، عضو سریداران. این رفیق در زمستان ۶۰ دستگیر و در خرداد ماه ۶۱ به جوخه اعدام سپرده شد.

۵۶) حمیدرضا خیابانی (رضا کرمانشاه)

از فعالین تشکیلات ستاد و بخش تبلیغات سازمان در کرمانشاه، عضو سریداران. این رفیق در سال ۶۳ در سنندج دستگیر و مدتی بعد تیرباران گشت.

۵۷) جمشید پرند

عضو ستاد و بخش تبلیغات سازمان در سنندج، عضو سریداران. این رفیق در اسفندماه ۶۱ در سنندج دستگیر و در شهریور ماه ۶۲ در شان شهر اعدام شد.

.....

رفقای که در جریان بازسازی سازمان در سال ۶۱

بشهادت رسیدند

۵۸) بهروز (بهزاد کیلان)

از فعالین کنگدراسیون احیاء در آلمان، عضو اتحادیه و از فعالین بخش کارگری سازمان در کیلان، عضو سریداران. این رفیق در بهمن ماه ۶۱ در جنگل دستگیر و بعد از مدتی تیر باران گردید.

۵۹) عبدالله (عبه سنندج)

از فعالین اتحادیه در شهر سنندج، عضو سریداران، این رفیق در بهمن ماه ۶۱ در جنگل دستگیر و کمی بعد به جوخه اعدام سپرده شد.

۶۰) البرز جابر انصاری

از فعالین گروه مارکسیست - لنینیست رزم خونین، عضو اتحادیه. این رفیق در درگیری ۱۲ اسفند ماه ۶۱ در جنگلهای اطراف آمل بشهادت رسید.

۶۱) امیر (جنوب)

از فعالین اتحادیه در مسجد سلیمان. این رفیق در درگیری ۱۲ اسفند ماه ۶۱ در جنگل جان باخت. ■

\* این لیست فقط شامل رفقای است که در جریان نبردهای جنگل و نبرد شهر آمل جان باختند، یا در پی ضربات وارده بر سازمان دستگیر و به جرم شرکت در قیام سریداران توسط جلادان جمهوری اسلامی زیر شکنجه یا در برابر جوخه اعدام بشهادت رسیدند. و ما از سرنوشتان اطلاع حاصل کردیم. در نتیجه اسامی تمامی جان باختگان سریدار و دیگر بخشهای سازمان در آن نیست.



ندیده بود. توقف در کزنه‌سرا زیاد بطول نیانجامید چراکه نیروهای دشمن با هلیکوپتر خود را به آنجا رساندند و نبرد در گرفت. بعد از عقب نشاندن این تهاجم، فریدون رفقاییش را در راهپیمایی طولانی چند روزه با حداقل امکانات و آذوقه، بقصد خارج شدن

از دامی که دشمن در هر نقطه برسر راهشان نهاده بود، هدایت کرد. آنها سرانجام از پرتگاهی صعب عبور کردند و از کینها جستند. این کار آنچنان خارق‌العاده مینمود که چند هفته بعد یکی از فرماندهان ژاندارمری جمهوری اسلامی (که دارای مسئولیت تعقیب و محاصره سربداران بود) در مصاحبه‌ای اعلام نمود: بقایای ضدانقلابیون جنگل نیز همگی در پرتگاهی سقوط کرده و در زیر برفها مدفون شدند.

بعد از استقرار دوباره در جنگل بحث کسترده‌ای در بین رفقا برسر جمع‌بندی از نبرد آمل و چگونگی ادامه راه در گرفت، که این خود بخشی از مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک جاری در کل تشکیلات اتحادیه بود. فریدون بعنوان مسئول و نماینده رفقای جنگل به تهران اعزام گشت، تا به‌راه بقیه تشکیلات و رهبران و کادرهای سازمان تصمیمات عاجل و مشخصی را اتخاذ نمایند.

در روزهای دشوار بعد از نبرد آمل که غم از دست رفتن جمعی از انقلابیترین رهبران، کادرهای طبقه کارگر بر دوشها سنگینی میکرد، فریدون همچنان سرزنده و شاداب بود ایامی تزلزل ناپذیر به آنکه دشمن حتی اگر هزاران بار دیگر نیز چنین کند، هرگز قادر نخواهد بود جلودار و مانع مبارزه و پیشروی انقلاب بسوی کمونیسم شود.

در اینروزها که بخشی از رهبری سربداران تحت تاثیر شکست در نبرد و بواسطه ابتلاء به انحرافات سائترستی و فشار فزاینده رهبران اپورتونیست اقلیت سازمان، راه عقب نشینی ایدئولوژیک - سیاسی و مباحثات با اپورتونیستها را درپیش گرفتند، فریدون همچنان استوار بر اصول، و با اطمینان به پیروزی، الهام‌بخش تک تک رفقای انقلابی سازمان بود. سهمگینترین ضربات هرگز قامتش را خم نکرده بلکه خشم و کینش را بدشمن و عشقش به دنیائی نوین را فروزتر میساخت. در اینروزهای مبارزه حاد درونی، او بر لزوم کامل کردن کسست از انحرافات گذشته از طریق انشعاب از اپورتونیستها راست پافشاری مینمود. برای

او و رفقای هابند او نبرد آمل نه نقطه رجعت به گذشته و انکاء به پیوندهای دیرینه برای تحمل ضربات و دشواریها، بلکه نقطه راهگشا و جهش به آینده بود. در کشاکش این درگیریهای درونی بود که ضربه سراسری ارتجاع بر اتحادیه وارد آمد و شمار بسیاری از رهبران، کادرها و اعضاء و هواداران سازمان دستگیر شدند. فریدون بلافاصله پس از دریافت خبر ضربه فعالیت

تشکیلاتی نیز میان اتحادیه کمونیستهای ایران و گروه مبارزه... شکل گرفته و زمینه‌های بهم پیوستگی پی‌ریزی میشد، بطوریکه پس از گذشت چند ماه از آغاز فعالیت مشترک و تنگاتنگ در عرصه‌های مختلف، ادغام تشکیلاتی حاصل گشت.

فریدون به‌راه دیگر رفقای گروه، فعالانه در قیام مسلحانه بهمن ۵۷ شرکت جست و پس از آن بعنوان مسئول اتحادیه در اصفهان به فعالیت مشغول گشت. او عنصر فعالی در بحثهای درونی اتحادیه طی دوره ۶۰ - ۵۸ بود و خصوصا در مباحث ماقبل شورای سوم سازمان پیرامون پیوستن به طرح ستاد نیروها و انحلال عملی تشکیلات و همچنین در مبارزه با نظرات راستی که خود را بشکل پیشنهاد تغییر نام اتحادیه و حذف واژه کمونیست از آن ظاهر میساختند، بطور مستر بر لزوم حفظ استقلال سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی پرولتاریا پافشاری مینمود. در دوره کسست از انحرافات غالب بر سازمان و ارائه طرح سربداران در خرداد ماه ۶۰، فریدون به‌راه دیگر کادرهای کمونیست انقلابی اتحادیه، مبلغ و مروج برافراشتن پرچم آلترناتیو مستقل پرولتری و برپائی رزم مسلحانه پرولتاریا گشت. او در شهریور ۶۰ راهی جنگل شد و از آن پس بعنوان یکی از اعضای موثر در شورای فرماندهی سربداران وظایف کمونیستی خویش را به پیش برد. فریدون در مقام معاونت فرماندهی کپ بالا (موسوم به کپ عقابها) و مسئولیت سیاسی یکی از رسته‌های این کپ قرار داشت و به‌راه دیگر یاران سربدارش در نبردهای ۱۸ و ۲۲ آبان ۶۰ و همچنین در چند درگیری مهم متعاقب آن دلاورانه شرکت جست. در شب ۵ بهمن (زمان استقرار نیروهای سربدار در شهر آمل) فریدون مسئولیت یکی از تیمهای بازرسی جاده‌ها را بعهده داشت و در چندین مورد موفق شد گروهی از مزدوران سپاه و بسیج را قبل از رسیدن به مراکز درگیری فریب داده، بدام اندازد و همه این عاملین شکنجه و کشتار را بیدرنگ بسزای اعلانشان برساند.

در ساعات دشوار عقب‌نشینی، فریدون در کنار کاک محمد و دیگر رفقای که موفق به تجمع در باغ نارنج مشرف به جاده طالقانی شده بودند، در برابر هجوم هزاران مزدور سپاه و بسیج و جاسوس حزب‌اللهی که از شهرهای مختلف به آمل اعزام شده بودند ایستادگی کرد و جنگید و نیروی دشمن را به عقب راند. بعد از آنکه رفقا موفق به شکستن حلقه محاصره دشمن شده و دوباره خود را به جنگل رسانیدند، مسئولیت رهبری آن بخش از نیروهای سربدار که در جنگل باقی ماند، بدوش فریدون قرار گرفت.

از میان برف سنگین، سربداران با استواری به پیش راه میگشودند، سرود میخواندند و به جانب‌باختگان کمونیست درود میفرستادند. راه صعب‌العبوری که بسوی کزنه‌سرا میرفت تابحال چنین صحنه پرشور و حماسی را بخود

مردن در راه اهدافی که امپریالیستها و ارتجاعیون مردم را به آن فرامیخوانند، یا تن دادن به مرگ تدریجی در تسلیم و خفت و بالاخره جان دادن با قامتی خمیده از تسلیم‌طلبی، تلف کردن خود در کوششهای بیپوده دلخوشکک و زندگی چوخ‌بختیاری و بیرون کشیدن کلیم خود از آب: این همه زبوناته و شرم آور است.

ولی وقف زندگی و حتی دست کشیدن از آن برای نابودی سیستمی که بر از هم دریدن انسانها بدست یکدیگر استوار شده، سیستمی که خود ستوال چگونه مردن را طرح کرده و همگان را در معرض انتخاب قرار میدهد، زندگی و مرگ برای انقلاب، برای تغییر جامعه و جهان و به پیش راندن بشریت بسوی صبح درخشان کمونیسم که دیگر اثری از آثار جهان ستم و استعمار نخواهد بود، زندگی و مرگی است حقیقتا سرشار از معنی و الهام برای میلیونها انسانی که در سراسر جهان به ماهیت این دنیا و راه عوض کردنش آگاه میشوند، بیامیگزند و در راه هدفی مشترک می‌رزمند. و چنین بود زندگی و مرگ جنگجوی

ارتش پرولتاریای بین‌المللی، رفیق فریدون خرم‌روز.

رفیق فریدون خرم‌روز بسال ۱۳۳۳ در آبادان بدنیا آمد. از نوجوانی با مسائل مبارزاتی آشنا گشت. در سال آخر دبیرستان بواسطه آگاهی مزدوران ساواک از فعالیتهایش مجبور به ترك آبادان شد و به شیراز رفت. سپس به تهران آمده و در رشته جغرافی دانشگاه تهران ثبت نام نمود. دوران دانشگاه، دوران آشنائی فریدون با مارکسیسم لنینیسم، آغاز فعالیت متشکل کمونیستی او بود. او و چند تن دیگر از یارانش گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر را تشکیل داده و به کار تبلیغ و ترویج م. ل در شهرهای مختلف و بخصوص در میان کارگران پیشرو پرداختند. رفیق شهید داریوش صابر - خواهرزاده فریدون - که روز ۲۲ بهمن ۵۷ در جریان تسخیر پادگان جمشیدیه جان باخت از اعضاء موثر و هدایت‌کننده گروه بود.

در سالهای پرتلاطم ۵۷ - ۵۶ فریدون با بالا گرفتن امواج مبارزات انقلابی مردم، در برپائی و سازماندهی مبارزات دانشجویی شرکت جست و بزودی یکی از رهبران محبوب و مورد اعتماد دانشجویان پیشرو و انقلابی حیطه فعالیت خود گشت. در جریان اعلام موجودیت دانشجویان مبارز (زمستان ۵۷) فریدون بعنوان مسئول دانشکده ادبیات در ارتباط با سایر رفقای مسئول دانشکده‌ها قرار گرفت.

دامنه فعالیت گروه مبارزه... نیز گسترده‌تر شد و ارتباط وسیعتری با عناصر کمونیست و سازمانهای م. ل که از لحاظ سیاسی - ایدئولوژیک بر راستائی مشترک قرار داشتند، برقرار کرده بود. در همین زمان، ارتباط معین سیاسی - ایدئولوژیک و تا حدودی



## رفیق مراد:

### سکانداری در آبهای ناشناخته

- قبل از اشغال استخوانبندی ضلی تشکیلات به ایران - شکل گرفت. بسیاری از افراد گسترش پایه توده‌ای سازمان را با تعجب نظاره میکردند و آنرا بحساب جو انقلابی غالب بر جامعه گذاشت و بنوعی آنرا تحولی خودبخودی و سهل و ساده ارزیابی مینمودند. حال آنکه، این نتیجه مستقیم و تفکیک ناپذیری از امر آگاهی دادن، برانگیختن و سازماندهی پیشروترین عناصر پرولتر بر راستای سیاست کمونیستی بود.

مراد از طرف سازمان به عرصه‌ای نوین و بسیار پراهیمیت - به کردستان انقلابی - رفت تا در کنار کاک صلاح شمس برهان و دیگر رفقای بخش کردستان، فعالیت کمونیستی و جنگ انقلابی را در میان توده‌های زحمتکش آن خطه سازمان دهند. وی نخست در جمعیت آزادی و استقلال کردستان فعالیت پرداخت، و سپس با کار مداوم در چندین روستا، به ایجاد جمعیتها و اتحادیه‌های دهقانی کمک کرد. بدنبال این فعالیتها، تشکیلات پیشروگان زحمتکشان بنا نهاده شد. مراد در کنار اساعیل و صلاح و محمد و جمعی کثیری از بهترین رفقایان که بعدها در راه آرمان کمونیسم جان باختند، سازمان نظامی تحت رهبری اتحادیه را در تابستان ۱۳۵۸ برپا نموده و با وجود قلت نقرات موفق شدند، مستقلانه بار نبرد مسلحانه انقلابی را بدوش کشند.

در دوره پرتلاطم ۶۰ - ۱۳۵۹ مراد بی آنکه سوابق و خاطرات و علائق دیرینه بتوانند تیزبینی کمونیستی را از وی سلب نمایند، خط و برنامه 'پروژوایی' را در هیئت عبارات به اصطلاح مارکسیستی برخی رهبران قدیمی سازمان بوضوح دید. مراد با صراحت به رفقایاش میگفت: بهتر است اگر علاقه‌ای به این دسته رهبران در دل دارید، آنرا از خود دور کنید. چون باید سرنگوشتان سازیم! بحق

حکومت میکنند تن دهیم و راه عوض کردن آن وجود دارد، دیگر هیچکس و هیچ چیز نمیتوانست جلودار من باشد. در سال ۱۳۵۵ به تشویق نزدیکانش که از فعالین جنبش دانشجویی خارجه بودند راهی آمریکا شد و از همان روز نسبت بصغوف این جنبش پیوست. دوران کار فشرده تئوریک، سیاسی و مبارزه عملی و سازماندهی را با شور بسیار پشت سر نهاد و در فاصله ای کوتاه بسطی یکی از مسئولین آموزش تئوریک هسته‌های چپ (هوادر اتحادیه کمونیستهای ایران) درون کفدراسیون ارتقاء یافت. اوائل تابستان ۱۳۵۷ با رفیق نزدیکش اسکندر قنبر زاده\* و شمار دیگری از یارانشان متشکل در چند هسته هوادار راهی ایران گردیدند. آنها کار تهیه، تکثیر و توزیع مضمیان نشریات سازمان و آثار کلاسیک مارکسیستی را سازمان دادند و به تبلیغ و ترویج کمونیستی در میان عناصر پیشرو شهر آبادان و دیگر شهرهای خوزستان پرداختند. و چنین بود که در مدت زمانی کوتاه، مردم آن خطه با نام و هویت سیاسی - ایدئولوژیک اتحادیه کمونیستهای ایران آشنا گشتند. بر زمینه این فعالیت عملی مشخص تشکیلات خوزستان سازمان ما

زمانی لنین در رثای بابوشکین، بعنوان یکی از رهبران پرولتر کمونیست چنین نوشت: بدون رهبرانی اینچنین، مردم برای همیشه برده و سرف باقی میانند. با چنین رهبرانی، مردم رهائی کامل از هر نوع استعمار را بدست خواهند آورد.

رفیق غلام عباس درخشان (مراد) نیز در زمره چنین رهبرانی بود. مزدوران حکومت اسلامی نوید از در هم شکستن مقاومت قهرمانانه این رهبر کمونیست، در تیر ۱۳۶۱ وی را به جوخه اعدام سپردند.

او بسال ۱۳۳۱ در آبادان چشم به جهان گشود، کهواره‌اش کوچه‌های محلات کارگری بودند. همانند اکثر همسالانش در محیط کارگری آبادان، مقرر بود که بصغوف کار بپیوندد. در شرکت نفت استخدام شد و در جزیره لادان بروی کشتی مشغول بکار گشت. دلیل استعداد و توانائیش قرار بود که او را برای دیدن دوره تخصصی به انگلستان بفرستند و پس از بازگشت موقعیت بالاتری در کشتیرانی جزیره لادان بیابد. میگفت: نتوانستم خودم را راضی کنم که از استعمارگران انگلیسی دستور بگیرم. بدنبال نیروئی بودم که بتواند جهان را زیر و رو کند. بدنبال جهانی بود که عمای بروی استخوانهای خرد شده عده‌ای دیگر راه نرود. بعدها که کمونیست شدم فهمیدم سوسیالیست تخیلی بودم. وقتی به علم کمونیسم مسلح شدم احساس کردم آن نیروی واقعی‌را که بدنبالش میگشتم یافته‌ام. وقتی فهمیدم ما مجبور نیستیم به جهانی که زالوها بر آن

\* رفیق اسکندر در چنایت سینا رفس آبادان (مرداد ۵۷) جان باخت. مراد میگفت:

ساعت ۷ با اسکندر قرار داشتم (روی پله‌های ورزشگاه تختی)، ساعت ۷ و پنج دقیقه شد و او نیامد. فهمیدم که برایش اتفاقی افتاده، چون نظم او بینظیر بود. رفتم و جسد سوخته اش را یافتم: من دنیا را زیر و رو خواهم خرد... من این زالوها را له خواهم کرد.

## رفیق مراد:

که مراد آموزه های مائوتسه دون را خوب فرا گرفته بود. او خط سیاسی - ایدئولوژیک را محک قرار میداد و برای سوابق و اندوخته های تئوریک که در خلاف جهت منافع پرولتاریا قرار گرفته بودند، پشیزی ارزش قائل نبود. همو بود که بسال ۱۳۵۷ در آبادان - زمانیکه هنوز فراكسیون رویزیونیستهای سه جبهانی (زحمت) از اتحادیه اخراج نشده بودند و مراد هنوز از این موضوع خبر نداشت، با دیگر رفقای بعد از مطالعه نشریه رویزیونیستی آنها (حقیقت داخل) مشترکاً تصمیم گرفتند که از پخش آن نشریه سرباز زنند و همه نسخه های تکثیر شده را به تنور بیاندازند و بسوزانند. مراد میگفت: اگرچه بعد از مطالعه اش متوجه شدیم اشکال دارد اما آنرا در چاپخانه مخفیانه تکثیر کردیم (دوره قبل از انقلاب)، بعد من هسته را جمع کردم و گفتم رفقا این نشریه اشکال دارد. همه گفتند ما هم میخواستیم همین را مطرح کنیم. سپس تصمیم گرفتیم آنچه که منافع پرولتاریا را نمایندگی نمیکند به خود بورژوازی واگذار کنیم! همه را سوزانندیم. بعد بدنبال آن رفتیم که ببینیم داستان از چه قرار است و اگر این واقعا خط سازمان ماست برای مبارزه ای چنانچه آماده شویم.

مراد پیگیرانه و آگاهانه به تئوری انقلابی میرداخت و سایر رفقا را نیز به آموختن مداوم برمی انگیزت. او همواره این آموزه رفیق استالین را مد نظر داشت که پرولتاریا از رهبر خود خواسته های ویژه ای دارد. تاریخ رهبرانی از پرولتاریا را بخود دیده است، رهبران دوره های توفانی، رهبران اهل عمل، از خود گذشته و شجاع، ولی از لحاظ تئوری ضعیف. توده ها نام این رهبران را بسادگی فراموش نمیکند... ولی تمام جنبش من حیث الوجود نمیتواند فقط با خاطرات زنده باشد. برای آن، هدف روشن (برنامه) و خط و منی محکم (تاکتیک) لازمست. نوع دیگری هم از رهبران وجود دارند. آنها رهبران زمان صلحند که در تئوری قوی هستند، ولی در امور تشکیلاتی و کارهای عملی ضعیفند. چنین رهبرانی فقط در قشر فوقانی پرولتاریا دارای وجهه عمومی هستند و آن هم تا مدت معینی، با فرارسیدن عصر انقلاب، هنگامیکه از رهبر شعارهای انقلابی عملی خواسته میشود، تئوریسینها صحنه را ترک گفته، جا را به افراد جدیدی میدهند... برای اینکه مقام رهبری انقلاب پرولتاریا و حزب پرولتاریا حفظ شود، باید قدرت تئوریک و تجربه عملی و تشکیلاتی جنبش پرولتاریایی را در خود جمع داشت."

مراد معتقد بود که تئوریهای علمی و انقلابی و سنتز تجارب، يك کمونیست را در تشخیص و اتخاذ جهت گیری صحیح و یافتن مسیر انقلاب پرولتری از میان بیراهه های گوناگون

یاری میدهند، اما از این نقطه به بعد، وقتی پای مسائل پیچیده و ناشناخته بمیان می آید و راه حل از پیش تعیین شده ای در کار نیست، تنها طریق حل مسائل بکار بست آن تئوریهای علمی و انکاء به اصول خدشه ناپذیر و جهانشمول و پیشبرد پراتیک انقلابیست. باید خود را به آبهای ناشناخته زد و با آنچه در این برخورد - در این حرکت جهت تغییر پدیده ها - بدست می آید، شناخت و تئوری انقلابی را تعقیق بخشید و تکامل داد. مراد پیرو آموزه پر اهمیت مائوتسه دون درباره نقش و جایگاه پراتیک انقلابی بود که: اگر بخواهی دانش بیاندوزی، باید در پراتیک تغییر واقعیت شرکت کنی... اگر بخواهی تئوری و متدهای انقلاب را بشناسی، باید در انقلاب شرکت کنی.

بر پایه چنین بینشی بود که ابتکار عمل و استعداد گرهگشایی مراد شکوفا میشد و بصاف پیچیده ترین معضلاتی میثافت که در ابتدا برای بسیاری حل ناشدنی می نمودند، در دوره تاملین تدارکات نبرد مسلحانه سرداران کره های بیشتر و موانع دشوار روز به روز ظاهر میشدند، و مراد بعنوان مسئول تدارکات طرح با هوشیاری و ابتکار عمل انقلابی به حل آنها می پرداخت. او در این مسیر، خستگی نمی شناخت. سنگین ترین و خطرناکترین ماموریتها را به پیش میرد ولی هیچگاه روحیه سر زنده و خستگی ناپذیرش را از دست نمیداد. کوهی هرچه بر سنگینی بار مسئولیتها و خطرات افزوده میشد او نیز بیشتر نیرو میگرفت. و هنگامیکه فرصتی دست میداد تا وقایع چند روز مداوم از فعالیتهای او برای دیگر رفقا نقل کند، آنچنان دشواریها را سهل و ساده تصویر میکرد و موضوع را با لحنی سرشار از طنز بر زبان جاری میساخت که انگار به بیان لطیفه ای نشسته است. مراد برآستی چنان شخصیتی بود که استالین تصویر میکند: او برای انقلاب زائیده شده بود، بینهایت آزاد و شاد در عصر تکانه های انقلابی، با فراستی داهیانیه که در زمان انفجارهای انقلابی بطور کامل و واضح بروز می یافت. بی باک در جهش بسوی ناشناخته.

در تصمیم گیریهای رسمی جلسات رهبری سازمان، در بجزیه آغاز حرکت سرداران، قرار بر آن شد که تدارکات پشت جبهه ای مرتبط با شهرها را آن عده از رهبرانی که با خط سازمان مخالفت داشتند (اپورتونیستهای راست) بعهده گیرند. مراد از همان ابتدا این تصمیم را بباد استهزاء میگرفت و میگفت: مگر کسی که بورژوازی شده می آید برای ما کار کند، مهم نیست چقدر تصمیم گیریهای رسمی در کنکره ها و نشست ها میشود، مهم خط است و آنها بالاچار بر مبنای خط خود عمل خواهند کرد، حتی اگر صد تا قرار و مصوبه سازمانی هم بپایشان بسته باشی.

## رفیق مراد:

از دست دادن رفقا در مسیر انقلاب برای مراد بسیار سنگین بود. و او بارها با این بار روبرو گشت: اسکندر، صلاح، قاسم... او در مراسم یادبود قاسم شرکت نکرد. میگفت: من هرگز نتوانستم در اینگونه مراسم شرکت کنم. زمانیکه اسکندر در سینا رکن سوخت، پیش خود فکر میکردم که چه چیز میتواند سنگینی این درد را بر ما سبک کند. این درد در درجه اول از آنرو بود که پرولتاریا یکی از رهبرانی را که میتوانست در بسیاری از نبردهای رهاشیش بسوی کمونیسم راهبرش باشد، از کف داد. باید جای او را با پروراندن امثال او از میان توده هائی که انقلاب بروی صحنه پرتاب میکند پر کنیم.

بدنبال آغاز نبرد مسلحانه سرداران - در نواحی و جنگهای اطراف آمل - پیش از اجرای طرح قیام در شهر - دو تن از اعضاء تیم تدارکات مراد دستگیر شدند. دشمن با یافتن بیانیتهای سرداران به ارتباط آنان با تشکیلات پی برد و سر مست از پیدا کردن سرخ، آنها را تحت شکنجههای وحشیانه و مداوم قرار داد. مراد که با دریافت اخبار درون زندان از جزئیات شکنجه آن دو، مطلع شده بود در هر گروه و حوزهای جزء به جزء آن را برای رفقا تعریف میکرد. او هشدار میداد که مبارزه و جنگ ما برای دشمن مسئله مرگ و زندگیست و برای ما هم همینطور، و اکنون ما در این جنگ سطح

عالیتری از مصافجویی علیه قانون ستم و نظم استثمار را در پیش گرفته ایم، بنابراین از خودگذشتگی، شجاعت و استواری براب عالیتری از ما طلب میشود. رژیم نه تنها در پی شکار ماست، نه تنها ما را به زندان خواهد افکند، نه تنها در زیر شکنجه جایی سالم در بدن يك انقلابی کونیست باقی نخواهد گذاشت، بلکه اگر دستش برسد بخاطر سرکوب و درهم شکستن رهبری انقلاب پرولتاری ما را دسته دسته به جوخههای اعدام خواهد سپرد. خانه به خانه، کوه به کوه، همه جا بدنبالمان خواهد بود بدان خاطر که تودهها را از رهبری انقلابی محروم کند و مانع بیداری تودهها و جنگ آگاهانه آنان گردد. ما هم بدنبال شکار دشمن و نابود کردنش هستیم - نه تنها نابود کردن افرادی، بلکه از میان برداشتن تمام دستگاههای سرکوبگر و ریشه کن کردن کلیه نهادهای این نظم ارتجاعی - رژیم دشمنان آشتیناپذیر خود را خوب می شناسد و مثل سگ از ما میترسد. بنابراین، برای حفظ خود وحشیانه تر و سبعانه تر از همیشه عمل خواهد کرد. شکارچپانش له له زنان در تعقیبان خواهند بود و شکنجه گرانند دیوانه وارتر شکنجه خواهند کرد: هم برای دفاع از منافع طبقاتی و حکومتی که نماینده این منافع است و هم از وحشت روزی که بر جایگاه ماکه قرار خواهند گرفت و هیچ

رحمی به آنها نخواهد شد. این دورنا از هم اکنون پشتشان را بلرزه درآورده و سببیشان را فزونی بخشیده است. پس خود را آماده کنید. هرکدام از ما در صورت دستگیری باید دو نکته را مدنظر قرار دهیم: یکم، نباید از فکر فرار غافل شویم. دوم، باید آنچنان مقاومتی کنیم که پرچم مبارزان

آینده شویم و یاد ما در میادین نبرد، آتش خشم پرولتاریا و خلقهای ستعدیده را علیه دشمن طبقاتی شعله ورتر سازد.

مراد در کنار سایر یاران سردارش در نبرد قهرمانانه ۵ و ۶ بهمن آمل شرکت جست و روحیه انقلابی، عزم طبقاتی، و قابلیت و کاردانی نظامی را بنمایش گذارد. مردم آمل هرگز آن سرداری که با شال فلسطینی سر و صورت خود را پوشانده و در کوچه ها، از این سنگر به آن سنگر، با چالاکي و مهارت میجنگید را فراموش نخواهند کرد.

عصر ششم بهمن، هنگامیکه بخشی از نیروهای سردار بمحاصره دشمن درآمده و بعد از مقاومتی قهرمانانه، گروهی از آنها جان باخته بودند و بخشی دیگر درگیر نبردی سنگین بوده و زیر آتش شدید دشمن بست چکل عقب نشینی میکردند. مراد که چهره اش ناشناخته مانده بود و در شهر امکانات پوششی داشت با تغییر ظاهر در شهر باقی ماند. روز بعد، پاسداران ارتجاع بقصد شکار عناصر مشکوک، جمع کثیری از مردم را در خیابان دستگیر کردند و با خود

پرولتاریا وارد آوردند.

زندگی هر انسانی به پایان میرسد، از مرگ نمیتوان اجتناب کرد. اما محتوای زندگی و مرگ افراد، هدفی که خود را وقف آن کرده اند و در راهش جان میدهند اهمیت بسیار دارد - نه تنها برای خودشان بلکه برای توده های خلق و نهایتا برای تمام بشریت. فریدون الهامبخش رفقاییش و محبوب جوانان انقلابی شهرش شد. او آنچنان از جهان رفت که خاطره زندگی و مرگش کماکان چون پتکی بر دستگاه ستم و جنایت جمهوری اسلامی فرود می آید و چراغ راهنماییست که پیشروان توده را بگرد آمدن تحت پرچم سرخ مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون و کام زدن در راه آرمان کمونیسم فرامیخواند.

آدرس پستی ما:

S.U.I.C  
BOX 50079  
40052  
GOTEBORG  
SWEDEN

## رفیق فریدون

آغاز کرد تا رفقای باقیمانده را از چنگال پیکرد و ضربه برهاند که متاسفانه خود نیز بدام مزدوران جمهوری اسلامی افتاد.

فریدون شکنجه های زندان را به رزمگاهی نوین بدل ساخت. او همچون کوه در زیر شکنجه استوار ایستاد و فضای اتاق شکنجه را دگرگون ساخت: این شکنجه گران بودند که بخود میپویدند و به فریدون التماس میکردند که دیگر بس است! چیزی بگو. مزدوران رژیم در برخورد با کونیستهای دلاوری نظیر فریدون بود که واقعا بقدرت غلبه ناپذیر دشمنان طبقاتی خود پی میبردند و میفهمیدند که این درختان تناور چنان در حرکت دوراساز ستعدیدگان و استثمار شوندهگان جهان ریشه دوانده اند که تیر هیچ شکنجه و فشاری قادر به درهم شکستنشان نیست. مقاومت فریدون چنان تصویر تیره و تاری از آینده ارتجاع را در برابر چشمان جلادان جمهوری اسلامی ترسیم میکرد که هر دم بر جنونشان افزوده میگشت و مجبور بودند زبونه و عاجزانه به استواری فریدون اعتراف کنند.

خیانت برخی رهبران اتحادیه، تزلزل سیاسی - ایدئولوژیک برخی دیگر، وعده های فریبنده و شکنجه های وحشیانه دشمن نتوانستند خدشه ای بر ایمان او به حقانیت و درستی امر



# 'کمونیسم کارگری'

## فریب کارگران

اکونومیسم را درهم شکنیم!

- از پوستره‌های دوران انقلاب فرهنگی

چرا که در عرض مبارزه طبقاتی نمی توان و نباید صرفاً به عناوین و القابی که هر جریان بروی خود می نهد و یا بگفته های افسراد و جریانات در مورد "تغییر جامعه" اتکاء نموده، بلکه باید محتوای سیاست و ایدئولوژی هر نیروی طبقاتی و دورنمایی که از جامعه آینده تصویب می کند و وعده می دهد را روشن ساخت. منافع طبقاتی حکا حکم می کند که نه تنها پیشرفته ترین دستاوردهای پرولتاریای بین المللی و مشخصاً انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را منحل سازد، بلکه در این مسیر به نفی اصول اساسی م. ل. و آموزش های جاودانه لنین - بالاخص "چه باید کرد؟" نیز بپردازد. "آزادی" انتقادی که در نشریات تئوریک حکا منعکس می گردد، بیان چنین حرکتی است. اکونومیسم حکا بر متن انحلال ایدئولوژی پرولتاریا شکل می گیرد، با آن پیوند می خورد و خود مکمل آن می گردد.

پیشرفته ترین دستاوردهای پرولتاریای بین المللی که در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین بمنصه ظهور رسید، حاوی درس های ارزشمندی است که پرولتاریا را در امر انقلاب کردن چه قبل و چه بعد از کسب قدرت سیاسی بکار می آید. یکی از مهمترین درس های انقلاب فرهنگی تأکید بر جایگاه تعیین کننده خط سیاسی - ایدئولوژیک، در تئوری و عمل بود. انقلاب فرهنگی بدفاع از نقش پیوی آگاهی انسان و عنصر آگاهی برخاست، بر این نقش تأکید گذارد و درس های "چه باید کرد" که توسط انحرافات دیرپای جنبش بین المللی کمونیستی بدست فراموشی سپرده شده بود، را احیاء نمود. درس مرکزی "چه باید کرد" عبارت است از: روشن ساختن نقش و جایگاه عنصر آگاهی در امر انقلاب کردن و ارتباط مابین عنصر آگاهی و عنصر خودروئی. "چه باید کرد" به ما می آموزد که ایدئولوژی پرولتری کاملاً از آگاهی تریبونونی متفاوت است و آگاهی تریبونونی هیچ چیز بیشتر از آگاهی بورژوازی نیست. و بالاخره، "چه باید کرد" این خط را پیش می گذارد که چگونه عنصر آگاه [حزب پرولتری] باید توسط پیشرفته ترین تئوریهها هدایت شده و بدون خستگی فعالیت کند تا توده ها را بسطح این تئوری و درک پیشرفته برساند و برای انقلاب آماده سازد.

آنچه را که "چه باید کرد" به پرولتاریا آموخت و مورد تأکید قرار داد، انقلاب فرهنگی در تئوری و عمل و در سطحی بالاتر، به اثبات

بقیه در صفحه ۱۴

در شماره های ۲۸ و ۲۹ نشریه کمونیست مقالاتی تحت عنوان "حیانت سازماندهی مادر بین کارگران" و "طبقه کارگر سازمانیابی محفلی" به چاپ رسیده است. حسن مقالات اینست که نظرات حزب کمونیست ایران (حکا) را بصورتی کامل در مورد چگونگی برخورد این حزب به طبقه کارگر و جنبش خودبخودی آن، منعکس می نماید. در مقاله اول، آقای حکمت در مقابل "اتهامی" که مابین ایشان مبنی بر اکونومیست بودنشان زده ایم، به مدافعه برخاسته و خود را از این اتهام مبری دانسته اند. بر خلاف آنچه می بینیم که ایشان سعی می کنند جلوه دهند مابین طر طرح خواست ۴ ساعت کار در هفته و مطالباتی از این قبیل نبود که اکونومیست شان نامیدیم. بلکه اساساً طر نحوه نگرش به نقش طبقه کارگر، مبارزه اقتصادی و جایگاه عنصر آگاهیست که شایسته چنین "اتهامی" گشته اند. جدل ما با ایشان بر سر مطرح کردن یا ردیف نمودن یکسری مطالبات که تحت شرایط معینی می تواند از جانب نیروهای گوناگون طبقاتی مطرح شود، نبوده و نیست. اختلاف اینجاست که ایشان مبارزه اقتصادی را نقطه عزیمت کمونیستها برای حرکت در آوردن و بسیج طبقه کارگر قلمداد کرده و چنین مبارزه ای را بستر اصلی کسب آگاهی طبقاتی پرولتاریا معرفی می کنند. حال آنکه ما دقیقاً چنین بینشی را اکونومیسم می دانیم.

قبل از ورود به بحث، ذکر این نکته ضروریست که اکونومیسم حکا را نه بطور مجرد، بلکه باید بمنابۀ بخشی ضروری و اجتناب ناپذیر از یک سیستم منسجم ایدئولوژیک - سیاسی بورژوازی مسرود برخورد قرار داد (سیستمی که برپایه انحلال مبنای مارکسیسم - لنینیسم برقرار گشته است). از اینرو، نخست به رابطه مستقیم اکونومیسم حکا با انحلال این مبنای می پردازیم.

اکونومیسم بر بستر انحلال طلبی

همانگونه که در ادبیات جنبش ما (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) بوضوح بچشم می خورد، اساس اختلاف ما با جریاناتی مانند حکا نه صرفاً در مورد اکونومیسم، بلکه قبل از هر چیز و مهمتر از هر مسئله ای بر سر مقولات دیکتاتوری پرولتاریا، سوسیالیسم و کمونیسم و به یک کلام در مورد علم رهائی طبقه کارگر یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماثوته دون می باشد. ما مصرانه بر این امر تأکید می کنیم،

لنین بیرحمانه به افشای این اظهارات بورژوازی پرداخت و اشیات نمود که چنین تحریفاتی معنای بجز سرفرو آوردن در برابر سیر خودبخودی امور و مهمتر از آن، سجده کردن در آستان ایدئولوژیهای منحط و سیاهای ایورتونیستی ندارد.

مبارزه تعیین کننده حیاتی لنین بطور فشرده در "چه باید کرد" تبلور یافته است. در واقع، این اثر یکی از آثار عظیم مارکسیستی-لنینیستی برای تمام دوران می باشد و یادگشت سالها ارزش این اثر کلاسیک برای پرولتاریای انقلابی هر کمونیکشته است. برپایه این اثر و سیاستهای معینی که در عرصه های گوناگون جهت پیشبرد انقلاب پرولتری مقابل طبقه کارگر قرار می دهد و که پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه میسر گشت. بدون ساختمان حزب پیشاهنگ پرولتری، بدون کار عمیق و مداوم آگاهانه در میان طبقه کارگر و ارائه سنتز تجارب پرولتاریای بین المللی به جنبش طبقه کارگر - که همه اینها یعنی بردن آگاهی کمونیستی از خارج به درون طبقه -، سوسیال دمکراسی روسیه هرگز قادر به تربیت و هدایت طبقه کارگر در جهت استقرار حاکمیت خویش [دیکتاتور پرولتاریا] نمی گشت.

امروز نیز آگاهی سوسیالیستی انعکاس خود را در گرایشات موجود "درون طبقه"، بلکه در آن خط سیاسی - ایدئولوژیکی می یابد که متکی بر روشها و جمع بندی های آخرین تجارب و پیشرفتهای پرولتاریای بین المللی بطور عام و پرولتاریای هر کشوری بطور خاص می باشد. دستیابی به این خط تنها از عهده کارگرایان برمی آید که نه بعنوان کارگر، بلکه بقول لنین، بمثابه تئوریسین های سوسیالیست معلومات دوران خویش را کما - بیش فرامی گیرند و تنها با اقرار گرفتن در چنین موقعیتی است که این کارگران قادر به پیشبرد آگاهانه امر کمونیسم می گردند.

چگونه کمونیسم بشیوه "حکا" کارگری می شود.

"کمونیسم کارگری در ایران و حزب کمونیست بطور اخص بایست مبارزه اقتصادی را به یک محور اساسی فعالیت خود تبدیل کند." (کمونیست ۲۸)

اینکه آقای حکمت با صراحت و روشنی این مطلب را بیان میکنند قابل تقدیر است. لب کلام ایشان اینست که از طریق شرکت فعال در مبارزه اقتصادی می توان کمونیسم را کارگری نمود. لازم است در اینجا به این مسئله بپردازیم که ماهیت مبارزه اقتصادی چیست و آیا این مبارزه همان عرصه ایست که قادر است کمونیسم را کارگری کند؟

مبارزه اقتصادی مبارزه ایست محدود و در چارچوب نظم موجود. این مبارزه علیرغم ضرباتی که می تواند بدشمن بزند و در نهایت خود را در اختیار سیاستهای بورژوازی قرار می دهد و چارچوبه سیاسی که در ابتدا مبارزه علیه آن آغاز شده بوده را باز تولید نماید. علت آن است که مبارزه اقتصادی در حقیقت امر، مبارزه ایست برای شرایط بهتر فروش نیروی کار کارگر. و از همین جهت، کاملاً درون زمینه مناسبات بورژوازی محدود می گردد. چنین مبارزه ای توده ها را بهیچوجه به درک عمیق و همه جانبه از مناسبات حاکم در جامعه بورژوازی مسلح نمی کند و به پذیرش سیاستهای انقلابی (مبنی بر محو مناسبات تولیدی استثمارگرانه که قبل از هر چیز بمعنای سرنگون ساختن روبنائیست که چنین مناسباتی را محافظت می کند) هدایت نمی نمایند.

طبقه کارگر تنها زمانی می تواند برای کسب قدرت سیاسی آمادگی پیدا کند که بقول مارکس شعار "مزد عادلانه برای یک کار عادلانه" را روزانه را کنار نهد و بجای آن پرچم "از بین بردن سیستم مزدوری" را برافرازد. این زمانیست که کارگران، آگاه و سوسیالیست شوند و برای رهائی تمامی زحمتکشان تلاش نمایند: زمانیکه آنها متحد شوند تا سوسیالیسم را در میان کارگران، اشاعه داده و آنرا در تمامی عرصه های مبارزه علیه دشمنان طبقاتیشان آموزش دهند، و بتوانند جنبش را برپایه چنین آگاهی و درک سیاسی از ماهیت سیستم ستم و استثمار سرمایه داری برپا کنند.

همه اینها مستلزم بیرون آوردن طبقه کارگر از درون مبارزه ای است که در عالیترین سطح نیز نمی تواند یا فراتر از چارچوبه بورژوازی شک و چانه زدن برای بهای فروش نیروی کار گذارد. این یعنی

رساندن انقلاب فرهنگی تأکیدی بر این واقعیت بوده که حرکت و مبارزه در جهت کمونیسم، جز از طریق فعالیت آگاهانه، انقلابی و داوطلبانه توده های عظیم کارکن میسر نیست، و این کوچکترین وجه اشتراکی با اکونومیسم و کرنش خودروئی ندارد.

انقلاب فرهنگی شاهد زنده این مدعاست که چگونه عظیم ترین پیشرفتها در مواجهه با پیچیده ترین امور (اعمال دیکتاتوری پرولتاریا، سرنگون ساختن مداوم بورژوازی در هر آنجا که سلطه دارد، تحدید مداوم حقوق بورژوازی و انقلابی کردن بی وقفه کلیه نهادها و بنیادهای جامعه سوسیالیستی) تنها در پرتو آگاه ساختن توده ها و برانگیختن آنها بر مبنای این آگاهی طبقاتی ممکن می گردد. انکار دستاوردهای عظیمی که پرولتاریای چین با تکیه بر عملکرد نقش عنصر آگاه در عرصه متحول ساختن جامعه سوسیالیستی کسب نموده، قطعاً خود را بشکل نفسی عنصر آگاهی در عرصه های گوناگون مبارزه طبقاتی قبل از کسب قدرت سیاسی نیز نمایان می سازد. این دردی است که گریبان حکما را گرفته، تا بدان حد که ناچار است برای کمونیک کردن نقش عنصر آگاهی حتی مبداء، پیدایش آگاهی سوسیالیستی را هم تحریف نماید:

"کمونیستها مبدع سوسیالیسم در جنبش کارگری نبودند، بلکه بخش پیگیر، پیشرو و آگاه گرایش سوسیالیستی موجود در درون طبقه بودند" و نه سندی کالیس آیده و سنت نو و تازه ای در درون طبقه کارگر است و نه کمونیسم. . . . اینها دیگر اجزاء طبقه کارگرند و جزئی از سوخت و ساز سیاسی و مبارزاتی دائمی آنها، این اجزاء توسط مکانیسم های درونی خود طبقه باز تولید می شوند."

(کمونیست ۲۸، صفحات ۴۰ - تأکید از حکما با اصرار بر مفاهیم فوق در واقع فرمول بندی زیر را ارائه می دهد: سوسیالیسم نه بمثابه علم، بلکه بعنوان فطرت کارگر! امسا قضیه کاملاً برعکس است. جنبش کارگری از ابتدای پیدایش خود هیچگاه قادر به تولید آگاهی سوسیالیستی نبوده چه رسد به آنکه آنرا "باز تولید" هم بنماید. سوسیالیسم علمی چه در زمان مارکس و انگلس و چه امروزه، نه از میان گرایشات درون طبقه کارگر، بلکه همسواره بمثابه ادامه مستقیم و بلاواسطه آموزش بزرگترین نمایندگان فلسفه، علم اقتصاد و تاریخ و . . . بوجود آمده و همراه با تکامل آن نیز تکامل خواهد یافت و در جامعه سرمایه داری حاملین این علم در ابتدا نه خود طبقه کارگر بلکه روشنفکرانی با منشاء بورژوازی هستند. لنین در "چه باید کرد" مقوله "مقوله رشد اولیه مارکسیسم در میان روشنفکران راتشریح می کند. او می گوید مارکسیسم قبل از همه در میان روشنفکرانی با منشاء بورژوازی تکوین یافت تا این نکته را ثابت کند که مارکسیسم بخودی خود در مبارزات خود بخودی کارگران "تولید" و "باز تولید" نمی شود. تمام نکته لنین در این است که نشان دهد وظیفه حزب بمثابه یک کل عبارتست از بردن مارکسیسم بمیان توده ها. لنین در این مورد می گوید:

ما گفتیم که آگاهی سوسیال دمکراتیک در کارگران اصولاً نمی تواند وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بسود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر بخواهد قوای خود منحصراً بر سر آگاهی تردیونونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور بصدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوریهای فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشوونما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تنبوع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجودی سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره روشنفکران بورژوازی بودند. بهمینگونه در روسیه نیز آموزش تئوریک سوسیال دمکراسی کاملاً مستقل از رشد خود بخودی جنبش کارگری و بمثابه نتیجه طبیعی و ناگزیر تکامل فکری روشنفکران انقلابی سوسیالیست بوجود آمده است. ("چه باید کرد"، تأکیدات دوخطی از ماست.)

در مقابل این بحث اکونومیستهای قرار داشتند که کمونیسم را به - مثابه بخشی از "سوخت و ساز" دائمی طبقه کارگر و نمودی ساختند. آنها می گفتند:

"هر قدر تکامل سرمایه داری بر کمیت پرولتاریای افزایش یابد، همان قدر هم پرولتاریا ناگزیر برمی گردد و امکان حاصل می نماید بر ضد سرمایه داری مبارزه کند. پرولتاریا رفته رفته درک می کند که سوسیالیسم ممکن بوده و ضروریست." (از طرح برنامه سوسیال دمکراتهای اطریش - نقل شده در "چه باید کرد")

دنیا را بدون مبارزه ای حاد بمنظور بهبود شرایط زندگی پرتاب می کند - مبارزه ای که بطور اجتناب ناپذیر و بخودی خود با مسائل سیاسی پیوند می خورد - و همانگونه که لنین بارها و بارها تأکید نمود برای آغاز و گسترش چنین مبارزه ای، کارگران به هیچ سوسیالیستی نیازمند نیستند. طبقه کارگر خود به تنهایی در جریان مبارزه اقتصادی چیزها یاد می گیرد. حتی در اشکال "رزمنده" تر این مبارزات، جرقه - های اولیه و نطفه های آگاهی طبقاتی نیز نمودار می گردد - و تمام اینها بدون هیچگونه باری حکما انجام گرفته و خواهد گرفت - اما همانگونه که لنین تأکید نموده، این اشکال مبارزه و مقاومت تنها زمانی می تواند بست مبارزه آگاهانه و سوسیالیستی جریان یابد و تنها زمانی چنین "جرقه هائی" به شعله های سوزنده تبدیل می گردند و بجائی می رسند که عنصر آگاه بطور سیستماتیک و خستگی ناپذیر جهت چنین مبارزاتی را منحرف ساخته و طبقه کارگر را از راه رفرمیسم ترییدیونیونیستی بورژواشی دور کرده، توهمات بورژواشی چنین مبارزه ای را مداوماً بزداید و جنبش را بست مبارزه سیاسی انقلابی آگاهانه سوق دهد.

"وظیفه سوسیال دمکراسی عبارتست از مبارزه علیه جریان خود - بخودی، و عبارت از آنست که نهضت کارگری را از این ناپایداری خود بخودی ترییدیونیونیسم که خود را زیر بال و پر بورژوازی می - کشاند منحرف سازیم و آنرا زیر بال و پر سوسیال دمکراسی انقلابی بکشیم." ("چه باید کرد"، تأکید از لنین است.)

آقای حکمت در برابر این بحث می گوید:

"مبارزه اقتصادی طبقه کارگر یک رکن اساسی و حیاتی مبارزه طبقاتی و زمینه اصلی آگاهی نوده های وسیع طبقه به هویت طبقاتی - شان است. . . . ." ("کمونیست ۲۸، تأکیدات از ماست.)

آنگاه بما اعتراض می کنند که چرا ایشان را اکتونمیست نامیده ایم! واقعیت آنست از زمانیکه ایورتونیسم راست نام رویونیسم بخود گرفت، یعنی از زمان ظهور تئوریسمین و سردمدار اصلی جریان رویز - یونیستی در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی - برینشتین - یکی از عرصه های مهم و حیاتی مبارزه میان کمونیستهای انقلابی و رویونیستها همین مقوله اکتونمیسم بوده است. اینکه آقای حکمت بورژوا رفرمیسم و آگاهی ترییدیونیونیستی بگف آمده بر بستر مبارزه ای که مضمونش را شرایط بهتر فروش نیروی کار رقم می زند، در مقابل آگاهی کمونیستی طبقه کارگر که تنها می تواند در مبارزه سیاسی انقلابی برای سرنگونی نظام استثمارگرانه جهانی کسب شود، قرار میدهد بهیچوجه نشانده نوآوری ایشان نیست. و ضمیمه کردن برخی گفته های پرمطراق در مورد "سوسیالیسم و کمونیسم و رهائی و . . . ." به سیاست اکتونمیستی شان نیز ارائه سیاست نوینی در مقابل جنبش طبقه کارگر نمی باشد. چنین کاری از جانب اکتونمیستهای تاریخ سابقه ای بسیار طولانی دارد. این فقط می تواند ایورتونیسم حکما را بنمایش بگذارد. البته باید اذعان کرد که اکتونمیسم طی سالهای پس از انقلاب ۵۷ هرچند درد سنگین و بزرگی بر دوش نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی بوده، اما هرگز چنین شکل عریان و وقیحانه ای را (حد اقل در حرف) بخود نگرفت. از این زاویه آنچه را که بحق می توان "نوآوری" و "سنت شکنی" آقای حکمت نامید، همانا ارائه اینچنینی مباحثی کهنه در شرایط امروزی جهان است.

تا آنجا که به بحث ما درباره مبارزه اقتصادی مربوط می شود باید بگوئیم که این مبارزه هرچند شاخص مهمی از مبارزه طبقاتیست، اما رکن اساسی و حیاتی مبارزه طبقاتی نیست. بقول لنین سیاست فشرده اقتصاد است، اساس کره خوردگی مبارزه طبقاتی در عرصه سیاست است، و منافع کلیه طبقات اجتماعی در عرصه سیاست متمرکز شده و بیان می گردد. بیک کلام: مسئله مرکزی هر انقلابی، مسئله قدرت سیاسی است، پرولتاریا برای اجرای وظیفه تاریخی انجام پیروزمند انقلاب اجتماعی، باید از لحاظ سیاسی تربیت و آماده شود. و وظیفه اساسی پرولتاریا که عبارتست از تحول ریشه ای در کل جامعه و نابودی همه طبقات، مستلزم آنست که وی آگاهانه قادر به رهبری و عمل کردن در کلیه عرصه ها - و مهمتر از همه - در عرصه سیاست گردد. این اصول که بارها و بارها از سوی آموزگاران کبیر پرولتاریا - بویژه ماژوتسه دوز مورد تأکید قرار گرفته و در تجربه مبارزه طبقاتی صحت خود را نشان داده، برای مبتلایان به انحلال طلبی و اکتونمیسم قابل فهم نیست. آه

بیرون آوردن کارگر از حیطة ننگ خود و کارفرمای خود، و شناختن یافتن و آگاهی پیدا کردن نسبت به مجموعه مناسبات مقابل کلیه طبقات، هرگونه برخوردی غیر از این نسبت به جنبش کارگری معنائی جز محدود نگاهداشتن مبارزات طبقه کارگر و دورنگاهدشتن وی از وظیفه اصلی و مأموریت تاریخی یعنی سرنگونی کل بساط نظام مزدوری ندارد. پرولتاریائی که بر پایه پراتیک آگاهانه سیاسی و انقلابی تربیت نگشته باشد، هرگز موفق بحرکت در راه کسب قدرت سیاسی نخواهد گشت، تا چه رسد به آنکه بخواهد رهبریش را برانقلاب نیز تأمین نماید. سرگرم بودن یا سرگرم نگاهداشتن طبقه کارگر به مبارزات تبعی و فرعی، در بهترین حالت عناصری مسلح به آگاهی "رزمنده" ترییدیونیو - نیستی و متشکل در اتحادیه های کارگری ببار خواهد آورد. در نتیجه فرقی نمی کند نام تشکیلاتی که پرولتاریا را [بقول انگلس] در حد "تلاش برای بزانو در آوردن یک کارفرمای واحد" سرگرم نگاه می دارد، چه باشد - یعنی حدی که طبقه کارگر بدون کمک آقای حکمت بارها و بارها به آن رسیده است. چنین تشکیلاتی می تواند نام "حزب کمونیست" را بیدک بکشد یا عنوان "محل کارگری"، "اتحادیه کارگران . . ." را؛ مضمون فعالیت همه اینها یکیست!

حکما می خواهد مبارزه اقتصادی را به یک محور اساسی کار خود تبدیل کرده، آنرا عمق و وسعت بیشتری بخشد، شعارهایش را "آبدارتر" کند و سوسیالیسم را بر این پایه بنا نهد! البته در اینکار زیاد ناموفق نخواهد بود، زیرا بقول لنین "مبارزه اقتصادی، مبارزه برای بهبود فوری و مستقیم شرایط زندگی، تنها قادر است عقب افتاده ترین اقشار توده های تحت استثمار را برانگیزد." اما بحث اینجاست که چنین مبارزه ای بدون "زحمت و تلاش همه جانبه حزب کمونیست خود - بره" می افتد، و با عمق و گسترش بحران سیستم سرمایه داری، دامنه آن نیز وسیعتر می گردد. طبقه کارگر از زمان پیدایش خود، بنا به موقعیت مادیش، بصورت خود بخودی به چنین مبارزه ای دست یازیده و در همین راه نیز قربانیان بیشماری از خود بجای گذارده است. نظام بین المللی سرمایه داری (بویژه در دوران بحرانش) تمام کارگران و ستمدیدگان

\* آنچه در ادبیات حکما نام "مبارزه ضدپولیسم" بخود گرفت و برای بگدوران ترجیح بند تمام بحثهایشان گشت، در حقیقت پوششی بسود برای سرگرم کردن طبقه کارگر "بخود". امروز نیز حکما کماکان همان مضمون "ضدپولیستی" را در قالب عباراتی چون "موضوع مشخص کار کمونیستها طبقه است"، "باید به میان کارگران رفت" و . . . بیان می کند تا دامنه وظایف سیاسی و تشکیلاتی پرولتاریا را محدود گرداند. "مبارزه ضدپولیستی" پوششی است برای مخالفت و نفی این تزلزلینسی که کمونیستها باید تبلیغ و ترویج خود را متوجه تمام طبقات اهالی کنند. "ضدپولیستی" حکما هیچ چیز نیست مگر ستیز با عنصر آگاهی، که بقصد دورنگاهدشتن کمونیستهای انقلابی از وظایف اساسی سیاسی - تشکیلاتیشان در مقابل طبقه کارگر و انقلاب تحت رهبری وی تعلم شده است. کسانی که با جوهر "مبارزه ضدپولیستی" تعمید یافته باشند، به هنگام فعالیت در میان توده های مردم نه قادرند نقش تئوریسمین را بازی کنند و نه مبلغ، نه مروج خواهند بود و نه سازمانده، چرا که جز محدوده "ننگ مبارزه اقتصادی خود" در محیط "کارخانه خود" هیچ عرصه ای را نمی - توانند ببینند. پاسخگوئی بیشتر به این سیاست را به لنین می سپاریم، هرچند می دانیم رجوع مداوم به "چه باید کرد" به مذاق آقای حکمت و همفکرانش خوش نمی آید:

"اگر کارگران طوری تربیت نشده باشند که به همه و هرگونه موارد خودسری و ظلم، اعمال زور و سوء استفاده، ام از اینکه آیین موارد مربوط بهر طبقه ای باشد جواب بدهند - و آنهم جوابی فقط از نظرگاه سوسیال دمکراسی نه غیر آن - در اینصورت معرفت طبقه کارگر نمی تواند حقیقتاً سیاسی باشد. هرگاه کارگران در وقایع حوادث مشخص سیاسی و آنهم حتی روزمره (یعنی دارای جنبه فعلی) یادگیرند هر یک از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیاتی فکری، اخلاقی و سیاسی شان مورد مشاهده قرار دهند، هرگاه آنها یادگیرند تجربه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملاً در تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی بکار ببرند، - در اینصورت معرفت توده های کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد." ("چه باید کرد"، تأکیدات از لنین)

کلیه طبقات جامعه معاصروقوف کامل حاصل کرده و از آن تصور روشنی داشته باشد - وقوف و تصوری که تنها دارای جنبه تئوریک نباشد، با عبارت صحیحتر: بنای آن بیشتر بر تجربیات سیاسی باشد تا بر تئوری. و بهمین جهت موعظه سرائی اگونومیستهای ماحکی از اینکه مبارزه اقتصادی وسیله ای است که از همه وسیعتر برای جلب توده ها به نهضت سیاسی قابل استفاده است، از لحاظ عملی خود بی نهایت زیانبخش و به منتهی درجه ارتجاعی است. ("چه باید کرد")

نقی تضادهای عینی: توجیه نظرات اگونومیستی حکا

"یکی از ارکان نگرش چپ غیر پرولتری در ایران دوقطبی" حزب - توده ها "است... و برای درک اصول سازماندهی حزب کمونیست در درون طبقه کارگر باید جدا این نگرش را کنار گذاشت."

(کمونیست ۲۸، تأکید از ماست)

زمانیکه قرار باشد به عنصر آگاهی کم بها داده شده و نقش آن نفی گردد، راهی جز کنار گذاشتن درک لنینی از رابطه بین حزب - توده ها وجود نخواهد داشت. از اینروست که حکا درک لنینی از جایگاه حزب و رابطه آن با توده ها، بویژه در دوران سوسیالیسم - درکی که بعدها در پراتیک انقلاب فرهنگی در چین بسط عالیتری جهش نمود - را نفی کرده و بوضوح دیدگاهی "سوسیال دمکراتیک" (بشیوه انترناسیونال دوم) را بجایش می نشانند. بر این مبناست که "حزب بعنوان یکی از فرآکسیون - نهی درون طبقه معرفی می گردد.

واقعیت چیست؟ آیا "ناهماهنگی" یا "تفاوتی" که میان حزب و توده ها (با پیشرو با میانی و عقب مانده) بچشم می خورد، "تضاد مصنوعی" است؟ آیا این مرز تمایز "غیرواقعی" را "چپ غیر پرولتری در ایران" عامدانسه ترسیم نموده تا بنام طبقه کارگر و توده ها، منافع خودش را به پیش برد؟ خیر! هیچکدام از اینها واقعیت ندارد. حقیقت اینست که شکاف میان حزب و توده ها نتیجه و بازتابی از جامعه طبقاتیست. تقسیم کار در جامعه بورژوازی، رکش و فشار قدرتمند زندگی روزانه، جهان بینی - بورژوازی را در میان اقشاری از توده ها تقویت می کند. و همین مسئله که بورژوازی در عرصه فرهنگ و هنر و آموزش و پرورش بر کل جامعه سلطه اعمال می کند، بدان معناست که اکثریتی از کارگران بفریبت و خود بخود به آگاهی طبقاتی دست نمی یابند و نیاز به انقلاب کردن را درک نمی کنند. بنابراین میان قشر آگاه طبقاتی و سایر کارگران شکافی عینی وجود دارد که باید آن را پر کرد. برای پر کردن این شکاف، یعنی برای ارتقاء مداوم آگاهی توده ها در پروسه درازمدت گذار از جامعه کهن به سوسیالیسم و سپس کمونیسم جهانی بوجود حزبی پیشرو نیاز است. کسانی که مانند آقای حکمت

آگاهانه بر این تضاد و شکاف پره می افکنند و بجای تجزیه و تحلیل از این تضاد و نشان دادن طریق دست و پنجه نرم کردن با آن، بحثی را مطرح می کنند که از آن می توان عدم وجود این تضاد مشخص را برداشت نمود. ایشان در واقع با این بحث، نیاز عینی پرولتاریا به حزب بمثابه تشکل پیشروان، جهت رسیدن به آرمان کمونیستی را نفی می کنند. یا اینکه رسالت و وظایف حیاتی حزب را پرده پوشی کرده و بجای آن یکرشته مسائل فرعی، کوتاه مدت و نهایتاً بورژوازی قرار می دهند. تضاد میان رهبری کننده و رهبری شونده در جامعه طبقاتی و همچنین در حزب پرولتری - و مشخصاً در جامعه سوسیالیستی - یک تضاد واقعی و عینیست، موجود است. همین تضاد و تبلور تشکیلاتی آن - یعنی سازماندهی پیشروان درون حزب جداگانه سیاسی - است که مسئله قرار گرفتن حزب در مقابل توده ها و خطر تبدیل گشتن حزب به یک دستگاه فرمیستی - بوروکراتیک را با خود حمل می کند. اما آقای حکمت از این تضادها هیچ حرفی بمیان نمی آورد، مگر بیان "غیر - طبقاتی" این نکته که این اختلافات برخاسته از "خصلت های جامعه بشری است". نتیجه منطقی بحثشان این است که تا دنیا دنیا نیست، یعنی تا جامعه بشری وجود دارد این "خصلت های متفاوت" وجود خواهد داشت. نتیجه عملی چنین بحثی چیست: آگاه نشدن طبقه کارگر به وجود این تضادها، بنیاندیشیدن به نحوه برخورد و حل آنها، و لاجرم باقی ماندن تضاد میان رهبری کننده و رهبری شونده در جامعه. نا آگاهی توده های

مرتباً تکرار می کنند که اقتصاد تعیین کننده همه چیز است. ماتریا - لیسم یعنی همین! و بنابراین "مبارزه اقتصادی" مرکز مبارزه طبقاتیست" و ایضاً "عرصه کسب آگاهی طبقاتی نیز مبارزه اقتصادیست." آنها نافسی این واقعیت روشن و اثبات شده اند که قطعی ترین تغییرات زیربنائی در مناسبات تولیدی عموماً فقط بوسیله تحولات عمیق سیاسی ممکن است، متحقق شود. این امر، در مورد مناسبات تولیدی متناسب با منافع طبقات گوناگون اجتماعی صدق می کند، و علی الخصوص در ارتباط با پرولتاریا. زیرا بعکس آنچه که همه اگونومیستها وانمود می سازند، پرولتاریا تنها نیروی اجتماعیست که آرمان و ایده الش، نه "منافع" معین اقتصادی بلکه ایجاد آنچنان سازمان اجتماعیست که در آن هیچگونه اثری از استثمار انسان بر انسان باقی نمانده باشد. [ روشن است که ما از پرولتاریای آگاه و کمونیست و متشکل در حزب پیشاهنگی صحبت می کنیم که برای چنین جامعه ای می رزمند و هرگونه تحول و انقلابی را که در تمامی عرصه های اقتصاد، سیاست، ایدئولوژی و... به پیش می برد در جهت رسیدن به چنین اجتماعیست. ]

اینجاست که مشخص می شود، اظهاراتی مبنی بر اینکه "عرصه اصلی آگاهی مبارزه اقتصادیست" چقدر حقیر است و چیزی جز تحقیر پرولتاریا - یای انقلابی و تنزل وظایف اساسی و رسالت تاریخی نیست. چنین خطی بصراحت کارگران پیشرو را محکوم به آن می کند که در سطح کارگران عقب افتاده و یا بقلی "متعارف" باقی بمانند و هرگز سطح آگاهی شان و رای فرمیسم تری دیونیونیستی نرود. این خطه کارگران پیشرو را محکوم به آن می کند که بقول لنین فقط نقش یا اندازی [ یا دلالتی ] کارگران عقب مانده را ایفا نمایند. و بجای اینکه رسالت رهبری انقلاب اجتماعی را بردوش گیرند، مسئولیت چک و چانه زدن با کار - فرما و درخواست برای یک قران بیشتر را به پیش برند. فهم این مسئله کارچندان مشکلی نیست و بیش از هر بحث تئور - یکی، پراتیک یک قرن و نیم مبارزه طبقه کارگر گواه آن است که هرگز از درون مبارزات اقتصادی و خود بخودی طبقه کارگر، بخودی خود آگاهی طبقاتی - آن آگاهی که کمونیستها مدنظر دارند و نه آگاهی بورژوازی مورد نظر حکا - بیرون نیامده است. تنها آندسته نیروهای که منافع معین طبقاتیشان در ضدیبت با منافع طبقاتی پرولتاریا قرار دارد، یا آن جریاناتی که از لحاظ سیاسی بسیار عقب مانده و نا آگاه هستند، می توانند این چنین بروی واقعیات بارها اثبات شده در پراتیک میلیونها کارگر سراسر جهان پره افکنند. به سیر حرکت چندین و چند ساله طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی نگاه کنید. آنچه کم نبوده، مبارزه است و اعتراض [ در سطوح مختلف و به شکل های متفاوت ]، اما حکا حتی یک نمونه نیز نمی تواند بیاورد که از درون این مبارزات آگاهی طبقاتی [ یعنی آگاهی نسبت به این مسئله که نظام جهانی امیر - بیالیستی بایستی در تمامی عرصه ها واژگون شود و نظام اجتماعی برتری جایگزین آن گردد ] بیرون آمده باشد. آری این واقعیتیست که زمانی مبارزه اقتصادی کارگران انگلستان، حزب محافظه کار را از رأس دولت امپریالیستی به "پائین" کشید [ و حکا در مقاله "نگاهی به مبارزات معدنچیان انگلستان" با شور و شوق و افتخار از این "پائین کشیدن" صحبت کرده است ] اما این هم واقعیتیست که بجای دولت محافظه کار، حزب کارگر (یعنی جناح دیگری از بورژوازی امپریالیستی انگلستان) را به رأس حکومت بالا کشید. آیا از نظر حکا این بیان "آگاهی طبقاتی" طبقه کارگر انگلستان است؟

قبلاً گفتیم: ما منکر آن نیستیم که مبارزه اقتصادی به طبقه کارگر آگاهی می دهد، لیکن این آگاهی مضمون و خصلتی بورژوازی دارد. بنابراین این هویت طبقاتی بورژوازیست که باز تولید می شود. این نوع آگاهی بخودی خود، هرگز به درک و فهم لازم برای تهاجم انقلابی علیه حاکمیت سرمایه در تمامی عرصه ها تبدیل نخواهد شد. از همین روست که لنین از مضر بودن و ارتجاعی بودن عمل کسانی صحبت می کند که توجه طبقه کارگر را به این مبارزه معطوف داشته و بخود مشغول می نمایند: "کسیکه توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه کارگر را فقط فقط و حتی در اکثر موارد بخود وی معطوف می دارد سوسیال دمکرات نیست. زیرا طبقه کارگر برای اینکه خود را بشناسد، باید بر مناسبات متقابل



تحت استثمار [ سازندگان تاریخ ] به این مسئله حیاتی، یعنی اسارت آنها در چنگال مناسبات و تمایزات برخاسته از جامعه طبقاتی. ایسن ناآگاهی زمینه عینی عدم رهائی کارگران بطور کامل از قید و بند مناسبات کهن است، و حتی در صورت بدست آوردن پیروزیهای سیاسی در جریان انقلابات می تواند در خدمت عقبگرد و از دست رفتن تمامی ثمرات آن پیروزیها قرار گیرد.

کارگر کمونیست و پیشروان نظر حکما کیست؟

از نظر آقای حکمت: "..... در دل این مبارزه [ مبارزه اقتصادی ] رهبران انقلابی کارگران پرورده می شوند و طبقه کارگر به هیت مستقل و قدرت خود واقف می شود." ( کمونیست ۲۸، تأکید و عبارت داخل کروش از ماست ). سؤال اینجاست که آقای حکمت تاکنون چند نمونه رهبر انقلابی سراغ دارند که از دل مبارزات اقتصادی پرورش یافته باشند؟ و از این فراتر، طبقه کارگر کدام کشور را می توانند نام ببرند که در جریان اینگونه مبارزات به هویت مستقل و قدرت خود پی برده باشد؟ کمونیستها از عبارت "هویت مستقل و قدرت" چیزی جز هویت مستقل طبقاتی و قدرت طبقاتی پرولتاریانی فهمند و بی بردن و آگاهی یافتن بر چنین هویت و قدرتی راتنها وقتی متحقق می یابند که طبقه کارگر به بینشی انقلابی-انترناسیونالیستی دست یافته باشد. یعنی هویت مستقل خود را بمشابه بخشی از یک طبقه واحد جهانی درک کرده و قدرت طبقه خود را بعنوان یک قدرت جهانی بفهمد. ( به این نکته در جایی که به "انترناسیونالیسم" مورد نظر آقای حکمت می پردازیم، باز خواهیم گشت. )

اما اگر به حکم فوق تنها از زاویه تجربه جنبش کارگری در محدوده ایران هم نگاه کنیم، باید بدیگویم که حتی همین تجربه محدود هم خلاف ادعای حکما را ثابت می کند. سالیان سال است که طبقه کارگر در ایران به مبارزه اقتصادی دست می زند: از دوران فعالیت سندیکائی قبل از کودتای ۱۳۳۲ گرفته تا مبارزات خود بخودی و پراکنده در دهه ۱۳۵۰، از روزهای پرتلاطم انقلاب ۵۷ تا هم امروز. اما نکته اینجاست که از دوران این مبارزات و بمشابه نتیجه مستقیم و بلا فصل این مبارزات، یک رهبر انقلابی پرولتری هم به صحنه مبارزه طبقاتی فرستاده نشده است. شک نیست که این جنبشها از دوران خود رهبرانی بیرون داده اند، ولی اینها از لحاظ بینش سیاسی و موضع ایدئولوژیک معمولاً رهبرانی سندیکالیست یا تریبیونیونیست هستند. اینها در بهترین حالت کسانی هستند که در جریان مبارزات کاری پیشرفت کرده، آبدیده شده، بر آگاهی تریبیونیونیستی شان اضافه گشته و حتی تا "دروازه سوسیالیسم علمی" هم رسیده اند - ولی بقول لنین - کماکان در چارچوب بورژوازی مبارزات اقتصادی یا حتی دمکراتیک-انقلابی قرار دارند و قادر به عبور از آن دروازه نیستند. حال آنکه آگاهی کمونیستی و حزب پیشاهنگ پرولتری بمشابه تجسم تشکیلاتی آن، در سوی دیگر دروازه قرار دارد.

لیکن آقای حکمت با عینک دیگری به قضایانگام می کند و قبل از هر چیز برای آنکه خود را از شر حصار واقعاً موجود میان بخش آگاه و کمونیست طبقه کارگر با کارگرانی که - علیرغم مبارز بودن - هنوز به خود آگاهی طبقاتی دست نیافته اند، خلاص کند، حکم دیگری مطرح می سازد:

"کارگران کمونیستی که ما از آنها سخن می گوئیم، هم اکنون عناصر پیشتاز مبارزات اعتراضی اند." ( کمونیست ۲۸، تأکید از ماست ). بایک چرخش قلم آقای حکمت، همه پیشتازان مبارزات اعتراضی - اقتصادی، رفاهی و بیاحتی سیاسی دمکراتیک - کمونیست خوانده می - شوند تا حکایتانند با خیال راحت حکم بعدی خود را ثابت کند: حزب کمونیست در درجه اول باید بتواند حزب رهبران عملی باشد!

می توان گفت که حکما سیاست بدست آوردن دل "کارگران صاحب نفوذ" - بهر طریق ممکن - را پیشه کرده و انشعاب و اقسام شیوه های جلب نظر را بکار می بندد. "کارگر صاحب نفوذ" می گوید: "من با حزب و حزبیت مخالفم، من از سازمانهای سیاسی که سنگ طبقه را بسینه می زدند ولی واقعاً خواهان رسیدگی به خواستهای ملموس و روزمره ما نبودند، متنفرم، من می خواهم در همین عرصه بماتم و نماینده کارگران درجک و چانه زدن با مدیریت و مقامات وزارت کار باشم!"

در مقابل نیز، آقای حکمت بنمایندگی از سوی حکما به وی قول می دهند که: حزب ما از آن حزبها و سازمانهای سیاسی نیست. خواستهای ملموس و روزمره کارگران، واقعاً خواستهای خود ماست. بشما قول می دهیم که بهیچوجه فکر عوض کردن عرصه فعالیت شما را در واقع عوض کردن جهات نیینی و سیاست غالب بر تفکر و عملکرد شما را بمغزمان خطور نکنند! پیرو همین سیاست است که آقای حکمت به افراد حوزه های حکما با نگرانی هشدار می دهند:

"اگر رهبران عملی [ نگرانند که پیوستنشان به حزب سیاسی موجب کنار کشیدنشان از این عرصه فعالیت باشد ] (کمونیست ۱۶)، حوزه ها و مبارزات جاری کارگران" "باید تأکید کرد که عضویت در حزب نباید سرسوزنی از امکان عملی ادامه فعالیت این رفقا بمشابه رهبران عملی کم کند." ( کمونیست ۲۸، صفحه ۱۵ )

با این اوصاف، پیوستن رهبران عملی به حزب چه ضرورتی دارد؟ چنین پیوستنی چه نتیجه ای را بسود جنبش اقتصادی موجود ببار خواهد آورد؟ جواب حکما روشن است: متحد گردانیدن، هماهنگ نمودن و سراسری کردن مبارزات موجود. (یعنی وظیفه محدودیک تشکل سندیکائی) ایسن حداکثر چیز است که حکما به کارگران "پیشرو" و "نگران" وعده میدهند. این وظیفه، کاملاً با نقشی که حکما برای جنبش طبقه کارگر قائل است و با معیاری که جهت شناخت کارگر پیشرو و کارگر کمونیست در دست گرفته، خوانائی دارد. برای هر آنکس که تنها یک بار "چه باید کرد" را از نظر گذرانده باشد، روشن است که این وظیفه و معیار آن درک از نقش جنبش طبقه کارگر بهیچوجه با درک لنینی خوانائی ندارد. از دیدگاه کمونیستی، کارگر پیشرو کارگریست که از آگاهی سیاسی نسبتاً پیشرفته ای برخوردار باشد، یا لاقلاً تشنه آگاهی سیاسی باشد. بقول لنین، کارگری است که نه در خود بلکه به بیرون از خود توجه نماید و ایده اش نه منشی اتحادیه بودن، بلکه تریبون شوده بودن باشد. حال آنکه، بنظر آقای حکمت کارگر پیشرو کسی است که از آگاهی سیاسی و تشکل انقلابی گریزان باشد! از دیدگاه کمونیستی، کارگر کمونیست آن کارگر پیشرویی است که نه علم انقلاب خویش، نه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماوتسه دون مسلح بوده و بتواند نقش رهبری طبقه و متحدان ستمدیده اش را برای دگرگون ساختن جهان ستم و استثمار و حرکت بسوی جامعه کمونیستی در سطح جهان ایفاء کند. در حالیکه، برای آقای حکمت کارگر کمونیست همان کارگر "پیشرویی" است که حتی حاضر نیست پایش را از ذهنش را یک قدم از عرصه محدود مبارزه اقتصادی در کارخانه خود بیرون گذارد، چه رسد به اندیشیدن درباره جهان امپریالیستی و پیشبرد مبارزه جهت متحول کردن این جهان.

حکما برای خود طیفی از کارگران "رادیکال - سوسیالیست" را در میان طبقه تصویر می کند که مشخصه عمومیشان در سرگرم بودن بکار خود است و صد البته کار حزب نیز سازمان دادن خود در میان آنان. بقول آقای حکمت: فعالین حزب تا بحال به نقش این طیف در مبارزه حزب می پرداختند، از حالا به بعد باید به جایگاه حزب در مبارزات این طیف بپردازند. (نقل به معنی از کمونیست ۲۸)

طرح مسئله از اساس غلط است (البته برای کمونیستها). کمونیست انقلابی، یک حزب پرولتری واقعی، پیش از هر چیز بخش های مختلف طبقه (پیشرو، میانی و عقب مانده) را با جهت گیری یا نحوه برخورد سیاسی - عملیشان به وقایع و مسائل عمده و تعیین کننده سیاسی در سطح ملی و بین المللی محک می زند. و برای تبدیل هر یک از عناصر بخش پیشرو به جزئی از تشکل کمونیستی، و به یک واحد اشاعه دهنده آگاهی کمونیستی انقلابی در سطح جامعه حرکت می کند. به یک مفهوم، فعالین یک حزب کمونیستی برای تغییر نقش پیشروان می کوشند. آنها با ارائه آگاهی و تشکل پرولتری به عناصر پیشرو، نقششان را بسطح کیفیتاً عالیتری ارتقاء می دهند. اما در مورد مبارزات کارگری: فعالین یک حزب کمونیستی با تحلیل مشخص از هر مبارزه کارگری، از ترکیب نیروهای شرکت کننده در آن، از مضامین شعارها و دورنماها و بالاخره از پتانسیل انقلابی هر مبارزه معین و امکانات گسترش و تبدیل آن به یک مبارزه عمومی انقلابی در سطح جامعه است که تعیین می کنند در این یا آن عرصه تازه گشوده در جنبش کارگری - نظیر هر جنبش

خودبخودی دیگری - درگیر شوند و آنرا بسوی مبارزه ریشه ای بقصد درم شکستن دستگاه حکومتی منحرف سازند. بنابراین، حزب پرولتری و عناصر کمونیست انقلابی، مقوله عام و یکدستی بنام "مبارزات طبقه رادیکال - سوسیالیست" را در نظر ندارند تا بخواهند به جایگاه خویش در آن بپردازند.

البته بنظر می آید که آقای حکمت حتی برای مجاب کردن اعضای حوزه های حکا نیز بر سر وجود و نقش چنین طیفی با مشکل روبروست! این بهیچوجه اتفاقی نیست که ایشان سؤال زیر را مطرح می کنند: "آیا يك چنین طیفی وجود دارد؟ آیا این مخلوق تصورات مانیست؟" و سپس در جواب کسانی که با ناباوری به "طیف بندی" فوق الذکر نگاه می کنند، اظهار میدارند:

"این طیف وجود دارد و بسیار گسترده نیز هست. امروز سوسیالیسم رادیکال، کمونیسم، یکی از گرایشات زنده و فعال درون طبقه کارگر ایران است. این طیف کارگرانی را در بر می گیرد که... نوشته های مارکس و لنین را در محافل کارگری می گردانند. کارگران مبارزی که توده کارگران را در انقلاب علیه رژیم سلطنتی به میدان می کشیدند...". (کمونیست ۲۸)

پدیده جالبی است این طیف! "کمونیست" است و در عین حال "بسیار گسترده"، "کمونیست" است، با حزبیت مخالفت می ورزد، لیکن نوشته های مارکس و لنین را از زمان شاه در محافل می گردانده است. برای چه؟ و یا چه درکی؟ معلوم نیست. اینها در واقع همان صنفی کار -

هائی هستند که در حادثه دوره بحران انقلابی، کارگران را بجای شرکت فعال در امر سازماندهی انقلابی مستقل و حرکت برای کسب قدرت سیاسی بطرح مطالبات حقیر اقتصادی فرامی خواندند همانهایی هستند که اطراف سازمانهای خطا برآی یکدوره پلکیدند تا نظرات یاسویستی و انحلال طلبانه شان را در میان پایه های این سازمانها تبلیغ کنند. آقای حکمت در تبلیغ محسنات این طیف مطرح می کند که: "این طیف به خطا نزدیک شد تا ضمن حمایت از رادیکالیسم آن، مکتب ریم، آوانتوریسم و مشغله های خرده بورژوازی آن را نقد کند. "میدانید" "سکتاریسم" و "آوانتوریسم" خطا را از لحاظ عملی چگونه نقد کرد؟: بانزدیک شدن به تشکلات "موجود" در کارخانه ها (حتی به انجمن های اسلامی) در بحبوحه نبردهای اواخر ۵۹ و سراسر سال ۱۳۶۰. در روزهایی که انقلابیون کمونیست و کارگران مبارز مرتبط با جریان خطا، با هجوم ارتجاع به کارخانه ها و محلات دسته دسته دستگیر گشته و بزندانی یا جوخه های اعدام سپرده می شدند، طیف "رادیکال سوسیالیست" مورد نظر آقای حکمت به حفظ خود مشغول بوده، با انجمن اسلامی ها لاس می زده، در عین حال اعتراض صنفی هم می کرد و همزبان با کارگرهای حزب الهی از حقوق مستضعفین حرف می زد. رژیم هم کارچندانی با اینها نداشت، و این خود یکی از دلایلی است که امروز "این طیف وجود دارد و بسیار گسترده نیز هست"! رهبران عملی کارگران - رفقای انقلابی که از دوران شاه تا روزهای پس از انقلاب بعنوان مظهر آکامی و انقلابیگری در اماکن زیست و کار طبقه کارگر شناخته شده بودند، در سال ۱۳۶۰ لالاجبار به زندگی مخفی روی آوردند و بسیاری از آنها در نبرد قهرآمیز با قوای مسلح جمهوری اسلامی جان باختند، ولی "رهبران عملی" مورد نظر حکا - که بواقع در سالهای انقلاب، کارگران مبارز برایشان تره خرد نمیگردند موفق شدند با پرهیز از "آوانتوریسم" خود را حفظ کرده و با بکار بستن نسخه های قدیمی حزب توده از "سکتاریسم" دوری جسته، مناسبات خود را با بخش های عقب مانده طبقه کارگر و مزدوران حزب الهی بایستار نگاه دارند. این است شمای طیفی که واقعاً وجود دارد و مخلوق تصورات آقای حکمت نیست.

حزب پیشاهنگ پرولتاریا حزبیت است که برخلاف آقای حکمت و حکما، نه به این "طیف" کمرش میگذارد، نه آنها را در "همان چارچوبه عملی" سازمان میدهد، و نه در پی سازمان دادن خود در جریان مبارزات مطلوب چنین طیفی میباشد. حزب پیشاهنگ پرولتاریا را سر سازگاری با اکونومیسم و تریدیدونیویسم نیست.

"تفکر مارکسیستی ایندسته از کارگران - کارگرانی که پیشتر مبارزه اعتراضیند باید خلوص و شفافیت بسیار بیشتری پیدا کند. بیژنه باید... این طیف خصلت انترناسیونالیستی طبقه کارگر... را با باروشنی بیشتری تشخیص دهد." (کمونیست ۲۸) کروشها از ماست.

در آغاز بخش پیشین گفتیم که کارگر کمونیست نه تنها علیه کل سیستم حاکم بر جامعه و بمنظور سرنگون ساختن ریشه ای آن و برقراری حاکمیت انقلابی تحت رهبری طبقه کارگر مبارزه می کند، بلکه به این نبرد بمثابة جزئی (و تابعی) از مبارزه کلی طبقه کارگر در سطح جهان برای واژگونی مجموعه سیستم امپریالیستی و حرکت برجاده سوسیالیسم بسوی هدف کمونیسم جهانی نگاه می کند. کارگر کمونیست بطور علمی جهانی بودن طبقه خویش را درک کرده و بر ضرورت پیشبرد و اعمال سیاست انترناسیونالیستی همچون جزئی تفکیک ناپذیر از سیاست پرولتری واقف است. این درک باید در مضمون تبلیغ و ترویج کمونیستی و نحوه بسیج و سازماندهی توده ها، در سراسر پروسه انقلاب قهرآمیز و سپس در دوران ساختمان سوسیالیسم خود را نشان دهد، و نه فقط حفظ گردد بلکه مرتباً تعمیق یابد. روشن است که در پیچه محدود نگرش اکونومیستی و همچنین عرصه محدود آموزش طبقه کارگر در مبارزات خودروی اقتصاد دی نمی تواند به چنان درکی راه بگشاید. کارگرانی که همه فکر و ذکرشان "مقاومت در برابر تعرضات سرمایه داران" بمعنای جلوگیری از پائین رفتن سطح معیشت یا تلاش برای کاهش ساعات کار یا متوقف ساختن روند بیکار سازیها باشد و محدود نگریشان توسط اکونومیستهای نظیر آقای حکمت مرتباً تقدیس و تشویق گردد، در واقع بسا روحیه ای غیر پرولتری تربیت می شوند. جوهر چنین تربیتی، ارجح شدن منافع جزء به منافع کل طبقه جهانیست. و به این مفهوم، مضمونی ناسویو نالیستی را در خود حمل می کند. با این وجود، اگر اکونومیستی برای رنگ و لعاب مارکسیستی زدن به سیاستهای از "خصلت انترناسیو - نالیستی طبقه کارگر" سخن بمان بیاید و به تبلیغ چنین عباراتی در میان کارگران بپردازد، به احتمال زیاد حتی موفق به جانداختن صوری این موضع در میانشان نخواهد شد. چرا که چارچوب متفاوت مبارزه اقتصادی - رفاهی و موقعیت معیشتی عینیتاً متضاد کارگران کشورهای تحت سلطه و کارگران کشورهای امپریالیستی نمی تواند همسروشستی طبقه کارگر بعنوان یک طبقه واحد جهانی را به افشارنا آگاه کارگران نشان دهد.

تا وقتی که تبلیغ "انترناسیونالیسم" برای "خلوص و شفافیت بخشیدن به تفکر مارکسیستی" پیشتر از آن مبارزه اقتصادی بهمین جا - یعنی به خریدارداشتن این قبیل حرفهای اکونومیستها - محدود شود، چندان جای نگرانی نیست و مشکل خاصی را در راه پیشروان پرولتاریا برای تبلیغ و ترویج و سازماندهی کمونیستی ایجاد نمی کند، اما خطر هنگامی احساس می - شود که آقای حکمت و حکا بخواهند زمینه های عملی انترناسیونالیسم و طیفی را که در صف "متحدین بین المللی" طبقه کارگر ایران می گنجند، معرفی نمایند.

آنچه تاکنون در نوشته های حکما منعکس شده بیش از هر چیز نشانگر همبستگی - یا تلاش برای ایجاد همبستگی "انترناسیونالیستی" - میان این حزب و جریانات مختلف آریستوکراتیک کارگری با کارگران سوژوا زده اروپا و آمریکا - مرتبط با اتحادیه های زرد - می باشد. در آخرین اسناد حکما از "گرایش مستقل کارگری" درون احزاب ریز یونیویست - سوبال دمکرات اروپایی که رفته رفته خود را از قیود فرمیستی "آزاد" می کند، به نیکی یاد شده است. اگر تا چند سال پیش، تلاشهایی از سوی حکما برای نزدیک شدن به برخی احزاب و سازمانهای به اصطلاح مارکسیست (و در واقع تروتسکیست، شبه تروتسکیست) در اروپا و آمریکا صورت می - گرفت اینک "کارگریسم" مغرطه این حزب را از جلسات بحث با چنین گروههایی به پشت صوف اتحادیه های قدرتمند و رسم دارمی کشاند. تبلیغ همبستگی میان طبقه کارگر کشور تحت سلطه ای نظیر ایران با بخشهای فوقانی کارگران اروپا و آمریکا و تشکلات زرد و تحت نفوذ جناحهای امپریالیستی، آن "انترناسیونالیسم" مهلك و خطرناکی است که آقای حکمت برای "خلوص و شفافیت یافتن تفکر مارکسیستی" به رهبران عملی تجویس می کند.

آیامثال "مقابله لنین با اکتونومیستها" درجدل مابا حکا نامربوط است؟

آقای حکمت می توانند بعد از خواندن این سطور کماکان گله گذاری کنند که اتحادیه کمونیستها در مقابله با حکا "به مباحثات بلشویسم در برابر اکتونومیستها" متوسل شده و "هیچ مثالی از این نامربوط تر نمی تواند وجود داشته باشد." (کمونیست ۲۸)

هیچ جای شك و انکار نیست که مابا استدالات لنین در مقابله با اکتونومیستها متوسل می شویم، زیرا این آموزشها به مبارزه علیه انحرافات حکانه تنها مربوط، بلکه خیلی هم مربوط می باشد. لنین در "چه باید کرد" اصول اساسی برخورد به مبارزه خود بخودی و نقش عنصر آگاه را فرموله نمود و اینها دقیقاً همان مقولاتی هستند که از سوی حکا مورد تحریف واقع شده اند. آقای حکمت بروشنی در مقاله کمونیست ۲۸ می نویسد:

در روسیه اوائل قرن بخش کمونیست طبقه کارگر، یعنی پیشروان و رهبران عملی کارگری ای که خود در صیف مقدم مبارزه اقتصاد دی قرار داشتند، آن گرایشی در درون طبقه راکد افق وسیعتر مبارزه برای ایجاد تحول در قدرت سیاسی را از چشم دور می دارد، مورد انتقاد قرار مینهد. بلشویک ها مصرند که کارگران نباید، بویژه در شرایطی که جامعه در آستانه یک انقلاب عظیم علیه تزاریس و استبداد است، از نقش خود بمتابه رهبر دموکراتیکه کردن کل جامعه عقب بنشینند، خود را در مرحله نرسیده

مبارزات اقتصادی محبوس کنند و رهبری توده های وسیع را در قلمرو سیاست به بورژوازی بسپارند. (کمونیست ۲۸، تأکیدات دو خطی از ماست.)

قضیه اینگونه جلوه داده شده که در روسیه اوائل قرن، ابتدا کمو-نیستها توانستند در صف مقدم مبارزه اقتصادی قرار گیرند و سپس به مقابله با کسانی که سیاست را از نظر دور می داشتند، پرداختند. این یک تحریف آشکار از مباحثات لنین و اکتونومیستهاست. تحریفی که دقیقاً بمنظور مرحله، مرحله نمودن فعالیت لنین و پیروانش صورت میگیرد. بدین معنی که آنها تا دورانی برای رهبری مبارزه اقتصادی فعالیت کردند و سپس اعلام نمودند که حالا وقت مبارزه سیاسی رسیده است. در حالیکه، همین مرحله ای بدین وظایف و فعالیتها، خود یکی از جوانب بروز خط اکتونومیستی درون جنبش روسیه بود که لنین مشخصاً با آن جنگید. بهتر است مسئله را از زبان خود لنین بشنویم:

"... لیکن سوسیال دموکراتها این تبلیغات اقتصادی را نه فقط یگانگ و وظیفه خود حساب نمی کردند بلکه برعکس از همان ابتدا وسیعترین وظایف تاریخی سوسیال دموکراسی روس را عموماً و سرتگون ساختن حکومت مطلق را خصوصاً نیز بمیان می کشیدند." (چه باید کرد؟ تأکید و گروه از ماست)

بعلاوه، مفهوم مبارزه سیاسی برای لنین فقط سیاست در عرصه دموکراتیک و رهبری مبارزه برای دموکراتیکه کردن جامعه نبود. بلکه شناخت سوسیال دموکراتیک از منافع، مناسبات و حرکات سیاسی تمامی طبقات و برخورد پرولتری به این مجموعه را معنی می داد. از همین رو مخالفت لنین با اکتونومیستها در این نبود که گویا آنها مخالف هرگونه سیاستی هستند، بلکه تمام بحث برسر مضمون بورژوازی سیاست مورد نظر و مقبول آنها - یعنی سیاست تریدینونیونیستی - بود.

از طرف دیگر، دعوی اساسی لنین با اکتونومیستها آنطور که وقایع بعدی در پیروم انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ثابت نمود - و بطور فشرده ای در اثر "دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب روس" مقبول شده است - نه حول "مبارزه برای ایجاد تحول در قدرت سیاسی" بود و نه در مورد "رهبری مبارزه برای دموکراتیکه کردن کل جامعه". بلکه این جدال اساساً برسر رهبری انقلاب جهت کسب قدرت سیاسی از این باتحول در قدرت سیاسی یا رهبری مبارزه فرق می کند و ایجاد دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان گره خورد. لنین به منشویک ها که ظاهراً پشت سر مارکس صف کشیده بودند و شرکت طبقه کارگر و حزبش را در همان انقلابی - غیر از انقلاب سوسیالیستی - با دیده تحقیر می نگر-یستند قاطعانه برخورد کرد و نشان داد که پشت این بحث ها، دیدگاه هم پاسیونیستی - بورژوازی خوابیده است. منشویکها با این توجیه که طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی با هیچ نیروی متحد نمیشود، عملاً حرکت ضروری پیشاهنگ پرولتری را جهت برقراری حاکمیت طبقه و متحدین ستم دیده اش نفی می کردند. بقول لنین "آنها حتی

حاضرند قیام مردم را رهبری نکنند، بمنظور آنکه بلافاصله پس از پیروزی (و شاید درست در آستانه پیروزی؟) از این رهبری صرف نظر کنند... و تمام شمه های آن را کاملاً به بورژوازی واگذار نمایند. این موضوع را آنها استفاده از قیام بنفع طبقه کارگر... می نامند." ("دوتاکتیک... تأکید از ماست.")

منشویک ها درست حرف حکا را می زده اند. اینطور نیست آقای حکمت؟ آیا این همان نحوه نگرشی نیست که در برنامه حکا مانع از تصریح شعار "دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان" بمتابه آلتر-ناتیو حکومتی طبقه کارگر در مرحله انقلاب دموکراتیک گشته است؟ این همان بینشی نیست که زمانی آقای حکمت را وادار به بیان این نکته کرد که "خصلت انقلاب آتی را هیچ پیشگو و طالع بینی نمی تواند تعیین کند تا چه رسد به یک مارکسیست ماتریالیست؟" (نقل از "سوسیال-لیسم شماره ۱")، این همان دیدگاهی نیست که مضمون و ماهیت قدرت سیاسی مورد نظر پرولتاریا را در ابهام نگاه داشته، و وظیفه پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک را در محال ای از پرکوشی منشویکی از کسب قدرت سیاسی به "تأمین رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست در صفوف جنبش انقلابی" (بند ۱۴ برنامه حکا، تأکید از ماست) تقلیل داده است؟ بدون شك همان است.

خط سیاسی - ایدئولوژیک حکا نمی تواند این جریان را در صیدیت با آموزش های لنین، در صف اکتونومیسم و منشویسم قرار ندهد. شك نیست که نه تنها مثال مباحثات لنین با اکتونومیستها کاملاً به مباحثات کنونی ما با حکا مربوط است، بلکه این حزب با پیگیری و سرعتی وصف ناپذیر می رود تا خود را در تاریخ مبارزه طبقاتی بعنوان مثالی بارز از اکتونومیسم و منشویسم ثبت نماید.

#### درباره سیاست سازماندهی حکا

بدون شك درک اکتونومیستی از نقش و رسالت طبقه کارگر و حزب پرولتری در انقلاب دموکراتیک، تأثیری مستقیم بر سیاست سازماندهی ارائه شده از سوی حکا دارد. بقول لنین، چگونگی سازمان هر مؤسسه ای را طبیعتاً و ناگزیر مضمون فعالیت آن مؤسسه تعیین می کند. وقتی که صحبت از سازماندهی می شود، این مضمون و محتوای سیاسی است که شکل سازماندهی را نیز روشن می سازد. نتیجتاً زمانیکه هدف کسب قهرآمیز قدرت سیاسی توسط پرولتاریا نبوده بلکه سازمان دادن مبارزه اقتصادی به امید برپائی "انقلاب سوسیالیستی" در آینده ای نامعلوم باشد، سازماندهی مطلوب چیزی از آب در خواهد آمد که آقای حکمت در کمو-نیست ۲۸ فرموله کرده است:

"حزب بمعنای اخص سازمان رهبران عملی خواهد بود... اما بمعنای عام، حزب بمعنی تجسم سیاسی طیف کارگران کمونیست... است... حزب از سازمان همه کارگرانی است که بنحوی از آنها تحت تأثیر نظرات و سیاست های کمونیستی اند."

(تأکید و گروه ها از ماست.)  
از منظور ایشان از نظرات و سیاستهای کمونیستی، فراتر از ۴۰ ساعت کار در هفته، افزایش دستمزد، بهبود وضع رفاهی و امثالهم نمی رود. عبارت "به نحوی از آنها" را هم بهتر است "به رقیق ترین شکل" ترجمه کنیم. نظراتی که فوقاً از آقای حکمت نقل کردیم درست در تطابق با بینشی قرارداد که از سوی لنین در "چه باید کرد" مورد نقد قرار گرفته است:

"هرگاه مفهوم مبارزه سیاسی برای سوسیال دموکرات تحت الشعاع مفهوم مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت قرار گیرد، در این صورت طبیعتاً انتظار داشت که مفهوم "سازمان انقلابیون" هم برای وی کم و بیش تحت الشعاع مفهوم "سازمان کارگران" قرار گیرد." ( "چه باید کرد" - تأکیدات از ماست )  
آقای حکمت تجزیه و تحلیل هایش را پایه ای قرار داده است تا بر آن تز "محافل کارگری" را بمتابه مناسب ترین شکل سازماندهی کارگران مبارز و پیشرو در شرایط کنونی استوار کند. نخست ببینیم "محافل" پیشنهادی ایشان چه خصوصیتی دارد:

اینها تشکلاتی موجود هستند و حکا برای ایجادشان هیچ زحمتی نباید بکشد. بعلاوه اینها دقیقاً خصلتی اتحادیه ای و سندیکائی دارند، بنابراین کاملاً بر سیاست و نگرش حکا منطبق می باشند. در واقع آقای حکمت این تز را بر مبنای آنچه "موجود" یا "امکان پذیر" است فرموله کرده و ایده آل

جوانب تاریک تفکراتشان بیشتر پرتومی افکنند. رفته رفته معلوم می شود که "کارگران کمونیست" نیز ظرف تشکیلاتیشان محفل کارگری است، نه تشکل حزبی.

"مسئله سازماندهی ما با سازماندهی کارگران کمونیست درحزب شروع نمی شود، بلکه با انسجام بخشیدن و سازمان دادن به طیف کارگران کمونیست در عرصه مبارزه طبقاتی شروع می شود."

(کمونیست ۲۹، تأکیدات از ماست.)

لب کلامشان این است: کارگر کمونیست را ابتدا در حزب متشکل نمی کنیم. چرا؟ چون حاضر به متشکل شدن نیست. پس چرا چنین کارگری کمونیست است؟ چون می گوید ۴۰ ساعت کار در هفته! (یا احياناً چون می گوید خدا نیست). پس بالاخره تکلیف "سازماندهی حزبی" که اینهمه درباره اش مقاله نوشته اند چه می شود؟ جواب این است:

"سازماندهی حزبی این طیف حاصل عملی پیشروی در این پروسه است." (همانجا)

احسن! این را می گویند مرحله به مرحله و کام بگام جلو رفتن در زمینه سازماندهی. حکما پیش شرط ایجاد تشکل حزبی را ایجاد تشکل صنفی قرار داده است. تشکیلاتی که بقول نویسنده کمونیست ۲۹، آخرین سنگری است که طبقه کارگر به آن عقب نشسته است! اما جالبتر از همه، نحوه "فرارویاندن" تشکل حزبی از دل محفل کارگریست. فعالین حزبی حکما با تشکل حاضر و آماده ای بنام محفل روبرو هستند که طیف رادیکال سوسیالیست "دوست داشتیشان" را دربر گرفته و به سازمان "همه کارگرانی که بنحوی از انحاء... [اکنونیست هستند] تبدیل شده است. بنابراین، کارچندانی برایشان باقی نمی ماند جز آنکه این محفل را بهم ربط دهند - یا بقول آقای حکمت - "بهم ببافند" و سرشان را بهم گره بزنند. و نام این گره را "نطفه کمیته رهبری تشکیلاتی حزب" بگذارند.

"کانون های رهبری این محافل... اشکال جنبی کمیته های رهبری تشکیلاتی حزب" را تشکیل می دهند. (کمونیست ۲۹)

هدف از طرح تز "محافل کارگری" چیست؟

نکته مهم و قابل توجه در اینجا سیاست بنیادینی است که اینگونه ترمزهای سازماندهی را رومی آورد. مسئله این است که تز "محافل کارگری" اصولاً برای کار همه جانبه انقلابی و بقصد ارتقاء آگاهی کارگران در ارتباط با مسائل جامعه و جهان و جهت پیشبرد مبارزه انقلابی در مسیر کسب قهرآمیز قدرت سیاسی طراحی نگاشته است. چرا که ارائه دهندگان این تز را با وظیفه مرکزی کمونیستها کاری نیست. بنابراین، حتی اگر حکما بتواند سیاست سازماندهی خود را با موفقیت صد درصد به پیش برد و ۹۹٪ کارگران ایران را در محافل کارگری متشکل کند و "تن واحد" رویائی خود را هم بوجود آورد، هیچیک از این اقدامات سرسوزنی پروولتاریا را به انجام وظایف اساسی و وظیفه مرکزیش نزدیک نخواهد کرد. همانطور که قبلاً نوشتیم:

"حتی اگر چنین مبارزاتی - مبارزات اقتصادی - رفاهی - رشد کنند و تشکیلات و سازماندهی واحدی هم داشته باشند و آن تشکیلات از شامه تیزی برای صدور فرمان حمله نیز برخوردار باشد - و این کاری است که مشکل از عهده سازماندهندگان مبارزات اقتصادی و خواستهای سیاسی نزدیک برآید - آن اعتصاب عمومی موجود و آن نوع تربیت توده کارگر به این فرمان حمله جواب مثبت نخواهد داد!" (حقیقت ۴، "طبقه کارگر و قدرت سیاسی")

در اینجا باید بار دیگر اعلام کنیم که ترمزهای تشکیلاتی آقای حکمت و همفکرانش دقیقاً منطبق با دیدگاهی است که ایشان از نقش و رسالت طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک دارند. در بخش "مقابله لنین با اکونومیست" ها "به آن پرداختیم. بقول خودشان دورنمای عملکرد "محافل کارگری" به - قرار زیر است:

"بدرجه ای که تناسب قوا در جامعه به نفع طبقه کارگر تغییر کند، بدرجه ای که جنبش اعتراضی پایگیر دویجران انقلابی اوج پیدا کند، این شبکه هابطور طبیعی بصورت یک جناح و جریان متشکل رادیکال - سوسیالیست در درون طبقه کارگر که سیاتی جدی ای به حزب کمونیست دارند پایجولوی صحنه خواهند گذاشت."

(کمونیست ۲۸، تأکیدات از ماست)

هدف، "پایجولوی صحنه گذاشتن" است نه کسب قدرت سیاسی. طبقه کارگر باید پایجولوی صحنه بگذارد تا آقای حکمت و امثالهم با تکا به این

خود را امر ممکن قرار داده است. کرنش بخودروئی و عقب نشینی کام حکما در مقابل فشار اوضاع فاکتور دیگری است که بیرونی در تز "محافل کارگری" خودمی نمایاند. هر قدمی که مبارزات اقتصادی کارگران در مقابل حملات رژیم به عقب می گذارد و هر اندازه مطالبات روزمره جنبش کارگری رقیق ترمی شود، ترمزهای تشکیلاتی حکما نیز از "پیچیده به ساده" تنزل می یابد. از سال ۱۳۶۰ به این طرف شاهد آنیم که شورا های فابریک - برای اعمال قدرت در کارخانه ها - به مجمع عمومی تبدیل شده و سپس از مجمع عمومی به محافل کارگری عقب نشینی صورت گرفته است. باید اذعان کرد که حکما هنر تطبیق خط اکونومیستی با "عینیات جنبش خودبه - خودی" را از تجارب تاریخی بخوبی آموخته است.

"محافل کارگری" چه محسناتی دارند؟

از نظر حکما، "محفل کارگری" مرحله ای در سازماندهی کارگران است که امکان درک "سازماندهی از ساده به پیچیده" را برایشان فراهم می آورد و بدین طریق کمبود فقدان "سنت های سندیکائی و حزبی" را جبران می کند. یعنی عدم وجود شرایط دمکراتیک و نبود تشکیلات های سندیکائی و حزبی علنی باعث آن شده که کارگران نتوانند شیوه های پیچیده سازماندهی و سازمانیابی را درک کنند. بهمین خاطر یک سری "اشکال انتقالی و ساده" تشکیلاتی لازم است که بنوعی، کارگران در انتها تمرین کرده و قابلیت پیوستن به تشکیلات حزبی یا توانائی ایجاد تشکلات سندیکائی را در دوره های بحرانی انقلابی و از هم گسیختگی نظام بورژوازی به کسب آورند. این قبیل استدلالات برای تئوریزه کردن یک سیاست تشکیلاتی عقب مانده و یاسیو، در واقع حکم سراسیمی دارد که رهروانش راباریتمی خلاصی ناپدید به پائین روانه می سازد. با این منطق می توان "اشکسال ساده تری" از سازماندهی را پیدا کرد و از آنها برای جنبش کارگری نسخه تشکیلاتی پیچید کم کم تشکیل تیم فوتبال کارگری، بابا رگداری میهمانی نهار و زوجه می تواند بعنوان ترمز سازمانی درکنگره های حکما طرح و تصویب گردد و در صفحات ارگانشان انعکاس یابد.

"محفل کارگری": گوشه ای از یک "روئیای دانشی"

"از اتحادیه کارگردریک محفل تانجم هزار کارگردرمجمع عمومی، از همبستگی خانواده های کارگری دریگ کوجه، تاتتشکیل اتحادیه - های سراسری، از تشکیل یک تعاونی تاتتشکیل حزب سیاسی، این ها همه اشکالی از اتحاد کارگران است که کارگر کمونیست در آن تحقق روئیای دانشی خود را می بیند: وحدت همه جانبه طبقه کارگر، بهم - بافته شدن کارگران و تبدیل آنها به یک تن واحد در برابر بورژوازی."

(کمونیست ۲۹، "طبقه کارگر و سازمانیابی محفل")

روئیای دانشی کمونیستها (و از جمله کارگران کمونیست) تحقق کمونیسم بمعنای محوطیقات و مناسبات طبقاتی از عرصه جهان است. کسانی که روئیای دانشی کارگر کمونیست را به "وحدت همه جانبه طبقه"، "بهم بافته شدن کارگران" و تبدیل آنها "به یک تن واحد در برابر بورژوازی" محدود می کنند، در واقع وجود طبقه کارگر و طبقه بورژوازی را در افق دید کارگران جاودانگی می بخشند. "روئیای دانشی" با ترمزهای حکما در برابر چشم کارگران تصویر می کند موجودیت کارگر و سرمایه دار، و وجود مناسبات طبقاتی بین ایندو بخش جامعه است. مناسباتی که تبدیل کارگران به یک تن واحد الزام آوری سازد. این نه روئیای دانشی کارگران کمونیست بلکه تصورات کارگران نا آگاه و عقب مانده است که اصولاً فکر سرنگون ساختن سرمایه داری و استقرار حاکمیت پروولتاریا و حرکت بر طریق سوسیالیسم به سوی کمونیسم جهانی ندهنشان هم خطور نمی کند، و حداکثر چیزی که مدنظر دارند چک و چانه زدن با صاحبان صنایع در محدوده نظم موجود است. این همان بینشی است که بطور وسیع در میان کارگران بورژوازه و تخدیر شده کشورهای امپریالیستی رواج دارد - کارگرانی که با عضویت در سندیکاهای زرد موجود، سالیان سال است "تحقق روئیای دانشی شان" را بچشم دیده اند.

چرا "محفل کارگری"، "ضرورت" دارد؟

تا اینجا بحث بنظر می آید که حکما، تشکل محفلی را بمثابة ظرف مناسب برای سازماندهی کارگران مبارز بطور عام مطرح کرده است و در غیاب تشکلات علنی توده ای نظیر سندیکاهای اتحادیه کارگری می کوشد حداقلی از تشکل را برای توده هابوجود آورد. اما چنین نیست! آقای حکمت و همفکرانش هر چه بیشتر به توضیح و تشریح ترمزهایشان می پردازند، بر

فشارها، کارچک و چانه زدن بایورژوازی و کسب امتیاز را با موفقیت به پیش برند. بگذریم از اینکه چنین تصویری از آینده بیشتر به خواب و خیال می ماند و معلوم نیست چه عاملی قرار است تناسب قوا در جامعه را به نفع طبقه کارگر تغییر دهد، آنهم در شرایطی که هیچگونه صحبتی از سازماندهی مستقل سیاسی - نظامی پرولتاریا و ایجاد آلترناتیو پرولتری در جریان پیشبرد جنگ خلق در میان نیست.

تر "محفل کارگری" در نقش جاده صاف کن:

نزدیک ترین خطری که در تر "محافل" آقای حکمت نهفته است، باز کردن راه بر تر "ایجاد جبهه واحد کارگری" است که مدتهاست از سوی رویزیونیستهای راه کارگر در سطح جنبش تبلیغ می گردد. تمام بحث حکا بر سر طیف رادیکال - سوسیالیست کارگران و "آنهاست که به هر تعبیری خود را سوسیالیست یا کمونیست می دانند" و لزوم اتحادشان در محافل "برای آنست که راه بر "وحدت عملی و ازپائین" را گرایشات گوناگون درون طبقه نکشایند؛ در واقع، وحدت عملی بانیره های مختلفی که در زمینه اکونومیسم با حکا وحدت نظر داشته و یکپارچه به تبلیغ سیاست های اکونومیستی و مسموم کردن ذهن کارگران مشغولند. این همان بحث "جبهه واحد کارگری" راه کارگر است که با پافشاری بر "اولویت و ضرورت" اتحاد کل طبقه کارگر و کناره ندادن "سکتاریسم" و فرعی شمردن گرایشات متضاد درون طبقه، می کوشید ایده سازش طبقاتی را بطور کلی اشاعه دهد. بنظر می رسد که طمعه رویزیونیستهای هوادار سوسیال امپریالیسم در جذب حکا "ندام" جبهه واحد" از کارائی کافی برخوردار بوده است. حکا آنچنان با سربدرون دام روان شده که دیگر نمی توان سادگی استدلالات اکونومیستی اش را از راه کارگر تمیز داد:

"در یک جمله می توان گفت که این محافل کارگران مبارز و پیشرو خود را وقف رشد و ارتقاء، علی العموم مبارزات و جنبش کارگر بر علیه سرمایه داران و کارفرمایان می کنند." (کمونیست ۲۹)

این "وقف رشد و ارتقاء علی العموم" را خوب زیر نظر داشته باشید، چرا که قرار است از این عبارات کشتار نتایج بدعی گرفته شود.

"بدین سبب [یعنی بعلت "وقفی بودن" محفل کارگری] از هر حرکتی که در راستای اهداف محفل - یعنی رشد و ارتقاء، علی العموم مبارزات و جنبش کارگری - باشد استقبال می نمایند." (همانجسا)

وقتی می گویند "از هر حرکتی، منظورشان هر حرکتی از سوی هر نیرویست: خواه از سوی محافل نزدیک و مرتبط با راه کارگر و حزب توده - اکثریت باشد، خواه از طرف محافلی که با مجاهدین ارتباط دارند و امثالهم. کافیست که محفل مورد نظر حکا تشخیص دهد که اینها حرکتشان در جهت "رشد و ارتقاء علی العموم" جنبش کارگری است. و مسلماً کارگران ناآگاه یا "رهبران عملی" سندیکالیستی که در این محفل متشکل شده اند، کاری جز تأیید هر حرکتی که حول مطالبات اقتصادی - رفاهی صورت گیرد، انجام نمی دهند. تر "محفل" آقای حکمت و همفکرانش بند اتصال تشکیلاتی - عملی با نیروهای ضد انقلابی رنگارنگ را مهیا می گرداند:

"... جهت گیری عمومی نیز مانعی برای ارتباط گیری با محافل کارگری و یا دیگر کارگران مبارزی که این جهت گیری عمومی را ندارند، نیست."

... محافل کارگری در دل یک مبارزه مشترک و تلاش برای متحد کردن و به پیروزی رساندن مبارزات کارگری است که مباحثات خود را نیز با یکدیگر به پیش می برند.

... محافل کارگری تلاش می کنند تا اختلاف نظریشان باعث تضعیف مبارزاتشان برای ساختن تشکل های توده ای کارگری نگردد و باعث تضعیف اعتراضات و مبارزات اقتصادی و روزمره کارگران نشود.

... محافل کارگری مبارز و پیشرو در برخورد به اختلافات نظری خود به نقاط مشترکشان که نقطه مشترک عمومی طبقه کارگر بر علیه سرمایه داران و کارفرمایان هست تکیه می کنند.

... این پایه ای ترین دلیل فقدان سکتاریسم در این محافل کارگری است."

(کمونیست ۲۹، تأکیدات از ماست.)

این جملات حکم چراغ چشمک زنی را دارد که علی الخصوص به راه کارگر رویزیونیست خبر می دهد: "مانعی برای ارتباط گیری" در میان نیست، "مبارزه مشترکمان" را سازمان دهیم و در عین حال "مباحثات"

خود را نیز به پیش بریم، نگذاریم "اختلافات نظری" باعث تضعیف "اصل قضیه" شود، روی "نقاط مشترکمان" تکیه کنیم. باور بفرمائید "سکتاریسم" را بالاخره کنار گذاشته ایم!

قبل از آقای حکمت و حزبشان، بسیاری نیروهای دیگر در سراسر جهان، قدم در این مسیر قهقراشی نهادند و به سرنوشتی دچار شدند که نتیجه گریزناپذیر انحرافاتشان بود. با این حساب، حدس زدن آینده اکونومیستهای امروز جنبش ما نیز کار چندان مشکلی نیست.

رسالت "کمونیسم کارگری" حکا در شرایط مشخص کنونی چیست؟

جهان در آستانه رویدادهای عظیمی است که سرنوشت مبارزه طبقاتی را برای دهه های آتی روشن می سازد. جهان در دوره ورود به گرهگامی قرار دارد که مشخصه آن برپائی جنگ جهانی سوم بین دو بلوک بندی امپریالیستی بسرگردگی آمریکا و شوروی و یا انقلاب است. جهان و طبعاً ایران دستخوش تحولات عمیق سیاسی خواهد گشت، و پیرو لتاریا می باید در این گرهگام واردیکی از نبردهای عظیم تاریخ خسود گردد. این نبرد بیش از هر زمان دیگر، اسلحه و کاربرد قهر را در دستور کار پرولتاریا - در عرصه ملی و بین المللی - قرار می دهد. باید آگاهانه یا به این نبرد گذارد و بهمین خاطر باید چارچشمی مراقب حوادث جامعه و جهان بود. پرولتاریا می باید حرکات، مناسبات و علل صف - بندیهای طبقاتی را مرتباً با دیدی دیالکتیکی ماتریالیستی ارزیابی نماید، راه تغییر انقلابی اوضاع بسود منافع طبقاتی خویش را به پیش بکشد و امر استقرار قدرت سیاسی سرخ را در هر آنجا که امکان پذیر است پیروزمندانه تحقق بخشد. پرولتاریا در ایران باید بدانند که سرنوشت جامعه، همانند سایر نقاط جهان، در جریان جنگ میمان ارتش های طبقاتی گوناگون معین خواهد گشت. و طبقه کارگر بسدون ارتش خویش در نبردهای پیشروی هیچ اقبالی برای پیروزی نخواهد داشت. اوضاع بگونه ایست که بقول لنین اگر "طبقه ستمکش بسسرای آموختن طرز استفاده از اسلحه و طریق بدست آوردن آن تلاش نکند، فقط شایسته آن است که با وی همانند برده رفتار شود."

این وظیفه پرولتاریای آگاه است که با سنتز تجارب پیشرفته پرولتاریای بین المللی و تجربه انقلاب ایران، حزب کمونیست ایران را بنا نهد و در تدارک مواجبه با نبردهای آتی، بیای ایجاد ارتش سرخ خوش رود. این وظیفه ایست که بواسطه غلبه انحرافات، سالها پشت گوش انداخته شده و عقب ماندگیهای کنونی جنبش کمونیستی در ایران نیز تبلور روشن این امر است. امروز، کمونیستهای انقلابی با محکم در دست گرفتن پرچم سرخ مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماشوتسه دن، کام های نخستین - اما تعیین کننده - را در این مسیر به پیش برمی دارند و برای ایفای نقش تاریخی و انجام رسالت خویش با تمام توان تلاش می کنند. در مقابل، انحلال طلبانی مانند حکا قرار دارند که پشت تریبون اکونومیسم سنکر گرفته و قصد دارند با سرگرم نمودن کارگران به محافل و تجمعات غیر انقلابی و فرمیستی، طبقه کارگر را در مواجبه با توفانهای که در راهند، خلع سلاح نمایند. حکا کاری می کند که طبقه ستمکش برای آموختن طرز استفاده از اسلحه و بدست آوردن آن تلاش نکند، نه اهمیت و ضرورت برپائی جنگ انقلابی نیاندیشد و در این راه سازمان نیابد. حکا کاری می کند که با پرولتاریا کماکان "مانند برده رفتار شود". در آینده نزدیک، وقتیکه جنگ های عظیم عملاً برپا شده و ارتش های طبقات مختلف در صحنه کار خود را آغاز کرده اند [اگر پرولتاریا هنوز به ابزار حیاتی پیشبرد موفقیت آمیز انقلاب خویش دست نیافته باشد، صدای ضعیفی را از تریبون اکونومیسم خواهد شنید که:

"تکلیف سرنوشت مبارزه طبقاتی را به جنگ ارتش های بورژوازی بسپارید!"

نگذاریم چنین شود! این بر کمونیستهای انقلابی است که از هم - اکنون با تمام توان با اینگونه ترهات بورژوا - اکونومیستی و زمینه های سیاسی و تشکیلاتی بروز آن مبارزه کنند. باشد تا تصویر دیگری را از آینده در گذر از نبردهای توفانی ترسیم نمائیم: تصویر انقلاب آگاهانه و مسلحانه توده ها، تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیشاهنگش. ■

فرانسه

اینکار باید فداکاریهای صورت گرفته و به ریسکهای دست زده شود. فرانسه برای بیرون آمدن از بحران اجتماعی و اقتصادی چاره‌ای غیر از این ندارد!

دیری نکشید که مثل روز روشن شد که چه کسانی قرار است فداکاریها را انجام دهند و ریسکها را بجان بخرند: افسار تصانی جامعه از قشر غیر اریستوکرات طبقه کارگر (خصوصا بیکاران و کارگران مهاجر) گرفته تا فرزندانشان و همچنین بخش عظیمی از دانشجویان.

شکایت طبقه حاکمه فرانسه آن است که سیاستهای اقتصادی گذشته برای ساختن یک جامعه رقابت جوتر کهنه شده، و عادات کهنه کاری مانعی شده در مقابل تولید بارآورتر،... و بنابراین باید انقلابی در همه زمینه‌ها کرد. شیراک برنامه خود را اینطور اعلام کرد: شل کردن کنترل دولت بر اقتصاد، خصوصی کردن بانکها و صنایع و شرکتهای دولتی، اعمال طرحهای بارآوری بالاتر مانند جایگزین کردن لیاقت بجای سابقه کار در بالا بردن رتبه کاری و دستمزدها، تکاندن عادات کاری کهنه، در پیش گرفتن سیاست دولت سبکتر و کم خرجتر،... که تمام این برنامه شامل نکات زیر میشود: کم کردن مالیات بر ثروت با هدف تحریک سرمایه گذاری، کم کردن قید و بندها در اخراج کارگران، کم کردن هزینه‌های "عام المنفعه و خیریه" دولتی مانند بیمه بیکاری و پزشکی، اعمال دیسپلین کاری بیشتر و دامن زدن به رقابت میان کارگران جهت دستیابی به بارآوری بالاتر تولید، تخصیص باصرفه‌تر نیروی کار [همه اینها یعنی استثمار وحشیانه‌تر] و امثالهم.<sup>۴</sup>

خطوط اساسی این سیاست جدید تقریبا در همه کشورهای اروپای غربی موعظه میشود و در واقع پاسخی است به بحرانی واقعی که مانع راه انبساط سرمایه است. این پاسخی است به منافع واقعی طبقه‌ای که باید تلاشهایش را هماهنگ ساخته و خود را به بهترین وجهی برای وارد شدن به جنگ آتی تجدید تقسیم جهان آماده کند تا از آن بنباه یکی از اربابان جهان بدر آید. این پاسخهایی به نیازهای سرمایه است. اما بهیچوجه پاسخهای ساده و بدون تضاد نبوده و از هم اکنون روشن است که امپریالیستها باید بهای سنگینی برای آن بپردازند.

شورش جوانان و متعاقب آن اعتصابات کارگران راه آهن، مترو و بنادر فرانسه

که ویژگی مهم تمامی آنها جریان یافتنشان خارج از کنترل و محدوده‌های اتحادیه‌ها و سندیکاهای رسمی بوده، بورژوازی فرانسه را به بحرانی جدی انداخته و اودار به عقب نشینی نموده است، نمونه‌هایی از این دست میباشند.<sup>۵</sup>

#### تغییر در سیستم دانشگاه‌ها و مدارس

یکی از مولفه‌های برنامه دولت فرانسه ایجاد تغییراتی در سیستم آموزشی بود. در ماه ژوئیه ۱۹۸۶ (مرداد ۱۳۶۵) وزیر آموزش عالی شیراک بنام آن دوک لایحه ای را در مورد ایجاد تغییراتی در سیستم دانشگاهها برای تصویب به پارلمان فرستاد. طبق پیش‌بینیها این لایحه قرار بود بدون مقاومت جناح رقیب (جناح میتران) به تصویب رسد و به اجراء گذاشته شود. در واقع خطوط اصلی این رفرم آموزشی بهنگام صدارت جناح سوسیالیست [قبل از حکومت شیراک] طراحی شده بود. نتیجه رفرم آن میشد که سلسله مراتب در سیستم آموزشی شدیدتر شده و در پروسه تخصصی‌تر شدن دانشگاهها تسریع حاصل میگشت. بدین طریق از هزینه‌های اضافی دولت برای تربیت نیروی کار بشدت کاسته شده و راه بر تخصیص بارآورتر نیروی کار گشوده میشد.

#### سیستم آموزشی در کشورهای سرمایه‌داری و مشخصا در فرانسه

سیستم آموزشی بخش مهمی از روپنای جامعه بوده و نقش بسیار مهمی را در حفاظت و باز تولید مناسبات طبقاتی غالب بر جامعه بازی می‌کند. بنابراین، بازتابی است از مناسبات اجتماعی غالب. نسل جدید به آن نحوی تربیت میشود که در خدمت منافع طبقه حاکم قرار گیرد (هم از نظر ایدئولوژیک و هم از نظر فنی). در جامعه سرمایه‌داری، برخلاف فئودالی، طبقه استثمارگر نیازمند آن است که توده‌های وسیعی را بطور نسبی با علم آشنا سازد تا نیروی کار تحت تسلطش بتواند در انطباق با ابزار پیشرفته بکار گرفته شود. در واقع، بورژوازی کارگرانی را میخواهد که بتوانند با دستگاههای هرچه پیچیده‌تر صنعتی کار کنند و البته، فرزندان طبقات دارا بنباه اربابان آینده جامعه سرمایه‌داری، مدیران، سیاستمداران و... تربیت میشوند. عده‌ای از طبقات میانی نیز بنباه تکنوکرات و متخصص تربیت میشوند تا فی‌المثل نیازهای سرمایه را در زمینه

پیشرفت تکنولوژیک برآورد سازند و لابراتوارهای تسلیحات مرک آور امپریالیستی را بچرخانند. محتوای دروس، رابطه بین سیستم آموزشی و تقسیم کار در جامعه، سیستم تجزیه تدریجی دانش‌آموزان بین رشته‌های مختلف، تبلیغ روحیه رقابت‌جویی فردگرایانه برای ارتقاء خود، اطاعت مطلق از اتوریته استاد و مقامات آموزشی، وطن‌پرستی، ناسیونال شوونیسم و امثالهم، همه از مناسبات طبقاتی غالب بر جامعه سرچشمه گرفته و بر آن تاثیر میگذارد. همه از نیازهای طبقات حاکم برای پیشبرد سیستم استثمار و ستم متعلق بخود نشئت گرفته و آنرا تقویت میکنند. سیستم آموزشی بورژوازی عده معدودی قشر ممتاز را برای اداره جامعه تربیت میکند و بقیه توده‌ها باید تحت هدایت این قشر خود را با محیط اطراف منطبق کرده [یعنی تابع نظم و دیسپلین، ارزشها و معیارهایی که اربابان دیکته میکنند، و مزدوران تکنوکرات و دستگاه سرکوبگرشان اعمال میکنند، باشند] و وظایف محوله را انجام دهند. سیستم‌های آموزشی توسط بورژوازی طوری طراحی میشوند که این تقسیم طبقاتی - بخصوص بین آنها که باید حاکمیت کنند و آنهاش که باید تحت حاکمیت باشند - را تضمین نمایند. بی دلیل نیست که یکی از حادترین مبارزات بین انقلابیون کمونیست و رویزیونیستها در چین بر سر سیستم آموزشی بود. [بر سر اینکه سیستم آموزشی باید کدامین مناسبات طبقاتی را تقویت و بازتولید کند و کدامین را محدود و سرکوب نماید].

سیستم آموزشی فرانسه چنین است که ظاهرا همه امکان گرفتن دیپلم دبیرستان را دارند و همه امکان ورود به دانشگاه و گرفتن مدرک دانشگاهی را دارا هستند، مدرک

دیپلم همه دبیرستانها و لیسانس همه دانشگاهها دارای ارزشی برابر است. اما همه اینها فقط یک عوامفریبی بورژوازیست. حتی دولتی بودن سیستم آموزشی نیز چیزی از کیفیت این مسئله کم نمیکند. دولت، دولت امپریالیستی است و هیچ عرصه‌ای را نمیتواند بصورت ماوراء طبقاتی اداره نماید و نی‌نماید. در زمینه آموزش و پرورش نیز این دولت آنچه را که سرمایه و نیازهای آن دیکته میکند، به انجام میرساند.

در فرانسه دانش‌آموزان از ۱۱ سالگی وارد گزینش sélection میشوند و در واقع در

برخورد سراسری گسترش یافت... اعتصابات، متأثر از تظاهرات دانشجویان راه را بر طرحهای بارآوری در شرکتهای دولتی که ضرر میدهند،... بست. یک ویژگی اعتصابات این بود که توسط دانشجویان و کارگرانی رهبری میشدند که خارج از تردیونیونها بودند - تردیونیونهاش که سستا معامله جمعی را در فرانسه ... به پیش میبردند.<sup>۶</sup>

۴) یک جامعه‌شناس ارتجاعی فرانسوی بنام آلن تورن نوشت: آنچه که بیش از همه شوک آور است آنست که این کشور بطور روزافزونی غیرقابل حکومت کردن شده. فرانسویها تبدیل به ملتی شده‌اند که هنوز از دولت میخواهند تا از آنها در مقابل بحران اقتصادی حفاظت کند بجای آنکه خودشان کلیم خود را از آب بیرون بکشند!

کمال آموزشی قرار داده میشوند که شغل احتمالی آتی آنها را معین میسازد. در ۱۰ سالگی دوره دبیرستان یا lycée آغاز میشود. بسیاری از دانش آموزان قبل از آغاز دبیرستان در پروسه گزینش وارد مدارس فنی میشوند و با طی دوره های کوتاه مدت به کارگر رشته های مختلف صنعت یا سکرتر و... بدل میگردند. در این دوره های فنی محتوای دروس شدیداً محدود به رشته هائی میشود که این افراد بفاطرش تربیت میگردند. مثلاً از آموزش درسهای اضافه مانند فلسفه، اقتصاد، زبان خارجی... خبری نیست.

البته همه اینها بدان معنا نیست که این محصلین پس از پایان دوره تحصیلی شغال خواهند شد. واقعیت آن است که بسیاری از آنها به ارتش ذخیره کار می پیوندند. عده زیاد دیگری که در سال اول دبیرستان مردود شده اند نیز وارد این مدارس میشوند. در انتها، دو سوم کسانی که از گردونه تحصیلات متوسطه به بیرون پرتاب شده اند میتوانند دیپلم دبیرستان یا bac را که در فرانسه اهمیت زیادی دارد، از آن خود سازند. نتیجه آنکه دو گروه از افراد در عرصه حاضر هستند: آنها که دیپلم دارند (یک سوم کل دانش آموزان فرانسه) و آنها که دیپلم ندارند. صاحبان دیپلم قانوناً میتوانند وارد دانشگاه شوند و بقیه فقط حق کارگر شدن یا کارمند دون پایه شدن دارند. ده درصد کل دانشجویان جذب دانشگاههای ممتاز Grande École میگردند. این مکان نورچشمیهای مقامات دولتی و خانواده های با نفوذ فرانسه است که برای مقامات مهم ملکتی و صنعتی تربیت میشوند. تقریباً تمام وزرا، رهبران احزاب دست راستی و چپی، مدیران کارخانجات و... فارغ التحصیل این دانشگاهها هستند. فقط ۸٪ از بقیه دانشجویان موفق به اتمام دانشگاه میگردند. مسلماً آن کسانی از رقابت درون دانشگاه موفق بیرون می آیند که از امتیازات اجتماعی بیشتری برخوردار هستند - مثلاً بوسیله خانواده تامین میشوند و نیازی بکار کردن در حین تحصیل ندارند و...

اما طرح دواکه چیست؟ این طرح قرار را بر آن میگذارد که هر یک از دانشگاهها معیارهای خود برای پذیرش دانشجو را تدوین کرده و دانشگاهها خود به واحدهای آموزشی کوچکتر و تخصصی تر تقسیم شده مدارک خاص خود را صادر کنند. ضمناً، شهریه ها نیز توسط خودشان تعیین شود. صنایع می باید به هر مرکز آموزشی کمک مالی کرده و نقش مستقیمتری در تعیین محتوای دروس آنها بازی نمایند. این طرح در عین حال یک رشته رفرمها را که جنبش دانشجویی در سال ۱۹۶۸ به دولت تحصیل کرده بود، ملغی میسازد. مثلاً، کنترل شوراهاى دانشگاه را از دست دانشجویان خارج میکند و به استادان میسپارد! البته این شوراها دارای اتوریته اداره دانشگاه نیستند.

بهمراه طرح دواکه، طرح مونوری در مورد سیستم مدارس ارائه شد. طبق این طرح، سیستم مدارس نیز دچار تغییراتی میگشت: تنظیم دروس دبیرستان بگونه ای که در نوع دیپلم صادر شود. یکی برای ورود به دانشگاه، و دیگری برای ورود به بازار کار. برای دیپلم نوع دوم، دروسی مانند زبانهای خارجی و... حذف میشود. خلاصه آنکه، با به اجراء درآمدن این طرح، دانش آموزان و دانشجویانی که پس از چند سال تلاش بیهوده (و خرج روی دست دولت گذاشتن!) بالاخره می بایست از دور خارج شوند، زودتر خارج خواهند شد! و بجای دویدن بدنبال چیزیکه شیووقت کیرشان نخواهد آمد، کارهائی را یاد میگیرند که امپراتوری فرانسه بدان نیاز عاجل دارد. (مثلاً کار با تکه های دستگاههای کامپیوتری... که با مدرنیزه تر شدن کارخانجات و بردن نغور شدن مهارت کارگران قدیمی بشدت به آن نیازمندند). در عین حال، از ائتلاف در هزینه های آموزشی نیز جلوگیری میشود و هزینه های صرفه جویی شده میتواند بدردهای دیگر مانند بودجه تسلیحاتی بخورد. بعلاوه، عده بیشتری از جوانان سریعتر وارد بازار کار میشوند، بازاری که روز به روز فشرده تر میگردد. از این طریق زمینه برای کثایش یک بازار کار نوین در مقابل جوانان بیکار فراهم میگردد: استخدام در ارتش حرفه ای!

ارتش حرفه ای مقوله ایست که تاکنون در کشورهای اروپائی برپا نگشته است. آخرین ارتش حرفه ای در اروپا متعلق به نازیم هیتلری بوده است! اینک در میان کشورهای عضو ناتو این آمریکاست که چنین چیزی دارد و ارتش، سازمان سیا و نهادهای سروکبر دیگر، مانند هر کمپانی امپریالیستی از میان جوانان دبیرستانی و دانشگاهی، سرباز استخدام میکنند. این مقوله با تدارک سریع امپریالیستها برای جنگ جهانی سوم، شدیدا مورد نیاز ارتشهای عضو ناتو است. مدتهاست که قوای نظامی اروپای غربی ناله سر داده اند که بدلیل کاهش رشد جمعیت، حفظ کمیت لازم نقرات به امری دشوار بدل گشته و می باید بطور عاجل برای این مشکل راه چاره ای اندیشید - "زیرا نتایج جنگ سوم سرانجام روی زمین تعیین خواهد شد! احتمال دارد که در آینده امپریالیستهای اروپای غربی نیز برطرف کردن این مشکل به برپائی ارتش حرفه ای روی بیاورند. اما این کار نیز بدون دردسر نبوده و بسهولت میتواند به طغیانهای اجتماعی وسیعتری دامن زند.

#### طرح قانون ملیت Code de Nationalite

بغیر از طرحهای فوق الذکر در زمینه آموزشی، قرار بود لایحه دیگری در ارتباط با مهاجرین برای بحث و تصویب به پارلمان فرانسه ارائه شود. اینکار هم به تعویق

انداخته شد. این قانون که کد ناسیونال نام داشت بخش عظیمی از جوانان الجزایری الاصل (و امثالهم) اهل فرانسه را زیر حمله می برد. طبق این قانون آن کسانی که از پدر و مادر غیر فرانسوی الاصل (با تابعیت فرانسوی) متولد شده اند، بطور خودبخود تبعه فرانسه نبوده بلکه باید در ۱۸ سالگی برای اخذ تابعیت اقدام نمایند. قبول تابعیت بستگی به فاکتورهای زیادی خواهد داشت، از جمله اینکه آنها چقدر فرانسوی شده اند! و این مهمترین فاکتور است. کترین معیار، صحبت کردن بزبان رسمی این امپراتوری امپریالیستی است، چراکه از زاویه بورژوازی فراگرفتن زبان فرانسه (البته با لهجه فرانسوی!) نشانه ای بر میزان تعهد مقاضیست. این نشان میدهد که طرف تا چه حد حاضرست برای کشتن و کشته شدن بخاطر "سرزمین پدری" مایه بگذارد. فاکتورهای دیگر عبارتند از اینکه فرد تا چه حد تابع نظام و قانون فرانسه بوده، و آیا برای خدمت در ارتش داوطلب است یا نه.

این لایحه بروشنی در خدمت کنترل و سرکوب اقلیتهای ملی و مهاجرین کشورهای تحت سلطه قرار دارد. کسانی که وجودشان فاکتور مساعدی برای انقلاب در این کشور است و بخش مهمی از تحتانی ترین قشر طبقه کارگر را که محکومترین پایه انقلاب پرولتری هستند، تشکیل میدهند. این لایحه در خدمت خنثی کردن عصیان و سرکشی این اقشار، و متحد کردن جمعیت فرانسه پشت پرچم سه رنگ امپریالیسم فرانسه برای جنگ امپریالیستی آتی است.

#### برعدی در آسمان برپا!

پس از اعلام لایحه رفرم، حزب کمونیست روزیونیست فرانسه شروع به تبلیغ علیه جوانب فرعی این طرح (مثلاً افزایش شهریه) در دانشگاهها نمود. سوسیالیستها نیز بدون یادآوری آنکه خطوط اساسی این طرح آموزشی به خودشان تعلق داشته و بر سرش با جناح شیرک توافق داشته اند، برای پیشبرد مقاصد رقابت جویانه شان در انتخابات آتی و بدست آوردن دوباره مقام ریاست جمهوری و احیانا اکثریت در پارلمان فرانسه، شروع به فعالیت علیه شیرک در دانشگاه - در این زمینه - نمودند. ترسکیستها نیز در همکاری با سوسیالیستها به سازماندهی اعتراضی برخاستند و تظاهراتی سازمان دادند که شعار عده اش پشتیبانی از میتران بود. اما از اینجا به بعد بود که جنبش خودبخودی در میان جوانان، بخصوص دانش آموزان، شکل گرفت و از کنترل همه خارج شد. این جنبش خودبخودی ابتدا همگون بود، اما هرچه محدوده های تنگش شکسته میشد و پیشتر میرفت، صفوف آن بوضوح به پیشرو، مهانه و عقب مانده تجزیه میشد و اقتشار پیشروتر بطور برجسته تری نمایان میگشتند. این تجزیه صفوف و شکسته شدن وحدتی که محافظه کاری

و عقب ماندگی سیاسی ضامن آن بود، جو مبارزاتی را رادیکالیزه کرده و زمینه را برای کار انقلابی و شکل‌دهی و پرداخت جنبشی انقلابی مبیاتر میساخت.

اگرچه سوسیالیستها و حزب رویزیونیست فرانسه کوشیدند ضمن بازداشتن جنبش جوانان از شکستن محدوده‌های تنگ دوران آغازین حرکت، آنرا در خدمت اهداف رقابت سیاسی خود درون بورژوازی فرانسه قرار دهند لیکن جنبش آنهمان ویژگیهایش از خود بروز داد که همه را متوجه خطر ساخت. دولت شیراک نه تنها از جانب بورژوازی فرانسه بلکه از سوی دیگر دول اروپائی که از گسترش چنین حرکتی بدرون مرزهایشان به هراس افتاده بودند نیز تحت فشار قرار گرفت تا هر طور شده بر حرکت جوانان مهار زند. تلاشی مشترک از سوی احزاب راست و چپ رسمی فرانسه برای اینکار آغاز گشت. نمودار شدن نخستین تبلورات همبستگی در سایر کشورهای اروپائی در میان دانشجویان و دانش‌آموزان تلاش بورژوازی را سرعت بخشید. خطر دیگر برای حکومت آن بود که جنبش به سایر بخشهای جامعه نیز سرایت کند و همینطور هم شد. کمی بعد اعتصابات کارگری در بسیاری از نقاط فرانسه آغاز گردید. تحلیلگران امپریالیستی با مشاهده پتانسیل جنبش جوانان اعتراف کردند که هیچک از جناح‌های حکومتی فرانسه از این میان پیروز بیرون نیامدند. روزنامه هراود تریبون نوشت که "نه شیراک و نه میتران شایلی ندارند که تاثیرات سیاسی همه‌جانبه این جنبش را پیش‌بینی کنند، زیرا جنبش دانشجویی ویژگیهای غیر عادی از خود نشان داد." طبق اعتراف این روزنامه امپریالیستی و دیگر مطبوعات امپریالیستی، این جنبش بشدت اعتبار دولت شیراک را خدشه‌دار ساخت و از سرعت برنامه وسیعتر حکومت برای رقابت‌جوتر ساختن جامعه فرانسه کاست.

کشته شدن مالک، دانشجوی الجزایری‌الاصل، در جریان تظاهرات توسط پلیس ضد شورش فرانسه (CRS) مظهر بارزی از جنایات روزمره امپریالیسم فرانسه در جهان شد. در عرض چند روز روی تمام اطلاعیه‌های پلیس برای دستگیری اعضای عمل مستقیم A.D بر دیوارهای پاریس، شعارهای ضد وزیر امنیت و ضد پلیس نوشته شد. شعارها مجازات

مقامات دولتی را خواهان بودند! این شورش تودهنی محکی بود به حکومت فرانسه که پلیس ضد شورشش با قدر قدرتی در پیچ هر راهرو مترو یا خیابان دمکراسی فرانسوی را به کارگران مهاجر و سیاهان و اقشار بسته آمده جوانان بیکار و پرولتر یاد آوری میکرد و با تفرعن، پناهندگان سیاسی باسک را جمع کرده و به پلیس اسپانیا تحویل میداد.

تودهنی به حکومتی بود که فریادهای ناسیونال شوونیستی، رادیو و تلویزیونش در مورد "فرانسه کبیر" و "اتحاد برای فرانسه"، کوشها را کر میکرد (و کماکان میکند).

اولین تظاهرات سراسری پنجشنبه ۲۷ نوامبر بود. خواست جنبشی که براه افتاد: کنار گذاشتن لایحه رفرم آموزشی از سوی دولت. تمایل عمومی و غالب در میان دانشجویان غیر سندیکائی آن بود که جنبش غیر سیاسی باشد. این امر هم نشانگر ناراضیاتی دانشجویان از سندیکاهای وابسته به حزب رویزیونیست فرانسه، حزب سوسیالیست و ترسکیستها بود و هم نشانه عقب‌ماندگی [چیزی که از يك جنبش خودبخودی دور از انتظار نیست]. در روز اول تظاهرات، وزیر آموزش (مونروی) از این صحبت کرد که دانشجویان نمیخواهند تظاهراتشان سیاسی شود، و اینها مثل دانشجویان سال ۱۹۶۸ نیستند که حاکمیت را زیر سوال برند. اما واقعیت آن بود که حکومت با انبار باروتی از جوانان عاصی در جمعیت تظاهرکننده روبرو بود. امپریالیستها بطور پراگماتیستی حساب کردند که: درست نیست در مقابل يك تظاهرات بزمی و غیر جدی عقب بنشینیم، بزودی تعطیلات ژانویه خواهد رسید، و میتوان در درازمدت قضیه را از طریق مذاکره با نمایندگان سندیکاهای واقع‌بین خاتمه بخشید.

اما اوضاع از دست سندیکاها خارج شده بود.

محصلین دبیرستانها - همانها که چند سال دیرتر یا زودتر اگر شانس یاریشان میکرد، اگر نرانشان آنها را از دور مسابقه تحصیلی خارج نمیکرد، اگر فشار اقتصادی آنها را بدرون بازار کار پرتاب نمینمود، اگر به مواد مخدر پناه نبرده بودند و بالاخره اگر چنان عاصی نشده بودند که قید تحصیل را بزنند، ممکن بود به دانشگاه راه یابند - به

سیستم امپریالیستی له کند. پنجشنبه ۴ دسامبر، دومین تظاهرات سراسری برگزار شد: نیم میلیون در پاریس! ترکیب تظاهرات جوانتر و چندملیتی‌تر شده بود. چشمان جوانان برق شورش داشت و در میدان مقابل مجلس ملی فرانسه با کاتبین قانون خط و نشان میکشیدند. در میدان باستی پلاکارد سرخ هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پامی روشن را بیان میکرد: "شورش برحق است". پرولتاریای آگاه دسته‌ای کوچک بود با بازوبندهای سرخ و پرچمهای سرخی که به اهتزاز درآورده بود، و میدانست که در پس این تظاهرات غیر سیاسی پتانسیل بزرگی خوابیده که باید با دخالت حداکثر در آن و هل دادن آن بطرف لیریز شدن از محدوده‌های فعلیش و تجزیه در صفوفش، آنرا تا حد ممکن بالفعل ساخت. جوانان از طرف این دسته کوچک به شورش دعوت میشدند. اعلامیه با عنوان شورش برحق است تحریک‌آمیز بود. هنوز تظاهرکنندگان نمیدانستند که تا چند ساعت دیگر در مبارزه‌ای بسیار مهم درگیر خواهند شد. انتظامات تظاهرات از حرکت هر گروه سیاسی در میان دانشجویان ممانعت میکرد. اکثر دانشجویان واقعا خواستار سیاسی نشدن جنبش بودند! و باز پس گرفته شدن قانون دواکه را در چند قدمشان - پشت درهای مجلس - انتظار میکشیدند. اما مثل هر پدیده‌ای دیگر، این نیز وحدت اضعاف بود و میتوانست با تقسیم يك به دو تکامل یابد! زمینه‌هایش را از همان موقع میشد دید: بودند دانش‌آموزان و دانشجویانی که علاوه بر اعلامیه شورش برحق است، بدنبال جزوه‌ای درباره انقلاب فرهنگی که با تصویر مائوتسه‌دون مشخص میشد میگشتند.

جمعیت در میدان انوالید Invalide مشغول جشن و پایکوبی بود و نمایندگان دانشجویان در پشت میز مذاکره از نمایندگان سیستم جوابهای سربالا تحویل میگرفتند. اطراف میدان واحدهاش از خوکان مسلح موسوم به ث.ا.ا.س C.R.S مستقر بودند تا جوانان را بعد از جشن راهی خانه کنند! اما در هوا

تشکلات رسمی بورژوازی برایشان تعیین میکنند، روحیه و جو مبارزاتی را بشدت ارتقاء دادند. حتی به آن کسانیکه حاضر نیستند از سطح به عمق بروند نشان داد که تمامی احزاب سیاسی سنتی به اصطلاح چپ و سندیکاها و اتحادیه‌های وابسته به آنها) مانند ث.ا.ا.س (ث.ا.ا.س در فرانسه) در خدمت حفظ نظم و قانون موجود می‌باشند و باید بشابه بخشی از بورژوازی این کشورها افشا شوند، نه اینکه پشت سر آنها صف بکشند!

تشکلات اتحادیه‌ای رسمی کشورهای امپریالیستی را جزء مبانی کار انترناسیونالیستی و پرولتری خود ذکر میکنند. این جنبش و متعاقب آن اعتصاب کارگران راه آهن، مترو و بنادر فرانسه که خارج از چهارچوب این اتحادیه‌ها براه افتادند [و علیرغم نداشتن تشکل سراسری گسترده سندیکائی و اتحادیه‌ای مورد نظر اکونومیستها نه تنها دولت را عقب نشانادند بلکه با حرکت به ورای محدوده‌های سنتی که این

یکی از نکات مهمی که در ارتباط با این جنبش باید برجسته کرد و حکومتیهای فرانسه بارها به آن اشاره و خطر آنرا گوشزد کرده‌اند این است که يك فاکتور مهم در رادیکال بودن این جنبش آن بود که اکثر جوانان شرکت کننده وابسته به هیچک از احزاب سیاسی سنتی فرانسه و اتحادیه‌های وابسته به این احزاب نبودند. این نکته خود افشاگر خطوط اکونومیستیست که تحت عنوان انترناسیونالیسم و کارگریسم، کار با



آتشب جوانان بطور عام در هر گوشه از مرکز شهر مشغول بحث بودند. بحثها دیگر در مورد مسائلی فراش از سیستم آموزشی بود. هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با عده اندکی از دیگر جوانان و با شعار "شورش برحق است" و "با بیپوندید"، ... حرکت کردند و در کتف از چند دقیقه آن دسته کوچک به یک گروه سیصد تا چهارصد نفره تبدیل شد. وقتی این دسته به پشت دانشگاه رسید با استقبال آن عده که در پشت درهای بسته مشغول بحث و جدل بودند مواجه شدند. آن منتخبین دیروزی در را بروی غیر دانشجویان بسته بودند و برای گذراندن شب در موهله دانشگاه، کارت دانشجویی طلب میکردند. واقعیت آنست که جنبش میبایست پولاریزه میشد. در این میان عده زیادی از دانشجویان این نمایندگان را هو کرده و در مقابل این تصمیم فریاد زدند: پس آن کارگران و غیردانشجویانی که همراه با ما امروز خیابانهای پاریس را زیر پا گذاشتند و با ما همسنگر بودند چه؟ و این بحث و جدل به بحث آزادی در پشت درهای بسته دانشگاه تبدیل شد. موضوع بحثها استشار، بحران، سیستم، وضعیت مهاجرین، سرکوب و دیگر جنایات سیستم بود. سخنویان در عین حال از آن عده از دانشجویان که بیکاران، کارگران و غیردانشجویان را بدانگاه راه ندادند، بعنوان کارفرمایان آینده افشاکری میکردند. چند نفر در مورد جنگ امپریالیستی، تدارک آن، افشاء دمکراسی فرانسه، نقش فرانسه در مستعمرات، و لزوم انقلاب و سرنگون کردن سیستم و چه باید کرد سخن گفتند. با چنین روحیه‌ای جمعیت ناآرام شروع به ساختن سنگر، واژگون کردن ماشینها و آتش زدن آنها کرد. در میان جمعیت کارگران سالمندتری هم بودند که از ۶۸ سخن میگفتند. جمعیت انتظار حمله ث.ا.ا.س را میکشید و هرکس بدنبال تهیه میله و چوبدستی برای خود بود. هواداران ترک و ایرانی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از تجارب خود در مقابله با پلیس برای جوانان صحبت کردند: حمله دشمن در استفاده از پوشش آمبولانس، استفاده از ترافیک برای جلوگیری از پیشروی و حمله پلیس .... و به جوانان پیشرو درس انترناسیونالیسم پرولتری میدادند.

فردای آنروز مطبوعات و رسانه های گروهی صحبت از افراد مشکوک و جانی کردند که از چپ افراطی و از ملیتهای کوناگون بوده و آفرینندگان صحنه شب قبل بودند! نقش مطبوعات نیز برای بسیاری افشاء شده بود. عده‌ای از نمایندگان رسانه‌های گروهی امپریالیستی، بمیان بحثها می‌آمدند و معولا بحث با آنها آنتاگونیستی میشد. در این میان صفحاتی از تاریخ ورق میخوردند: مثالهایی از جنگ الجزایر، کون پاریس، مه ۶۸ .... و مثالهایی از همین امروز: اخراج دسته‌جمعی مالیاتی‌ها، تحویل مبارزین باسک

شکل گیری و کنده شدن از صف همگون بود. بالاخره پرچم در بالای مجسمه دانتون نصب کردید. بسیاری از جوانان با دیدن آن مشتایشان را به علامت تصدیق کره کردند و برای دریافت اعلامیه از صف خارج شدند. آنها که اعلامیه را داشتند، جزوه انقلاب فرهنگی را میخواستند. و عده زیادی هم بودند که از حضور مانوئیستها بخش آمده بودند. همان شب، مالک زیر ضربات باتوم واحد موتورسوار مخصوص پلیس در راهرو یکی از خانه‌های محله لاتن به قتل رسید. خیلی‌ها همانشب طعم دمکراسی فرانسه را که بسختی ضربات مرکبار باتوم است، چشیدند. و بسیاری نیز بخاطر آوردند که همین دمکراسی در کشورهای تحت سلطه طعم گرم و آتشین گلوه را دارد. صاحبان نظم موجود که به اشتباه بزرگ تاکتیکی خود پی برده بودند، تحت عنوان وحدت ملی صفوفشان را هماهنگ کردند تا از عواقب این اشتباه جلوگیری کنند. میتران عوامفریبانه به دیدار خانواده مالک شتافت و همانوقت یکی از آدمهایش را برای ملاقات پلیسهای زخمی به بیمارستان فرستاد.

فردای آنروز تظاهرات عظیمی در عزای مالک برگزار شد. کمیته هماهنگی دانشجویان همه را به سکوت دعوت کرده بود، اما از همان ابتدا با ظاهر شدن پلیس در مقابل دیدگان تظاهرکنندگان عده زیادی مشتها را کره کرده و فریادهای خشمگینشان بلند شد: شیراک تروریست است، پاسکوا تروریست است، دولت پلیسی دولت تروریستی. لایحه دواکه دیگر موضوع اصلی نبود. دسته هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به شعار "پاسکوا تروریست است، شیراک تروریست است"، بخش جدیدی اضافه کردند: "میتران همدست آنهاست!" این شعار با اعتراض بسیاری از تظاهرکنندگان مواجه شد. مخالفان میگفتند: این دیگر کمال ندروری است. کارگر ترکی از رفقای ما با طنز شعار داد: "شیراک قاتل است و میتران مهربان!" اولین عکس‌العقل به این شعار طنزآلود شلیک خنده جمعیت بود ولی بسادگی همه متوجه شدند که جدا کردن میتران از این سیستم سرکوب چقدر مسخره است.

به جمعیت، میانسالان نیز اضافه شده بودند. میانسالانی که حامل خاطرات سال ۶۸ بوده و اگرچه خود را به بورژوازی تفرخته بودند اما سالها با سکوت سر کردند. اینک آنها با کرمای این جنبش جان تازه‌ای میگرفتند.

درون طبقه حاکمه، برسر راه چاره و چگونگی مهار زدن، به جنبش دعوها بالا گرفت. همه احزاب قانونی از راست و چپ بر سر متوقف کردن این جنبش متحد بودند، اختلاف بر سر چگونگی بود. آتشب دواکه استعفاي خود را اعلام نمود و میتران، شیراک را به يك مشورت خصوصی فراخواند. میتران آگاهانه خود را از مهلکه کنار کشیده بود.

چیزی ترکید، خشم ناشناخته‌ای که با پرتاب گاز اشک‌آور دندان تیز دمکراسی فرانسه را کند کرد! ماشین پلیس به آتش کشیده شد، جنگ خیابانی درگرفت و همراه با شعار ث.ا.ا.س، همان اس.اس.اس است!، صحنه دیگری آفریده شد. کارتیبه لاتن (محله مرکزی و دانشگاهی پاریس) بعد از ۱۸ سال دوباره محل طغیان و شورش خیابانی گشت. دعوت اعلامیه هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با شورش خودبخودی پاسخ داده شد. جوانان در خیابان سیاست را تجربه میکردند. با حافظان نظم موجود سرشاخ شده بودند. از این غریزه آرام مترویل در قلب اروپا بعید بود. اما باید مثل لنین در سالهای قبل از جنگ جهانی اول [زمانیکه همه وی را متهم به غیرواقع بین بودن میکردند] از سطح به عمق میرفتی و با تحلیل علمی، دیالکتیک بحران و فرصتهای انقلابی را درک میکردی. بیخود نبود که آنروز اعلامیه "شورش برحق است" وسیعاً پخش شد.

فردای آنروز بسیاری از دانشجویان خوب میدانستند که جنبش غیر سیاسی خیالی بیش نبوده است. زردخورد با پلیس صفوف همگون را تجزیه کرد و بتدریج افشار پیشرو، میانه و عقب مانده خود را ظاهر ساختند. دیگر شعار کنار گذاشتن قانون دواکه، شعار عقب مانده‌هایی بود که از اوجگیری جنبش وحشت داشتند. سرخ قضایا بالکل از دست سندیکاها و دانشجویی در رفته بود. شعار دواکه استعفا بده! جای خود را به "پاسکوا (وزیر داخله)، شیراک استعفا بدهید!" داد. مردم با ولع عجیبی بدنبال اعلامیه‌های سیاسی میگشتند.

ساعت ۲ بعد از ظهر تظاهرات عظیمی از دانشگاه سوربون براه افتاد و از محلات مختلف شهر گذر کرد. در اینجا، اعلامیه رفقای ما توسط جوانان و دانشجویان مشتاقی که خود داوطلب توزیع آن بودند، پخش شد. در بیستین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی و بعد از گذشت ۱۸ سال از ماه مه ۱۹۶۸، پیام مانوئسه‌دون دست بدست در میان جوانان میگشت. در اعلامیه رفقای ما از بحران امپریالیستی، جنگ امپریالیستی، سیستم آموزشی امپریالیستی، چگونگی تبدیل نیروی جوان به نیروی بازتولید همین سیستم و کوشش دم‌توب جنگ آتی امپریالیستی و ... سخن رفته بود. اعلامیه از جوانان دعوت میکرد که مانند دهقانان پرونی که تحت رهبری پرولتاریا سلاح‌ها را بسوی استثمارگران خود نشانه رفته‌اند، جرئت کنند. از جوانان آفریقای جنوبی و هائیتی و ... درس بگیرند و جنبش را ادامه داده و تعمیق بخشند. پرچم شورش همیشه حق است چندین بار در حین تظاهرات گشوده شد و هربار با عکس‌العملهای حیایت و اعتراض روبرو گشت. در میان جنگ خیابانی و بحثهای داغ، بخشی پیشرو در حال

جنگ خلیج

اطلاعاتی که برای خواندن چشم بگوش جمهوری اسلامی لازم نبود، آونیز در جریان موج تبلیغاتی غرب بسود ایران، امپریالیستهای آمریکائی عوامفریبانه داد و فریاد براه انداخته اند که: پیشروهای ایران دارد خطرناک میشود و هر آن ممکن است قوای ایران از همه مرزها بگذرند و کشورهای عربی حوزه خلیج را ببلعدند! بر راستای همین تبلیغات، درست در ساعاتی که پاسداران خمینی به بصره نزدیک میشدند، هنری کیسینجر طی مصاحبه‌ای اعلام میکند که در صورت بخطر افتادن جدی موقعیت بصره و پیامدهای احتمالی این واقعه، "رئیس جمهور... میتواند هواپیماهای مستقر در پایگاههای دریائی [ناوهای هواپیمابر] را برای بباران خطوط اول جبهه ایران اعزام دارد." این پیامی است به رفسنجانی و شرکاء و همچنین مخالفان آنها که اقدامات شجاعانه آقای ریگان" غیر از شیرینی میتواند شامل چاق شم باشد. بلافاصله پس از این تهدید، رفسنجانی و همدستانش با چاپلوسی از طریق بلندگوی دولت و مجلس و مطبوعات برای اثبات کرایش غربی خود، به دولت شوروی حمله میکنند و شعار مرگ بر شوروی را بار دیگر بر زبان حزب الله جاری میسازند... نیروی زمینی و هوائی ترکیه وارد خاک عراق میشوند تا ارتش عراق بتواند با اطمینان خاطر از قلمرو شمالی، در منطقه بصره نیروهای ایران را عقب براند. و مجله اخبار آمریکا در اوج تبلیغات غرب به نفع ایران، به موضوع متناقضی گریز میزند: اگرچه رئیس جمهور عراق دوستی معدلی با آمریکا دارد اما دورنمای درهم ریختن حکومت وی در واشینگتن و پایتختهای دیگر لرزه میاندازد. درهم شکستن عراق یعنی درهم شکستن سد استراتژی که علیه جنبش رادیکال اسلامی که اکنون بر ایران حاکمیت دارد.

آیا این اظهارنظرات متناقض سیاستهای متفاوتی را منعکس میکند؟ آیا بواقع استراتژی کنونی آمریکا پایان دادن جنگ از طریق طرح پیش گفته است و آیا اصولاً در این جهان پر آشوب، امپریالیستها میتوانند آزادانه هر سیاستی را که اتخاذ میکنند به عمل در آورند؟ بسختی!

تمام سیاستهای بظاهر متناقض اما فی الواقع "چند جانبه" - چه از جانب آمریکا و چه شوروی - در مورد مشخص ایران و عراق و جنگ، در خدمت همان اهدافی است که طی چند سال گذشته بر متن جنگ خلیج خواهان دست یابی به آن بودند. آمریکا کماکان همان هدفی را دنبال میکند که از آغاز برهاندازی جنگ مدنظر داشت: بازگرداندن سلطه خود بر ایران - شوروی که از لحاظ استراتژیک نقش کلیدی بازی میکند - بهر قیمت ممکن، ممانعت از تحقق همین هدف از جانب رقیبش شوروی، تضعیف روابط عراق با اتحاد شوروی و محکم کردن مناسبات

این کشور با آمریکا بعنوان متحد، نزدیک در منطقه خلیج و جهان عرب، تقویت حکومتهای وابسته خود نظیر عربستان، امارات متحده عربی و ساختن و پرداختن حضور نظامی خود در این منطقه. اتحاد شوروی نیز اهداف مشابهی را دنبال کرده و کماکان میکند. استراتژی غرب برای چند سال گذشته، حفظ یا اعمال حالت بن بست نظامی بود - روسها نیز به این حالت راضی بودند و اهداف خود را بر متن آن دنبال میکردند. امروز میتوان تغییراتی را در این استراتژی یا حداقل اضافه شدن ابعاد جدیدی به آن را مشاهده کرد، اما نتایج پیاده کردن و اعمال این تغییرات قابل پیش بینی نیست! پیروسی ایده آل این استراتژی از طرف غرب [مداخله در حال حاضر] اینطور بیان میشود: در طول یکدوره اعمال فشار متمرکز بر ایران و عراق و همزمان دراز کردن دست کمک بسویشان، شتاب بیسابقه‌ای به کسترش و تحکیم پایه‌های نفوذ غرب - بالخص آمریکا - در هر دو کشور داده شود و هرگونه نفوذ و رخنه امپریالیسم رقیب - یعنی شوروی - حتی الامکان خنثی شود و بالاخره دو کشور ایران و عراق آماده پذیرش طرح پیش گفته (پیروزی قسمی و استعفا) و خاتمه جنگ از طریق مذاکرات شوند.

اینکه، این پیروسی‌ای ایده آل برای غرب است و لزوماً پیش نخواهد رفت، و اگر همبرود راحت و بدون عوارض جانبی نخواهد بود، واضح است. آنچه که واضعتر است آن است که این تحریکات میتواند تحولات ناگهانی و وقایع غیر مترقبه‌ای را به همراه آورده و اوضاع را کاملاً از دست امپریالیستها خارج ساخته و رشته‌هایشان پنبه شود - وقایع و تحولات ناگهانی نظیر حرکات پیش بینی نشده شوروی در میانه جابجائیها و در میان شکافها، تا طغیانهای اجتماعی خروشان که با زمین لرزه‌های مختصر و ترکهائی در ساختمان نظم و قانون موجود در هر کدام از کشورهای منطقه، بالخص ایران، عراق، ترکیه مانند سیل مذابی روان شود، (بی جهت نیست که جمهوری اسلامی همراه با تعرضش در جبهه‌ها، ارکانهای سرکوبگر ضد شورش خود را در شهرها گسترده‌تر و محکمتر میکند)

## فرانسه

به دولت اسپانیا، تحویل عضو پلنگان سیاه بدولت آمریکا، اذیت و آزار سیاهان در خیابان توسط پلیس، بودجه‌های کلان نظامی، جنایات فرانسه در مستعمرات و نژادستیزی، فروش اسلحه به ایران و عراق، غرق کردن کشتی پاسیفیستها (گرین پیس)... جانی واقعی کیست؟

دوشنبه صبح شیراک اعلام کرد که طرح دوامه را کلاً پس میگیرد. در صحن یکی از دانشگاهها، دانشجوی فریاد زد: "ما بردیم، ما بردیم!" و عده‌ای دانشجو با نگاه او را مسخره کرده و گفتند: "خب، که چی؟! کبته هفاهنگی دانشجویان فراخوانی برای یک تظاهرات عمومی به یادبود مالک داد - البته با این تدبیر که آنرا از طریق سیاستداران 'چپ' و اتحادیه‌های محترم، اشرافیت کارگری و والدین کنترل کنند. سندیکای سوسیالیستها و سندیکای دانشجویی حزب رویزیونیست فرانسه از این تظاهرات پشتیبانی کردند. انتظارات تظاهرات زنجیر محکمی بدور میدان بسته بود تا از حرکت خارج از برنامه جمعیت جلوگیری کند. حتی یکی از رهبران سندیکای دانشجویی ترسکیستی اعلام کرد: ما پیروز شدیم، متفرق شوید! چه خوب در صحنه مبارزات حاد، توده‌ها ماهیت نمایندگان طبقات دیگر را با تجارب زنده درمی‌یابند. اگر یک هفته قبل، نقاب حمایت از مردم ث. ار. اس در جریان مبارزه توده‌ای از چهره کریه جنایتبارش دریده شد، اکنون هنگام افشاء شدن بخش دیگری از نمایندگان نظم امپریالیستی بود - کسانیکه در برابر توده‌ها زنجیر بسته بودند، اونیفرم به تن نداشتند، چکه پایشان نبود، ولی با کاسکت‌های سفید برنگ دمکراسی فرانسه در برابر جوانان شورشگر صف کشیده بودند.

هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با

خلاصه آنکه نتایج ایندوره جنگ هرچه باشد - چه ورود به دور باطل دیگری از بن بست نظامی، چه تشدید دیوانه‌وار جنگ و کشیده شدن ارتشهای بیشتری بدرون آن، و چه حتی خاتمه آن - صف بندی نیروها را در دوره آتی در سراسر منطقه شکل خواهد داد. بهنگام تعقیب سیر تکوین تحولات باید دانست که: امپریالیستها در عمیقترین بحران پس از جنگ دوم جهانی خود گرفتارند و دیوانه‌وار بسوی آغاز جنگ جهانی نوینی گام برمیدارند. این وضع برای آنها و وابستگانشان یعنی مرتجعین منطقه و سراسر جهان ضعف و درماندگی بیسابقه‌ای را به همراه

ارتش ترکیه

چیزی برای ورود به عراق گذشته اند. بنا به گفته خودشان، ۱۰ کیلومتر پیشروی کرده اند. برای پیشبرد این عملیات یک مرکز عملیاتی در شهر کوچک شرناک ایجاد شده، این مرکز مجهز به بیمارستان نظامی ۱۰۰ تختخوابی است. اگرچه این حرکت منعکس کننده مقاومت موجود در کردستان ترکیه نیز هست اما باید در نظر داشت که این اقدام، درست پس از ورود سوریه به لبنان انجام گرفته است. در گذشته نیز چنین حرکاتی بدنبال فرستادن روسی قوای سوریه در لبنان بوقوع پیوسته است. هربار که سوریه در آنسو حرکتی انجام داده اند، ترکها نیز در اینسو و تحت پوشش سرکوب شورشیان کرد بظاک عراق وارد شده اند. جالب اینجاست که در تهاجم آخر، بباران بخشی از مناطق کردستان عراق با حرکت ارتش عراق برای عقب نشاندن قوای جمهوری اسلامی از اطراف بصره مصادف گشت (۱۳ اسفند ماه).

برای این عملیات ارتش دوم ترکیه نیز بحالت بسیج و آماده باش درآمده است. این بخش از ارتش سابقا در منطقه غرب بوده، اما پس از بروی کار آمدن حکومت نظامی بطرف شرق ترکیه برده شده است (تحت لوای حفظ امنیت منطقه شرق در مقابل "تجزیه طلبان" کرد). برای این عملیات واحدهای ضربتی هوایی تاکتیکی، که با فرماندهی ناتو مرتبط است و نیز واحدهای عمومی هفتم و هشتم بعب افکن از ارتش دوم بسیج گشته اند.

ارتش ترکیه با نیم میلیون نفرات بخش مهمی از سازمان بیان آتلانتیک شمالی (ناتو) یعنی ارتش بلوک امپریالیستی غرب در اروپا میباشد. و در واقع در زمینه آرایش نظامی غرب جزء اروپا محسوب شده و حلقه ارتباطی غرب با منافعی در آسیای غربیست. بعلاوه ترکیه کشوری است که دارای مرزهای گسترده با اتحاد شوروی، ایران، عراق و سوریه است. و اینها بخودی خود گویای اهمیت استراتژیک ترکیه برای بلوک امپریالیستی غرب و نشانگر سطح ماموریتهای نظامی ارتش آن است. در واقع برای فهم

ماموریت ارتش ترکیه بر متن اوضاع کنونی خاورمیانه باید این ارتش و ناروگانهایی آمریکا را باهم دید.

ارتش ترکیه بر طبق برنامه آمریکا و برای تاثیرگذاری بر سیر تکوین تحولات جنگ خلیج و بطورکلی منطقه خاورمیانه چنین حرکتی درمی آید. این بخشی از سیاست آمریکاست که نتایج وقایع کنونی را به نفع خود تضمین کند و با فشار کشتیهای جنگی و ارتش های خود وقایع را در سمت منافع خود جهت دهد. حرکت ارتش ترکیه درعین حال که حامل پیام های سیاسی مختلف است، تیرینی است برای مقابله با اوضاع انفجاری که ممکن است در نتیجه چرکه های صاعقه آسای اوضاع خاورمیانه بوجود آید؛ این یعنی تدارک و آمادگی با مواد منفجره برای مقابله با اوضاع انفجاری! اوضاع سرانجام منفجر خواهد شد اما باید زیر کنترل سلاحهای آمریکائی باشد. سلاحهای آمریکائی باید آن آتش را کانالیزه کنند!

اگرچه تبلیغات و صحبتهای ضد حکومت ایران در ترکیه شدید یافته، اما کماکان ترکیه یکی از رابط های نزدیک آمریکا با جمهوری اسلامیست. در واقع این ماموریت در سفر اخیر نخست وزیر این کشور (تورکوت اوزال) به آمریکا مورد تاکید فراوان کاخ سفید قرار گرفت و ابعاد نوینی بر آن افزوده شد. [ادامه ارتباط با آمریکا از طریق امثال اسرائیل برای حکومت خمینی صورت خوشی ندارد! ترکیه میتواند این وظایف را بعهده گیرد.] یکی از موارد غیر مترقبه ای که ارتش ترکیه برای مواجهه با آن تدارک میبیند، مسئله پیشروی ایران در ظاک عراق است. در واقع، ارتش عراق درحال حاضر قادر به بسیج کلیه نیروهای خود برای دفاع از بصره نیست، چرا که میتواند با حمله ناگهانی ایران از شمال روبرو شود - حمله ای که در صورت موفقیت میتواند ارتش عراق را بدو نیم کرده و سپس محاصره بصره را عملی گرداند. این چیز نیست که کشورهای غربی نمیخواهند و معتقدند سقوط بصره میتواند تکانهای غیر قابل کنترلی به منطقه - منجمله خود عراق - بدهد و شکافهایی ایجاد کند که

دیگران - اتحاد شوروی - از آن سود جویند. مضافاً، تحلیلگران غربی میگویند که حمله ایران به منطقه شمال با مشکلاتی که حکومت عراق در این ناحیه دارد [وجود متحدان کرد رژیم خمینی و پاسدارانش] میتواند همه چیز را در این نقطه بهوا پرتاب کند و آنوقت برای هرکس امکان این است که هرآنچه را که در هوا است بچاید.

بنابراین کاملاً روشن است که یکی از ماموریتهای ارتش ترکیه مقابله با وقوع تحولات غیر مترقبه و پیش بینی نشده است. و نیز هموار ساختن راه بسیج کامل ارتش عراق برای محافظت از بصره در شرایطی که لزوم اینکار احساس شود.

دست آخر اینکه، حرکت ترکیه هشدار می دهد که حکومت سوریه و در کل هر نیرویی که اثری از آثار شوروی را به همراه دارد [منجمله نیروهای کرد طرفدار شوروی].

\*\*\*\*\*

ناوگان هسته ای آمریکا، ارتش ترکیه، مانورها و عملیات تقویت و تضعیف همزمان طرفین جنگ خلیج و چرخشهای مختلف و متضادی که از جانب آمریکا به پیش برده میشود - علیرغم اینکه چه نتایجی ببار آورند و در آینده چه اشکالی بخود بگیرند - مجموعه ای هستند که در خدمت یک هدف بیدان آمده اند: جهت دادن به سیر تحولات جنگ ایران و عراق بگونه ای که نهایتاً دستان آمریکا در هر دو سوی جنگ و سراسر منطقه خلیج فارس بازش شود و بطور مشخص، نهایتاً صاف بندی متحدی از ارتشهای قدرتمند - وهم اکنون متخاصم - این منطقه در خدمت منافع جنگی بلوک امپریالیستی غرب ایجاد شود. جالب توجه آنست که طبق گفته تحلیلگران غربی، تصویر کلی ترسیم شده از دورنمای این سیاستها که توسط کاخ سفید ارائه میشود عبارت است از ایجاد مثلث دوستی از سه کشور ایران - عراق - ترکیه برای تامین و حفظ ثبات منطقه و آبدیده نمودن این ائتلاف در عرصه های فعالیت مشترک!

ظهورش بغایت متفاوت بودند. در فرانسه - کشوری که برای سالیان دراز جزیره سرد و آرام اروپا محسوب میشد و برای بسیاری از مردم سیاست به معنی چک و چانه زدن راست و چپ در مصاحبه های تلویزیونی و کارزارهای انتخاباتی بود - یخهای سکوت و انفعال ترک برداشت و بقول همه بهاری در زمستان جاری شد.

پیشاهنگان پرولتری اکنون باید دستاوردهایشان را تحکیم کرده و رسیدن دور دیگری از بحران را تسریع کنند و انتظار بکشند.

فرانسه

نصب بازوبندی که بر آن شعار "به یاد مالک مبارزه را ادامه دهیم" و "پرولترها با دانشجویان! جهانی برای فتح" بر بازویشان و پرچمی به یادبود مالک، در میان درگیری کاسکت سفیدها با جمعیتی که شعار متفرق شدن خیانت است را میداد به افشای ماهیت سندیکاها پرداختند. رفقا میگفتند: اینها هم مثل پلیس وظیفه حفاظت از سیستم را برعهده دارند، و عملاً چهها (سوسیالیستها و روزبونیستها) با راستها فرقی ندارند. اینها در اعتراضات توده ها بعنوان ناچی شرکت کرده و به چشم پرولتاریا و جوانان انقلابی ظاک می پاشند و توده ها را به بیراهه های

رفرمیستی و تسلیم طلبی میکشاند. بعد از دو ساعت درگیری عده ای زنجیر را شکسته و از آن جمعیت کثیر عده قلیلی راهپیمایی را ادامه دادند. شعارها کیفیتی انقلابی داشت و همه آنها دولت و حاکمیت را نشانه میرفت. تنها پرچمی که حل میشد پرچم جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود. شعارها از این قرار بودند: شورش برحق است، دولت امپریالیستی دولت تروریستی است، دیروز دواکه فردا همگی شان، تلویزیونها را ببندید چشمانتان را باز کنید، ..... این تظاهرات تا مرکز شهر ادامه یافت.

جنبش آخرین روز خود را نیز در خیابان گذراند، هرچند صحنه های اینروز با زمان

# در غرب خبری هست!

درباره جنبش دانشجویی در فرانسه

از وضعیت آرام فرانسه ابراز داشت و نوشت که جوانان بطور مسلم از روحیه مه ۱۹۶۸ گسست کرده اند. در ۶ دسامبر همین روزنامه ارتجاعی بدین نتیجه رسید که: دانشجویان مبتلا به مرض ایدز مغزی شده اند! این بحران کوچک نظاهر حدت یابی تضاد اساسی عصر امپریالیسم بود که بر حسب مناسبات طبقاتی [و جامعه فرانسه در شرایط مشخص امروز] بروز کرد. و نشانه‌ای کوچک بود از عمیق‌ترین بحرانی که این سیستم از بعد از جنگ جهانی دوم در آن افتاده است. بقول بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، جهان پس از جنگ بین‌الملل دوم در حال از هم گسیختن است.

\*\*\*\*\*

در مارس سال ۱۹۸۶ (فروردین ۱۳۶۵)، در حالیکه رئیس جمهور فرانسه از جناح چپ بود (میتران از حزب سوسیالیست)، ژاک شیراک بعنوان نماینده راست به سمت نخست وزیر انتخاب شد. او فعالانه شروع به پیشبرد برنامه‌هایی که بعنوان برنامه دولت جدید اعلام شد [ولی در واقع پایه‌هایش تحت دولت سوسیالیستها استوار شده و بر سر خطوط اساسی آن وحدتی عمیق در کل هیئت حاکمه فرانسه وجود دارد] نمود و تعرفات ارتجاعی همه جانبه‌ای را در حیطه‌های گوناگون جامعه شدت بخشید.

طبقه حاکمه فرانسه هدف برنامه جدید را اینگونه اعلام کرد: "تبدیل فرانسه به یک جامعه رقابت جوتر در سطح بین‌المللی! و برای

نوشت: نکته معروف لنین درباره بحران، در حالیکه دارای مصداق جهانیست، اما اهمیت خاصی برای رشد یک جنبش انقلابی - و انقلاب کردن - در کشورهای امپریالیستی دارد. در چهار دهه اخیر از پایان جنگ جهانی دوم، طبقات حاکمه این کشورها (بخصوص در غرب) از ثبات معینی برخوردار بوده اند - ثباتی که عمدتاً بر مافوق استثمار در کشورهای تحت سلطه از جانب آنان استوار بوده است..... امروز تمامی تضادهای سیستم امپریالیستی حدت یافته و خطر جنگ جهانی سرعت در حال رشد است. این فشار فزاینده بر تار و پود سیستم امپریالیستی، خود را بطرز ناموزون و برجسته‌ای نمایان می‌سازد. آرامش ظاهری، بکرات توسط دوره‌هایی از بحران‌های حاد کوچک - از آن نوعی که لنین در بالا به آن اشاره می‌کند - گسیخته می‌شود. مارکسیست‌لنینیستها با امر عاجل تشخیصی این بحرانهای کوچک و استفاده از آنها در کشورهای امپریالیستی برای پیشبرد امر انقلاب روبرو میشوند. چراکه بخصوص در این نوع کشورها، بویژه در چنین زمانهاییست که کنونیستهای انقلابی میتوانند هم در شکل دادن و محکم کردن هسته‌ای از پرولتراهای آگاه به پیشرفتهای مهمی دست یابند و هم در گسترش نفوذ قطب انقلابی پرولتاری در کل جامعه.

فرانسه که برای سالیان دراز بخصوص بعد از روی کار آمدن سوسیالیستها در سال ۱۹۸۱، جزیره سرد و آرام اروپا محسوب میشد، بطور ناگهانی یکی از این بحرانهای کوچک را تجربه کرد. در آخرین ماه از سال ۱۹۸۶ در عرض سه هفته، جنبشی از دانشجویان و دانش آموزان سراسر فرانسه، بخصوص پایتخت آنرا فرا گرفت و طبقه حاکمه این کشور را به بحرانی جدی انداخت. این جنبش علیه طرحی ارتجاعی که از طرف سیستم آموزشی دولت فرانسه ارائه گشته بود، براه افتاد و دولت را مجبور به عقب نشینی و پس گرفتن آن کرد و تأثیرات عمیقی بر جو سیاسی فرانسه بر جای گذارد. در ماه سپتامبر گذشته، روزنامه فیگارو آغاز سال تحصیلی را با شعار خانواده - سرزمین پدری - کار که متعلق به دولت فرانسوی طرفدار نازیسم در جنگ دوم جهانی بود، اعلام کرد و نهایت رضایت خاطرش را

مقاله حاضر بر مبنای گزارش هواداران ساز مان ما از جنبش گسترده دانشجویی و دانش آموزی فرانسه در اواخر سال گذشته (۱۹۸۶) تهیه و تنظیم گشته است. شکوفائی ناگهانی چنین جنبشی، فقط کوشه بسیار کوچکی از فرصتهایست که عملکرد سیستم امپریالیستی، حدت یابی تضادهایش، و تعمیق بحران این سیستم بسوی شکل گیری یک گرهگاه تاریخی - جهانی بوجود خواهد آورد. از این فرصتهای کوچک باید ممتدانه عرصه تفرینی برای بحرانهای و فرصتهای بزرگتر آتی استفاده کرده، خود را توانا تر نمود، به انباشت نیرو پرداخته و آماده شد. فقط با تسریع تحولات بطرف چنین اوضاعیست که میتوان تواناییهای کیفی و کمی نیروی آگاه را افزایش داد؛ یعنی با قبول مسئولیت رهبری و دخالت در این جنبشها و تغییرشان با حداکثر توان در هر زمان معین. برای انجام اینکار باید درکی صحیح از نیروهای طبقاتی و تضادهای موجود در اختیار داشت، و مهمتر آنکه باید به توانائی انجام چنین کاری بدست نیروهای هرچند کوچک اما آگاه پرولتاریا ایمان داشت.

اینکاری بود که هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در فرانسه کوشیدند انجام دهند، و هواداران اتحادیه کنونیستهای ایران (سربداران) نیز بخشی از این تلاش بودند. اعتقاد ما بر آن است که بزرگترین وظیفه انترناسیونالیستی پرولتاریای ایران، انجام انقلاب در ایران است لیکن آن عده از رفقای ما که در خارج بسر میبرند باید به شکل گیری نیروی پیشاهنگ پرولتاری و پیشرفت انقلاب در این کشورها یاری رسانند. این درک صحیح از گفته علی لنین سرچشمه میگرد که انقلابیون پرولتاری باید به مسئله کار انقلابی خود نه از زاویه کشور من، بلکه از نقطه نظر سهم من در تدارک، تبلیغ، و شتاب بخشیدن به انقلاب پرولتاریائی جهانی بنگرند.

هر بحران کوچکی که چنین کشوری تجربه میکند، در مقابل ما مینیاتوری از عناصر، و مقدمات نبردهای اجتناب ناپذیری که در جریان یک بحران بزرگ در ابعاد عظیم رخ خواهند داد را میکشاید.

جهانی برای فتح شماره ۲، در مقاله‌ای تحت عنوان در غرب خبری هست، بدرستی چنین

(۱) مه ۱۹۶۸: روزهای برآمد انقلابی در فرانسه، طغیانهایی که از دانشگاهها آغاز شد، کارخانه‌ها و سراسر جامعه را در بر گرفت، طغیانهایی که با جنگهای خیابانی بین دانشجویان و کارگران از یکطرف و نیروهای سرکوبگر دولت فرانسه رقم خورد. شکست جنبش ۶۸ سالهای تسلیم‌طلبی، سرخوردگی و خیانت بسیاری از فعالین آن جنبش و غلبه رفرمیسم و ناسیونالیسم بر جامعه را بدنبال داشت، چیزی که فرانسه را تبدیل به سرزمین آرام اروپا کرد.

(۲) در فرانسه رئیس جمهور رئیس حکومت است و نخست وزیر توسط پارلمان انتخاب میشود و دولت را اداره میکند.